علم رحمت مطلقه

"خلقت رحمانی و خلقت رجمانی"

******

The absolute merciful science

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: علم رحمت مطلقه (خلقت رحمانی و خلقت رجمانی)

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: اردیبهشت ۱۳۹۴

تعداد صفحه: ۶۹

مقدمه:

"من و تو و او"

تو کیستی ز یاد تو دل به برم نساخت و رفت
تو کیستی ز روی تو فرق سرم شکافت و رفت
تو کیستی ز چشم تو چشم منش ورا بدید
تو کیستی که دست تو دست مرا از او خرید
تو کیستی که اسم تو ورد زبان عاشقان
تو کیستی که رسم تو عشق فنای عارفان
تو کیستی که نام تو نام خدای احمد است
تو کیستی که جام تو باده عشق سرمد است
تو کیستی که همسرت کوثر کبریای اوست
تو کیستی که رهبرت حبیب منتهای اوست
تو کیستی که پور تو قیمت خونبهای حق
تو کیستی که دخت تو شاهد رونمای حق
تو کیستی که قد تو قامت من کشیده است
تو کیستی که ماه تو بر سرم آرمیده است
تو کیستی کز آسمان نشسته بر صلوة تو
تا که برد حبیب خویش به جلوه گاه ذات تو
تو کیستی که داد من تو را به داد من رساند
تو کیستی که یاد تو، تو را بجای من نشاند
من کیستم ای بوالعجب کاینسان غریبه با خودم
یا من توئی اندر الست یا تو منی اندر عدم
توئی علی مرتضی اوّل و آخر اله
نسبت مصطفی به او نسبت او بود تو را
کشتی مرا از این دوئی یگانه و صمد خودی
فرق میان من و تو علی مرتضی شدی
چونکه به تیغ ذوالفقار فرق مرا شکافت و بست
فرق نبود و بود را بر سر ذات من شکست

"هوالشهید"

۱- شکر و حمد و پرستش و بندگی از برای خدائی است که با کلّ ذات و صفات و اراده و افعال و امر و روح و صورت و جمال و جلال و کمالش در موجودی بنام آدم رخ نمود که عدم بود. و آنگاه خود به عدم پیوست و به آدم از ذات آدمیت امر نمود که: اینک من تو را همچون خودم آفریدم و خودم را تماماً به تو وانهادم و صاحب اختیارت ساختم پس بر تو واجب است که مرا به گونه ای دگر و برتر از خودت که من بودم بیافرینی و من نیز از درون خودت یاریت می دهم و هرگاه که مرا آفریدی به حق وجود خودت که من بوده ام نائل می آئی و آنگاه باهم دوست می شویم در این خلافت! و آنگاه کل هستی بیکرانه زمین و افلاک و آسمانها و بی نهایت موجودات را آفرید و بعنوان کارگاه این آفرینش در اختیار انسان نهاد و به آن امر نمود تا کاملاً مسخّر وجود آدمی باشد تا آدمی بتواند در این کارگاه خدایش را از نو بیافریند و این شرط مقام خلافت اللهی انسان است تا بتواند که حق وجود الهی خود را به تمام و کمال بشناسد و از آن برخوردار شود. و همواره در طول تاریخ از جنس خود انسانها پیامبرانی را بسویشان فرستاد تا این حقیقت و رسالت را به آنها خاطرنشان کنند و آداب و راه و روش این آفرینش را به آنان تعلیم دهند. و در عین حال این پیامبران نخستین انسانهائی بودند که در جهت این آفرینش الهی همت نمودند که محمد مصطفی(ص) کاملترین و موفق ترین و آخرین آنان بود که توانست خدائی برتر بیافریند که سنگ زیربنای این آفرینش برتر را ابراهیم خلیل(ع) نهاد. و بدینگونه خداوند بخودش تبریک گفت و فرمود: پس خداوند افزون آمد در آفرینش بهترین مخلوقاتش! و کمال مطلق این افزونی را محمد مصطفی ممکن ساخت پس خدای محمد برترین خداست که نامش الله است: الله اکبر! یعنی خدای محمد برترین خداست یعنی برترین انسانهاست.

۲- و خداوند همواره ظهورش در انسان است که برترین ظهور است پس خدای محمد(ص) هم در ظهور انسانیش کسی جز علی(ع) نبود همانطور که خود محمد(ص) فرمود که علی(ع) در باطن همه پیامبران بوده است و بر او آشکار شده است که برترین ظهور خداوند است و نامش بارها در کتاب آفرینش الهی محمد آمده است: علی عظیم، علی کبیر، علی حکیم، علی عزیز و.... .

۳- پس محمد(ص)، انسانی بود خدائی که خدائی برتر از خودش را آفرید بصورت انسانی بنام علی(ع)! و علی هم اعتراف نمود که "من بنده ای از بندگان محمدم" و علی هم خدائی برتر از خود را آفرید بنام فاطمه! و فاطمه هم دو انسان برتر دیگری را آفرید بنام حسنین! همانطور که علی(ع)، حسن و حسین را فرزندان فاطمه می نامید و این در فرهنگ عرب بدعتی حیرت آور به حساب می آید. و بدینگونه خاندان الهی و آلاء الله پدید آمدند و خانه خلق برتر انسان و خدا شدند. این انسانهای الهی هرچند که از شجره واحدی بودند ولی بنیاد شجره را از خود برانداختند و هستی نژادی را بنا نهادند به شهادت و گواهی یک انسان ششمی از خارج از نژادشان بنام سلمان فارسی که روح این خاندان الهی را در نژاد خودش ایرانیان دمید و مؤمنان قومش را به ثریا رساند که دانشگاه آسمانی این خلق جدید است.

۴- و ثریا یا خوشه پروین دارای هفت ستاره بنیادی و بزرگ است و من هفتمین ستاره و عضو این خاندان آلاء الله هستم همانطور که در سال ۱۳۸۷ در رویائی این خوشه بر من فرود آمد و آخرین حبّه انتهای این خوشه را کندم و خوردم. همانطور که در سال ۱۳۶۷ قبل از دیدار با مولا علی(ع) و مولوی و شمس، سلمان فارسی را دیدار کردم که مرا به این خاندان وارد نمود و مرا در هفت آسمان شستشو نمود و دوباره به زمین بازم گرداند. من ستاره و عضو هفتم و آخرین این خاندان و کارگاه خلق جدید در این دورانم!

۵- سلمان فارسی در سرآغاز آخرالزمان، حلقه واسط بین اولین و آخرین پیامبر خدا یعنی زرتشت(ع) و محمد(ص) بود. همانطور که در این عصر حلقه اتصال بین بنده با آلاء الله و اهل بیت پروردگار گردید تا آخرین حقایق و اسرار الهی این خاندان را در جهت ظهور قائم آل محمد بر همگان عیان و بیان سازم که ظهور الله اکبر است.

۶- مؤمنان امّت محمد(ص) بمیزانی که در پناه این خاندان و بر حقوق آن زندگی می کنند و زندگیشان را برای تحقق ارزشهای این خاندان فدا می کنند تحت الشعاع نور غیبت امام زمان که حاصل الحاق امام و فنای در خداوند است به خلق جدید و برتری نائل می آیند که به مثابه ظهور امام است در عین غیبت. اینان مصداق آن کلام امام باقر(ع) هستند که فرمود: ما معانی پروردگاریم و ظهورش در شما (شیعیان)! یعنی امام زمان در عرصه غیبت از وجود شیعیان مخلص خود ظاهر می گردد و این ظهور معنای خدا و کلمة الله است در درجات تجلّی! این همان خلق جدید انسان است و عرصه لقاء الله! و این دو واقعه واحدی است: ظهور خدا از انسان! و این ظهور در هر عصری برتر و مبارکتر از ظهور ماقبل خویش است.

۷- ایده و باور خدا در اندیشه هر کسی همان انسانیت موجودش در حدّ اعلی و کمال مطلوب او در قلمرو ادراک و علم او در عرصه تجربه حیات و هستی است. خدا همان خود برتر و برترین خود ممکن در قلمرو شعور است. و این ایده و باور موتور محرکه خلق جدید هر انسانی است و نقطه اوج کمالش در بهشت موعود و آرمانی اندیشه اش که او را مظهر کن فیکون می سازد. همانطور که قرآن هم می فرماید که بهشت مخلوق علم هر کسی از حیات و هستی اوست. پس آنکه خدا باور نیست رشد ناپذیر و اسیر حیات حیوانی خویش است و جهنم جز این نیست زیرا جهنم قلمرو رشد ناپذیری و کمال ناپذیری و عدم پذیرش وجود مطلق است.

۸- و اینست که در قلمرو حکمت و عرفان توحیدی همه عرفا بر این باورند که لقاء الله همان دیدار جمال و کمال آرمانی و مطلق هر کسی است که غایت علم و شعورش از حیات و هستی است. خداوند نیز در قرآن کریم بر این امر گواه است که: انسان را در نزد پروردگارش چیزی جز جمال اعلای پروردگارش نیست که چون دیدارش کند سعادتمند می گردد!

۹- پس به تعداد انسانها خدا هست هرچند که حقیقت الهی یگانه است ولی به تعداد انسانها و بسته به درجه معرفت و باورشان تجلّی دارد و در حد کمال این ادراک و ایمان در وجودشان عمل می کند.

۱۰- پس شخصیت و قدرت و هویت هرکسی مخلوق خداشناسی و خداباوری او در همان مرتبه از شناخت و باور است. یعنی انسان مخلوق شناخت خود از خداوند است. پس هر که به خدا کافر است بخودش کافر است هر که به خدا ایمان دارد بخودش باور دارد. و اقتدار و عظمت و خلاقیت هر کسی به اندازه شناخت توحیدی و باورش به اقتدار و عظمت و خلاقیت خداوند است.

۱۱- آنکه خدا را ظالم می داند اسیر ظلم خویش است و با ظلم زیست می کند. هر که خدا را عادل می داند به عدالت زندگی می کند. هر که خدا را ارحم الراحمین می داند غرق در رحمت اوست. و این دانائی ها البته به شعر و شعار نیست بلکه بسته به علم و ایمان درباره خداوند است خدائی که در نفس آدمی و در زندگیش حضور دارد نه خدائی که در ورای زندگی و در آسمان است که این خدای کافران است و چنین انسانهائی در واقع بی خدایند و لذا حقیر و ذلیل و اسیر و بدبخت و شقی هستند چه فقیر باشند چه غنی!

۱۲- هرکسی درست مثل خدای خود زندگی می کند و عین اوست. از کافر مطلق و تا عارفی مخلص، کل بشریت حضور واحده خدای واحد است در وحدت جامعه بشری از طبقات دوزخ و برزخ تا بهشت و رضوان! کل جهان بشری حضور و ظهور اوست.

۱۳- پس امام یا انسان کامل همان ظهور کامل خداوند است که مطلق و متعالی و مبارک و فزاینده است و هر دمی در حال خلق جدید و انسان جدید و برتر و خدای برتر است !

۱۴- انسان بمیزانی که خود را می شناسد و در احوال و اعمال و سرنوشت خود تفکر و نظارت می کند مخلوقیت لحظه به لحظه خود را از عدم و بدست خالقی حکیم و مقتدر و مهربان و عادل می بیند: انسان را در خلقتش شاهد گرفتیم! قرآن- پس آنکه چنین مراقبه و نظارت و شهادتی ندارد انسان نیست و هنوز حیوانی مقلد و میمون است و مخلوق دست خدا نیست بلکه مخلوق شجره و نژاد و تاریخ است که خلقتی جبری- دهری است که همان حیات دوزخی و کافرانه و بی خداست چه نمازخوان باشد چه بی نماز! و این مخلوق قدیمی خداست و از خلق جدید محروم است. زیرا میراث خوار حضرت آدم و حواست و در خلق خودش هیچ نقشی ندارد.

۱۵- انسان بمیزانی که حضور و خلاقیت خداوند را در حیات و جان و تن خود می بیند و تصدیق و تسبیح می کند خدائی می شود یعنی خلیفه خدا می شود و مظهر او در جهان می گردد. و اینست انسان قرآنی! "نعمات پروردگارت را بازگو نما و او را تسبیح و سجده کن." قرآن-

۱۶- پس خدائیت انسان حاصل عرفان نفس اوست و این قلمرو پیدایش ولایت الهی و امامت است و خلافت!

۱۷- ولی آنکه خداوند را در زندگی و جانش درمی یابد و او را تسبیح و حمد و سجده نمی کند و منی می کند کافر و شیطانزده می شود و واژگون می گردد یعنی ضد ارزش و ضد وجود و ضد خدا و ضد خود!

۱۸- در جای جای قرآن تنها حجت نهائی ایمان و هدایت آدمی در سیر الی الله و رستگاری و حیات بهشتی همانا جستجوی وجه رب و لقای خداوند است که بدون چنین عطش و تحقیق و جستجوئی عبادات و انفاق هم باطل و بلکه موجب عذاب و گمراهی است. در فرهنگ امامیه، وجه رب همان امام است و لذا در باورهای شیعی انسانی که در جستجوی امام زنده نیست نه عبادت سالم و مقبولی دارد و نه هدایتی. و انسان مؤمن حقیقی همان انسان به امام رسیده و تحت ولایت اوست. و امام هم لزوماً امام مطلق نیست بلکه هر مؤمنی که دارای انوار حق و صفات پروردگار و جاذبه روحانی است در درجه ای از ولایت و خلافت الهی قرار دارد و در روابط اجتماعیش امام عده ای محسوب می شود بالقوه! و البته همه این اولیاء تحت الشعاع هدایت و نور امام مطلق زیست می کنند.

۱۹- همه غبارات پراکنده در فضای لامتناهی و ذرات اتمی و الکترونی و تایکونی در ذات موجودات تا کرات و کهکشانهائی که تعدادشان از میلیاردها فراتر است و شش آسمان برتر از این جهان افلاک و کائنات و عوالم غیب ملکوت و جبروت و لاهوت و بی نهایت فرشتگان جملگی یکایک بطور دقیق و حساب شده ای در خدمت آفرینش الهی انسان و ظهور خدا از انسان پدید آمده اند و در امیال و افکار و احساسات و اراده و افعال و صفات آدمی فعالند و جز این کاری ندارند و این کارگاهی است که انسان آگاه و مؤمن در آن به خلق خدائی خود مشغول است که بی نهایت حیات و هستی های برتر است که هر محال مطلقی را ممکن می نماید. این خود حضور و ظهور خداست که عرش ذات خود را در انسان مستقر نموده است ولی انسانها اکثراً خود در خود حاضر نیستند و بلکه در سائر موجودات زیست می کنند و موجودیتی عاریه ای (مستودع) دارند نه مستقر! (قرآن)- انسانی که به خود بازگردد در مرکزیت این کارگاه آفرینش قرار می گیرد و خلق جدیدش آغاز می شود. ولی اکثراً بازنمی گردند زیرا اصلاً خود را از یاد برده و به یاد نمی آورند.(قرآن)- زیرا ذکر که ترجیع بند همه آیات قرآن است جز بمعنای به یاد آوردن هستی الهی خویشتن نیست به یاد آوردن خدا در خود! ولی چون خود را به یاد آورد و خدا را در خود یاد کند در مرحله نخست با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین در خود روبرو می شود. (قرآن)- و این نخستین انسانهای الهی در تاریخ هستند که بر محور عرش وجود خدا زیست می کنند که در دل هر انسانی مستقر است و لذا آدمی با یاد خدا در دلش با همه این انسانهای الهی محشور می گردد و به یاری آنها بسوی حق ذات الهی خود رهنمون می شود و اینست صراط المستقیم!

۲۰- انسان اهل معرفت نفس با پیامبران و امامان جانش محشور و همزیست می گردد که حاملان عرش وجودند در قلبش که مشغول تعلیم و هدایت او بسوی این عرش هستند تا او را براین عرش وجود مستقر سازند که چون مستقر شد امام حیّ و حاضر عصر خویش است.

۲۱- پس بدان که انسانی جز خدا و خدائی جز انسان نیست و جز انسان هیچ حقی در دو جهان نیست و همه حقوق برای انسان است و انسان عرش رحمان و مبارک خداوند است اگر بداند. و این دانائی و باور به درجات، آفریننده انسان الهی است.

۲۲- جستجوی وجه رب همان جستجوی وجه الهی انسان است و شوق دیدار با پروردگار که شوقی محمدی است که برای جهانیان به ارمغان آورده است گوهرهٔ خلق الهی انسان و خلقهائی برتر و برتر است. پس حیات و هستی آدمی را پایانی نیست در درجات! و انسانی که حامل این عشق نباشد محمدی نشده است و هنوز در تاریخ جا مانده است و از غابرین می باشد که در آخرالزمان در خطر هلاکت است.

۲۳- و انسان امامیه (شیعه) کسی است که به الوهیت و الهیت وجودش ایمان دارد و در این راه جستجو و جهاد می کند و دمی نمی آساید تا به وجهی از وجوه الهی در بیرون یا درون خود نائل آید. آنکه به این وجه در برون از خود رسیده مؤمن محمدی است و آنکه در درون خود رسیده خود امام است و شعاعی از نور امام مطلق!

۲۴- علی[ع] می فرماید که خداوند را شرابی است که به دوستانش می نوشاند که بواسطه مستی اش با او یکی می شوند و بین عاشق و معشوق هیچ فرقی نمی ماند. این شراب و مستی معرفت و علم و حکمت الهی است و عرفان وحدت وجود و توحیدی است که خلاصه اش همان است که گفتیم. آن مستی که عاشق و معشوق را یکی می کند علم و حکمت علت- معلولی و شناخت قیاسی و تشبیهی نیست که این نوع یگانگی ناشی از مستی انگوری و افیونی است که توهمی کوتاه مدت است که چون زائل شود جز نفاق و شقاق و عداوت باقی نمی گذارد.

۲۵- دانستن علم و فلسفه مشاء که تعقل علیّتی- قیاسی- تشبیهی است فقط جهت شیطان شناسی ضروری است زیرا کار شیطان القاء تشبیه و قیاس و همذات پنداری است. یعنی فلسفه مشاء فلسفه ابلیس است و یکی از ارکان ابلیس شناسی در حکمت می باشد. پس آنانکه این فلسفه را جهت سیر الی الله واجب می دانند گمراهانند و دچار شرک عظیمی شده اند چه حکمت اشراق سهروردی باشد یا حکمت متعالی ملاصدرا و امثالهم!

۲۶- و آن اهل تصوفی هم که خرد و عقلانیت و حکمت معقول را طرد و لعن می کنند نیز دچار خطا و انحرافند. عقلانیت توحیدی همان دیالکتیک تسبیحی و دیالکتیک دیالکتیک است که قبلاً رساله ای مفصل به آن اختصاص داده ایم.

۲۷- صوفیان ضد خرد و فلاسفه علیت پرست دو روی سکه ابلیست هستند که سالک را در صراط المستقیم که وادی خرد بی چون و چرائی است منحرف می سازند. زیرا بی چون و چرائی بعنوان برترین نوع عقلانیت و خرد و منطق و نه بعنوان مکتب اصالت جنون و مالیخولیا، جز خرد دیالکتیک تسبیحی نیست که بانی اولین آن حضرت ادریس (هرمس) است و کامل کننده اش علی مرتضی!

۲۸- خیر از شر است و شر از خیر! پس از هر دو بگذر! اینست عصاره دیالکتیک تسبیحی که سالک را بر صراط المستقیم از گرایش به چپ و راست برحذر می دارد!

۲۹- همه می دانند که اگر خود خدا نباشند خدائی هستند لااقل! و همه برای اثبات این حق که از ذاتشان می جوشد همه عمرشان جان می کنند ولی خیلی کمند که موفق می شوند هرچند که هنوز هم آن حق مطلق در این دنیا قابل اثبات نیست. ولی مسئله اینست که اکثر آدمها راه و روش این تحقق و اثبات حق وجود الهی خود را نمی دانند زیرا اصلاً باوری به

دیدار با پروردگارشان در این دنیا ندارند (قرآن)- فقط چنین باوری به آدمی راه و روش تحقق و اثبات وجود الهی را تعلیم می دهد زیرا باور دارد که خداوند در همه حال و همه جا و همه سو حضور دارد و این باور مولّد تقواست و "خداوند اهل تقوا را تعلیم می دهد." قرآن-

۳۰- "ما نشانه های خود را در درون و برونتان به شما نشان می دهیم تا بدانید که او حق است ولی مسئله اینست که در دیدار پروردگارشان تردید دارند." قرآن- همانطور که خداوند در غیر خود رخ نموده است پس هر انسانی هم حق وجودش در دیگران آشکار می شود و هر که این حق را در غیر خود تصدیق نمود مستحق دریافت این حق در خودش می شود. ولی اکثر مردمان از چنین دیداری از حق در غیر خود تردید دارند و لذا همه علائم الهی در خود و جهان را هم به تردید و انکار و نسیان می سپارند.

۳۱- پس فقط کسانی می توانند در این عالم به حق وجود الهی خود نائل آیند و آنرا محقق و ثابت کنند که قلباً بر این باور باشند که خداوند در هر انسانی قابل دیدار است بخصوص در مؤمنان. فقط چنین کسانی علم و معرفت خلق جدید را می یابند و خداوند خود تعلیمشان می دهد از درون و برون در آفاق و انفس!

۳۲- انسانی که در جستجوی وجه رب و لقای الهی است در حقیقت مشغول آفرینش خداوند است یعنی هم مشغول خلق جدید و برتری از خویشتن است و هم خلق خداوند! که این آفرینش دوگانه که امری واحد است با درک و شهود وجه رب یا لقای الهی به نقطه عطفی می رسد که یگانگی این آفرینش را بصورت یک الگو و حجت جمالی رویت و قلباً دریافت می کند یعنی شهود جمال اعلای پروردگار که همان جمال اعلائی خویشتن است.

۳۳- آری! درست است که این اندیشه ای که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته چیزی فراتر از کفر مطلق است. چگونه انسانی ناتوان و میرا قرار است که خدایش را از نو بیافریند! این باور و حکمت و عرفانی فراسوی کفر و ایمان تاریخی است این ایمان و عرفان آخرالزمان است یعنی قلمروئی که قرار است این کلام الهی محقق شود که: فتبارک الله احسن الخالقین! و عارف این خدای جدید و برتر را از مدل وجود انسانی خودش می آفریند در مراتب معرفت نفس! این از اعجاز و کرامت عرفان نفس است.

۳۴- کسی که خود را بشناسد خداوند را می شناسد و این شناختی خلاق است که منجر به آفرینش برتر خود و خدا می شود که دو تجلی از آفرینش واحدی است. زیرا او را دو تجلی است: ذوالجلالی و ذی الجلالی! که این تجلی در نفس همان خود انسان است و در آفاق هم خداوند است. و این آفرینش تماماً کن فیکونی است نه لابراتواری! این آفرینش عرفانی است که در کل جهان هستی رخ می نماید و آفرینشی فلسفی و توهمی و رویائی نیست. و این کاملترین یاری متقابل انسان و خداست.

۳۵- خدای هر کسی برترین خود اوست. و این یک حقیقت تماماً عرفانی و شناخت شناسی است. همانطور که حیات دنیوی و اخروی هر کسی نیز تماماً مخلوق علم و معرفت اوست و بهشت و جهنم مخلوق دو نوع علم آدمی از گوهره حیات و هستی است در درجات!

۳۶- فرق عرفان نفس و علوم دنیوی و نظری و فلسفی بشر در اینست که عرفان نفس علمی خلاق و کن فیکونی و فی البداعه است بر خلاف علوم بشری که برای محقق شدن نیازمند ابزار و امکانات و تکنولوژی است زیرا دهری است و ظلمانی!

۳۷- بدان که عرفان نفس آن چیزی نیست که در کتابهای عرفانی نوشته شده است بلکه مجموعه معارف مکتوب عرفانی هم حداکثر می تواند مقدمه ای برای ورود به عرفان نفس شهودی شود. همانطور که علی(ع) معرفت نفس را علمی هستی بخش خوانده است و آنرا که فاقد آن است نابوده می داند.

۳۸- تا کسی باور محکمی به الهیت وجودش نداشته باشد اهل معرفت نفس نمی شود. و تا کسی از هستی حیوانیش بیزار و مشتاق خلق جدید خود نباشد اهل معرفت نفس نمی شود. تا کسی خداوند را در خود باور نداشته باشد اهل معرفت نفس نمی شود.

۳۹- وقتی می گوئیم که انسان خلیفه خداست در خلقت ازلیش، به چه معنائی است؟ انسان حامل صورت و روح و همه اسمای الهی است ولی هنوز صاحب وجود الهی و اقتدار الهی نیست که برترین این قدرتها همانا قدرت آفرینش از عدم است. زیرا دارای وجود الهی نیست چون می میرد و خدا نمی میرد. مریض می شود ولی خدا مریض نمی شود. گرسنه و تشنه و درمانده می شود و خداوند چنین نیست. پس صورت و روح و اسمای الهی آن مواد اولیۀ ساختار وجودند که بما داده شده است از جانب خودش و از خود خودش! و انسان بایستی با استفاده از این سه عنصر اصلی وجود خداوند خودش را بیافریند تا صاحب وجود شود که در اینصورت خدا را هم آفریده است که چون آفرید با او دیدار می کند و لذا دیدار هر کسی با پروردگارش عین دیدارش با هویت الهی خود انسان است: خود خدائی و خدای خود!

۴۰- خداوند از صورت خود به انسان صورت داده و از روحش در انسان دمیده و کل اسمای خود که اسمای صفات اویند را به انسان تعلیم نموده است. که صورتش جمال اوست و روحش هم اراده اوست و اسمایش هم کمال و صفات و افعال اوست.

۴۱- وجود یکی است و موجودی جز خدا نیست و هر که صاحب وجود است خدائی است و خلیفه اوست یعنی بر جای اوست و عین اوست. و وجود را نیز درجات است که کمال وجود در انسان کامل است که خلیفه کامل اوست و او جز در این خلیفه نیست.

۴۲- اراده کن فیکون الهی در انسان همان روح است و هر که به این روح در خود رسید صاحب این اراده شده که به یاری اسماء و صفات او در خویشتن دست به خلق جدید خود می زند که در این کارگاه به لقای الهی نیز نائل می آید در درجات تجلی بمیزانی که در آفرینش خود موفق شده است.

۴۳- یک انسان قدیم و خدای قدیم داریم که همان انسان تاریخی است که چندین هزار سال از آدم تا خاتم بر روی زمین زیسته است و خدائی را که شناخته و پرستیده است. و یک انسان جدید و خدای جدید و برتر داریم که با محمد و علی و فاطمه و حسنین و سلمان آغاز شده است و با اینجانب به کمال رسیده است زیرا هفت شهر وجود درنوردیده شده است که من شهر هفتم آنم! زیرا خداوند هفت آسمان و هفت زمین مثل آن آفریده که همان هفت اقلیم وجودند و من سلطان اقلیم هفتم در این دوران هستم! و اینست بدعت من و آفرینش جدید من! و مجموعه آثارم ایدئولوژی این بدعت است.

۴۴- نه اینکه دو خدا داریم بلکه سخن از خلق جدید در روز آخر یعنی روز هفتم است که در قرآن کریم نیز از آن سخن رفته است: آفرینش دیگر در یوم آخر! و این روز هفتم است که همان روز پنجاه هزار ساله یا آخرالزمان می باشد که با ظهور محمد(ص) آغاز شده است. و علی کمال این ظهور و باعث و بانی این آفرینش جدید است که در هر عصری از یکی از اولیایش به تجلی برتری رخ می نماید و می آفریند و من آخرین آفرینش علوی در این دورانم.

۴۵- پس با انهدام این انسان و تمدن دجالی- تکنولوژیستی، عرصه خلق جدید و انسان برتر و الله اکبر آغاز می شود که تنها راه ادامه حیات بشر در جهان است. و این همان جامعه امام زمانی است. و مجموعه معارف ما مهیاکننده و زمینه

عقلی- دینی- عرفانی این تمدن برتر است. "و خداوند همه را از علمشان می آفریند." و این مذهب اصالت معرفت است. پس علم آفریننده داریم که همان علم نفس است که البته هیچ ربطی به انواع فلسفه ها و عرفانهای فلسفی رایج سینائی و صدرائی ندارد.علم و عرفان نفس، علمی باطنی و نوری است و نور خلّاق است.

۴۶- خلق جدید از بطن خلق قدیم سر برمی آورد از شناخت ذات هستی قدیم آدمی که مظهر خدائی در غل و زنجیر خاک و ظلمت دهر است به اسم آدم! پس آدمی باید عدمیت را برای خود تنفیس کند و وجود نوری خداوند را برای او تسبیح کند چرا که او وجودش را به عدم آدمی داده است. این تسبیح اساس خلق جدید انسان و ظهور خداوند است از صورت بشری!

۴۷- قلمرو این تسبیح هفت زمین و آسمان است که انبیای الهی در مراتب سیر نموده اند که کمال این سیر برای خاتم انبیاء محمد مصطفی رخ نموده است و این سلسله مراتب خلق جدید است که برای مؤمنان امت محمدی هم ممکن و مقدور و بلکه واجب است که طی شود تا حقیقت محمدی که حق مطلق است دریافت شود. پس کلیه مکاشفات و مشاهدات و مسموعات و مکالمات الهی که برای همه انبیای الهی رخ نموده و در حقیقت محمدی جمع آمده و به کمال رسیده است برای هر مؤمن محمدی هم ممکن و واجب آمده است در آخرالزمان! و تا چنین نشود اولیاء و یاران امام زمان در ظهور جهانیش پدید نمی آیند که جمله خلایق جدید آخرالزمانند به نور حقیقت محمدی که همان رحمت بر عالمیان است. و ظهور امام زمان، ظهور خدای محمد(ص) است از انسان!

۴۸- پس بدان که کل قرآن کریم که کتاب حقیقت محمدی است بایستی بر انسان آخرالزمانی نازل شود به تمام و کمالش تا انسان امامیه آفریده شود که انسانی آدمی و نوحی و ادریسی و ابراهیمی و هاجری و اسماعیلی و موسوی و یعقوبی و یوسفی و یونسی و ایوبی و داودی و سلیمانی و مریمی و عیسوی و محمدی است جمیعاً! که واحد و کاملش می شود انسان علوی!

۴۹- پس کارگاه خلق جدید همان بیت الله یعنی پنج تن آل عبا است که طبق روایات دینی خداوند از همه پیامبرانش برای این بیت بیعت ستانده است که رسالتشان در گرو آن است. و اما متولی این خانه و دربان آن، سلمان فارسی است و اوست که ششمین آن پنج تن است طبق قول الهی در کتابش. یعنی خداوند بواسطه سلمان هر که را خواهد بر این بیت وارد کند و لایق خلق جدیدش سازد. و اما معّرف معنا و ماهیت و خلاقیت این خانه و اسرارش در آخرالزمان، ما هستیم که مجموعه معارف ما در خدمت شناخت این خانه بوده است که خانه خلق جدید انسان و دانشگاه عارفان علیین است. این خانه همان اقلیم هشتم در حکمت و شهر محمدی در روایت و جهان هورقلیا و همان ارض ملکوتی است که قلمرو حیات امام زمان است و در هر عصری هر کسی که بر این خانه وارد شده و از آن به خلق جدیدی برون آید امام ناطق دوران است که زبان امام زمان است در قلمرو حیات اجتماعیش در درجات معرفت و رسالت!

۵۰- و چنین کسی حامل علم کتاب الله و شاهد همه آیات و بیّنات خدا در هفت زمین و آسمان است و محل ظهور حق امام است که از بهشت حضرت آدم تا معراج محمدی را سیر نموده است و مظهر یگانگی محمد- علی است که جمال نوریش فاطمی است و کمال نوریش در عرصه ظهور یا حسنی است و یا حسینی و گاه هردو! و هویت واحده اش سلمانی است که همچون سلمان فارسی از غربت و در غربت است و این غربت غربی است بقول شیخ اشراق!

۵۱- پس باید درک کرد که آفرینش جدید خداوند به اراده انسان همان آفرینش جدید انسان است به اراده خداوند. و این دو واقعه و امری واحدست: یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را!

۵۲- اگر علی(ع) می فرماید که هر که خود را نشناخت نابود است پس هر که خود را شناخت هستی یافته است. لذا عرفان نفس کارگاه آفرینش خویشتن است که در مرحله به مرحله این خود- آفرینی به دیدار با جمال اعلائی- الهی خود می رسد. پس این خود- آفرینی عین خدا- آفرینی است.

۵۳- به بیان دیگری انسان بمیزانی که در جریان عرفان نفس خود را می شناسد این شناخت نوری در آفاق متجلی می شود و شهود الهی رخ می نماید. پس می توان این واقعه را ظهور و تجلی خداوند از انسان عارف هم نامید که البته خدای برتری است برتر از خدائی که در قلمرو تاریخ مذاهب پرستیده و خوانده شده است و لذا پیروان این خدای قدیم و آسمانی شقی ترین دشمن عارفان علیین بوده اند.

۵۴- خودشناسی- خداشناسی عین خودآفرینی- خداآفرینی است. و این آفرینش متقابل مصداق آن یاری متقابل بین انسان و خدا در قرآن کریم است.

۵۵- آفرینش رحمانی داریم که کن فیکونی است و آفرینش ظلمانی که علیتی و فنی و تکنولوژیستی است که همان صنعت بشری می باشد که حاصل فلسفه علیت- معلولی ارسطو است که فلسفه ای ضد رحمانی و سراسر جبر و جبار و ضد وجود است که این نیز خلق جدید ظلمانی است که مولّد انسان دوزخی می باشد و به رهبری ابلیس!

۵۶- اینکه همه عارفان کامل پیران طریقت خود را همچون خدا می پرستند به شعر و شعار و گزافه نیست همچون پرستش علی(ع) نسبت به محمد(ص) یا پرستش مولوی نسبت به شمس: شمس من و خدای من از تو به حق رسیده ام ای حق و حق نمای من! همانطور که نه محمدی بدون علی ممکن بوده و نه علی(ع) بدون محمد(ص). و نه مولوی بدون شمس پدید آمده و نه شمسی بدون مولوی شناخته شده و اصلاً وجود داشته است.

۵۷- رابطه عرفانی بین مراد و مرید اگر رابطه ای خالصانه و مطیعانه باشد رابطه بین خدا و بنده است از هر دو سو! این عین کلام خدا در قرآن کریم است که چندبار ذکر شده است که: "چون کسی را ولی خود قرار دهید و صادق باشید خداست که بین شما حکم می کند و او شاهد و هادی است و خدا بر آنچه که ریا می کنید آگاه است." ولی متأسفانه اکثر چنین نمایشاتی در تاریخ ریاکارانه و تصنعی بوده است و خداوند چنین روابط و ادعاهای دروغین را محکوم به رسوائی و عذاب نموده است که بسیاری از جریانات صوفی گری و درویشی از این جمله اند.

۵۸- در تاریخ تمدن بشری واقعه ای عالیتر و مقدستر از رابطه ارادت عرفانی بین دو انسان مؤمن و اهل معرفت نفس پدید نیامده است که کاملترین صورتش با رابطه بین محمد و علی آغاز شد و در روابط بین پنج تن محقق گردید که در این شجره محمدی، بنیاد شجره پرستی و شیطنت و استکبار و نژادپرستی برکنده شد و شجره طیبه الهی و خاندان نزادی بنا گردید و کانون انفجار نوری شد که اقطار هستی را درنوردید و از مکان و زمان خروج کرد که علت و معلول و خالق و مخلوق را یگانه ساخت.

۵۹- مجموعه آثار و معارف ما حامل قدرتمندترین نور خلّاق انسان آخرالزمان است و لذا دارای جاذبه ای طلسم گونه و بغایت وسوسه کننده است هم برای مؤمنان و هم شیطان صفتان. و این موتور محرکه کارگاه خلق جدید انسان در دو وجه رحمانی و ظلمانی است که در اندک مدتی هر کسی را بر آفرینش نوینی وارد می کند و به غایت کفر یا ایمانش می رساند. و تا به امروزه هزاران نفر بواسطه این معارف، زیرو رو و منقلب گشته و بر سرنوشت جدیدی وارد گشته اند. این معارف برای کسانی که به شدیدترین بن بست های هویتی در زندگی دچار شده اند جاذبه ای صد چندان دارد و عین درب خروج از نابودی است. این معارف از نهادهای حکومتی و مراکز پژوهشی و دینی و آموزشی و فرهنگی و درمانی تا قلب افراد و خانواده ها جریان یافته است. و بسیاری بدینواسطه در نهان و عیان دکانهای درمانی و ارشادی گشوده

اند و مشغول فریب مردمند. همه اینها مجاری گوناگون ورود نور خلق جدید بر قلوب مردم است در دو وجه نوری و ناری!

۶۰- کل قرآن کریم از آیات محکمات تا قصص و بیناتش جملگی در آخرالزمان ظهور و تحققی جهانی خواهند داشت و لذا در هر عصری یک آدم، یک نوح، یک ادریس، یک ابراهیم و هاجر و اسماعیل، یک موسی و خضر، یک یعقوب و یوسف، یک ایوب و یونس، یک عیسی و مریم و یحیی داریم و یک محمد که غایت است. و این پیامبرانی که در آخرالزمان رجعت می کنند جمله حامل نور حقیقت محمدی هستند چرا که بر این نور با پروردگارشان بیعت کرده بودند و اینک به عهد خود وفا کرده اند و از وجود مؤمنان آخرالزمان متجلی می شوند که جمله عارفانند! پس قرآن قصه گذشته نیست بلکه وقایع آینده است. ولی کافران آنرا قصه های قدیمی گویند.

۶۱- پس همه انبیای الهی در خلق جدید انسان آخرالزمان دست اند کارند بهمراه ماه و خورشید و نباتات و حیوانات و ذرات و کرات! و بلکه این انسان عارف آخرالزمانی است که همه انبیای الهی و کائنات را بخدمت این آفرینش می گیرد زیرا ذاتاً در تسخیر او هستند. که یکی از بازتابهای این آفرینش جدید انسانی- الهی در طبیعت، تحولات و انقلاباتی است که در ماهیت جهان رخ می دهد همچون سونامی ها، کسوفها و انقلابات اجتماعی! و بقول حافظ: مه و خورشید همین آئینه می گردانند!

۶۲- وقتی عارفی بر عرش قلب خود می رسد تا به آن مستقر شود کسوف رخ می دهد و در آئینه این واقعه جمال الهی عارف بر اهل حق متجلی می شود و سپس صورتش بر ماه نقش می بندد تا معرّف او برای سالکان باشد بعنوان اسوۀ انسان جدید الهی و آئینه لقای پروردگار برای حق جویان!

۶۳- هر مؤمنی در آخرالزمان در هر مرتبه از سلوک روحانیش در جایگاه یکی از انبیای سلف قرار دارد که کاملش محمد(ص) است. و چون به حقیقت محمدی وجودش رسید بر عرصه خلق جدید وارد شده است همانطور که علی(ع) نخستین انسانی است که بر این عرصه وارد شده و بانی و رهگشا و راهبان و رهنمای این قلمرو می باشد و درب ورود به این وادی معرفت نفس است و همه مراحل این وادی نیز مراتب عرفان نفس و خداشناسی وجودی است. و انسان چون کامل شد همچون خدایش خلاق است پس هستی برتری می آفریند از خود و جهانش که به خدای برتر و الله اکبری لامتناهی منجر می شود و از این واقعه است که خداوند مرید چنین بنده ای می گردد همانطور که مرید علی شد و این ارادتش را به محمد مصطفی در معراجش اعلان نمود که: ای محمد نسبت تو بمن چون نسبت من است به علی! و این به معنای تحقق کامل و مطلق خلافت و جانشینی بین خالق و مخلوق است که خلافت جز این هیچ معنائی ندارد.

۶۴- "ابتغای وجه رب" که در قرآن کریم مکرراً بعنوان پیش شرط اقبال الهی نسبت به اعمال و عبادات بنده اش آمده و اساس هدایت و منّت حق برمؤمنان است بمعنای جستجو و طلب روی خداوند و استحقاق آن است در لغت عرب. و این جستجو و مطالبه و استحقاقی مطلق است که مطلقاً بر هیچ پیش فرض ذهنی و نفسانی ممکن نمی آید زیرا سبوح و قدوس است و از هر شرکی منزه می باشد. پس این ابتغاء الهی عین آفرینش از عدم است و خدا آفرینی! ولی این خداآفرینی بشر در هر مرحله از تحقق منجر به درک لقای جمال اعلائی و عرشی خویشتن می شود و این عین راز خودشناسی- خداشناسی است. به همین دلیل هرگز بواسطه فلسفه های دینی و الهیات ذهنی و عرفانهای نظری نمی توان در این ابتغاء گامی برداشت و اینست که حافظ می فرماید: تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافریست! پس چاره راه توکل محض و اطاعت مطلق در سمت بی سوئی است که فراسوی هر ادراک و احساس و تجربه و پیش فرضی می باشد و این همان معنای آفرینش از عدم است. پس سالک بایستی به عدمیت خود رسیده باشد در محضر خداوند یا پیر معرفت! اطاعت بی چون و چرا راز این حقیقت است که فلسفه علیت ارسطوئی بزرگترین دشمن آن است برخلاف توصیه سهروردی و ملاصدرا و ابن سینا و پیروانشان! مگر اینکه دانائی بر این فلسفه بمعنای شیطان شناسی و باطل شناسی و

شرک شناسی باشد و به نیت بیزاری و منزه نمودن نفس ناطقه از هر علّتی! و بسیار بعید است کسی با چنین نیتی فلسفه بخواند. مثل کسی که بخواهد جهت شیطان شناسی شیطانپرستی پیشه کند.

۶۵- آن اشراقی که هنوز مشاء (فلسفه ارسطوئی- علیتی) را بعنوان پیش شرط اشراق می داند یک اشراقی در نفاق و مذبذب و مشرک است هرچند که به مشاء فحش بدهد همچون سهروردی! اشراق افلاطونی بمراتب ابلیسی تر از مشاء ارسطوئی است زیرا هنوز جای توجیه و تقدیسی برای چون و چراهای علیتی باقی گذاشته و این خطوات شیطان است که درس لازم را از مشاجرهٔ موسی(ع) با خضر(ع) نگرفته است. زیرا وقتی قرآن کریم چون و چراهای شرعی را در قبال پیر طریقت باطل می کند تکلیف چون و چراهای فلسفی معلوم است و چون و چراهای فلسفی همان تعلّل فنی- دنیوی است که لباس حکمت به تن کرده است.

۶۶- به یاد داشته باشیم که ابن سینا و سهروردی و ملاصدرا هر سه دربار پرست و قربانی دربارند بی هیچ عبرتی! وگرنه تا به آخر دم از فلسفه نمی زدند و یونانی گری را رها می کردند و دل به حکمت محمدی می دادند و به خدا اعتماد می نمودند. "و مؤمنان بایستی که به خداوند توکل کنند و خدای را کافی بدانند." قرآن- یعنی دل و اندیشه و تن به مطلق بسپارند نه علل و اسباب مادی! فلسفی گری این فلاسفه غیرمحمدی که خود را به دین محمد نسبت میدهند عین درباریگری و توجیه آن است.

۶۷- ابتغای وجه رب یعنی دل به دریای فنا زدن! پس این واقعه ای شدیداً عاشقانه است که فاسقان را بخود راه نمی دهد.

۶۸- علت پرستی از هر نوعی شرک در این وادی است اعم از علت فلسفی، علمی، تکنولوژیکی یا عرفی و شرعی و اجتماعی و اقتصادی و نژادی و جنسی و عاطفی وو... .

۶۹- تا زمانیکه سالک دچار معنا، مفهوم، انگیزه یا ایده و احساسی است که ضدی دارد دچار شرک است و بایستی به یاری تسبیح دیالکتیکی از آن پاک شود یعنی ضدش را هم در خود بیابد تا وارهد از نیک و بدش!

۷۰- هر معنائی که ضدی دارد از صراط المستقیم ابتغای وجه رب خارج است و گمراهی و توهم می آورد و دام شیطان است. بخصوص آن معارفی که راز نهان خوانده می شوند.

۷۱- و یکی از لطیف ترین دامهای شیطان همانا مصادره کردن اسرار و نعمات و آیات الهی از مردمان است تحت عنوان سرّ پوشی و رازداری وو...! در کل قرآن کریم دهها آیات آشکار آمده تا رسولان و مؤمنان همه رسالتها و نعمات و آیات و بینات و معارف توحیدی را به خلق خدا برسانند از کافر و مسلمان! و حتی یک آیه هم نداریم که حقایق را بهر بهانه ای از مردم پنهان دارند. صدها حدیث نبوی نیز دال بر این امر است که اگر کسی حقیقتی را بداند و از مردم پنهان دارد مورد لعنت خدا و خلق است و آتش دوزخ بر او مهیا می شود. الّا اسراری که مربوط به جان مؤمنان است که نبایستی به دشمنانشان داده شود که مربوط به عرصه جنگ و عداوت کفار با مؤمنان است. و عجبا که بسیاری معارف توحیدی را به عمد به زبانی می گویند و می نویسند که بقول خودشان فقط "اهل" به آن پی برند و بدست نااهل نیفتد! مسئله اینست که اهل معرفت و اسرار الهی که خود به آن رسیده اند هیچ نیاز واجبی به این حقایق الهی ندارند و بلکه این کافران و جاهلان و عامه مردمانند که باید با آن آشنا شوند. این جماعت به اصطلاح سرّ پوش و رازداران پرده غیب در کل قرآن فقط یک آیه را ملعبه تفسیر به رأی کرده اند تا هراس خود از رسالت عرفانی را تقدیس کنند: امانتهای الهی را به اهلش برسانید! قرآن- آیا از این آیه برمی آید که حقایق توحیدی و اسرار عرفانی را فقط بایستی به عارفان رساند و عامه مردمان را از آن محروم نمود؟ امانتهای الهی همان حقایق و حکمت ها و معارف غیبی است که به برخی از مؤمنان داده می شود که بایستی به سائر مردم برسانند. اهل این امانات الهی جز مردمان جاهل نیستند که بایستی روی

به خدا کنند و بیدار شوند. و علاوه بر این امروزه که عصر انتشارات جهانی است دیگر امکان آن رازداری منافقانه و عافیت طلبانه عهد ماقبل از چاپ نیست پس آن دل نگرانی کهن امروزه بکلی باطل و مهمل و مسخره است و جز بیداری مردم هیچ نگرانی دیگری از برای علمای بی عمل وجود ندارد که عمری مشغول تجارت اسرار و دین فروشی بوده اند و از جهل مردم کباده علم و عرفان به دوش کشیده اند و معارف عرفانی را جز به دربارها و صاحبان قدرت نفروخته اند. در جای جای قرآن کریم آمده که امانات الهی، آیات و نعمات و بینات و حکمت ها و معارف الهی و غیبی را برسانید نه اینکه نرسانید. حتی یک آیه هم امر به نرسانیدن اسرار الهی نداریم! "ای اهل ایمان بخدا و رسول و امانتهای خود خیانت مکنید." قرآن- خیانت در امانت یکی بمعنای کتمان و انکار آن امانتهاست و دیگری دخل و تصرف و تقلّب در آن. ترس جان، ترس نان، ترس آبرو و مقام و ترس از دست دادن امنیت و آسایش و ترس از تهمت دشمنان وو... تنها علت اینهمه تفاسیر به رأی و تهمت به خدا و رسول اینست تا رسالت علمی- عرفانی را کتمان کنند. بسیار بوده اند علما و عارفانی که بدلیل نرسانیدن پیامهای الهی خود به عامه مردمان دچار نفاق و ضلالت و عذابهای عظیم گشته اند. و این ترس و عافیت طلبی در جهان تشیع تحت عنوان "تقیه" معصیت و ظلم عظیمی را مرتکب شده است. خدا و رسول و ائمه معصومین همه اسرار را آشکار گفته اند و این فرصت طلبان و عافیت پرستان و دنیازدگان این اسرار را از خلق خدا پنهان می دارند به اسم تقیه! امروزه همه آثار عارفان و حکیمان و صوفیان حق به همه زبانهای دنیا در اختیار جهانیان قرار دارد و گویا فقط مسلمین و شیعیان نبایستی این اسرار را بخوانند و بدانند تا مبادا عالمان بی عمل و عارفان بی معرفت و حکیمان فلسفه زده فاقد حکمت و عقل و ایمان رسوا نشوند و دکّان دین فروشی و اسرار فروشی تاریخی آنان تعطیل نگردد! بیش از هزار سال است که خطبه های نادره علی(ع) را از مسلیمن و شیعیان پنهان داشته اند تا مبادا تکفیر شوند و امروزه نیز از ترس تکفیریها و وهابیها مشغول همان رسالت شیطانی هستند تا حکمت امامیه بدست پیروان این مذهب نرسد. این همان اسلام ضد اسلام و شیعه ضد شیعه است که بدست تکفیریها و وهابیهای خونخوار قصاص می شود. این قصاص از بابت خیانت بخدا و رسول و امانتهای الهی است یعنی انکار و تبدیل مفاهیم قرآنی و روایات نبوی و معصومین. همچون ترجمه و تعبیر "وجه الله" در قرآن بمعنای رضای خدا! در حالیکه قرآن ناطق علی مرتضی آشکارا و بارها فرموده که وجه الله مائیم یعنی امام زمان! و بدان که وجوه الهی همان دربهای ورود به کارگاه خلق جدید انسان در آخرالزمان محمدی است زیرا این وجوه جملگی وجوه محمود پروردگارند که همان وجوه محمدی است که در جمال، فاطمی و در کمال، علوی می باشند.

۷۲- و مپندار که خلق جدید انسان امری مذکّر و مختص مردان است همانطور که حضرت مریم(ع) نخستین زن خلاق در تاریخ بشر است که بیواسطه مردی، روح خود را به جمال انسانی آفرید و آن حضرت مسیح(ع) بود که با روحش هر انسان مؤمن محمدی را در آخرالزمان در این خلق جدید یاری می دهد همانطور که ما را یاری بخشید: ای اهل ایمان هرگز از روح الله مأیوس مباشید! قرآن کریم-

۷۳- و بدان که در آخرالزمان هر اهل ایمان و معرفتی در جریان خلق جدید عرفانیش تا عیسوی نشود و به روح الله نرسد بر حقیقت محمدی وارد نمی گردد و این نه امری در قلمرو شریعت که مرتبه ای از طریقت عرفانی است همانطور که همه عارفان بزرگ اسلامی به آن اذعان نموده اند از جمله ابن عربی و حلّاج و مولوی و عطار! همانطور که وجه الله اعظم یعنی مهدی موعود هم نمی رسد الا به یاری روح الله! و ما خود به تجربه به این حقیقت نائل آمده ایم. آن روحی که مؤمنان آخرالزمان بقدرتش بر خلق جدید محمدی وارد می شوند عیسی روح الله است. و این راز وحدت ایمان مسیحی و ایمان محمدی است در آخرالزمان! "ای اهل ایمان بدانید که دوستان حقیقی شما برخی از اهل نصاری هستند." قرآن- باید درک کرد که در خلق جدید انسانها در رابطه با یکدیگر آفریده می شوند و یکدیگر را می آفرینند و در یکدیگر به عرصه ظهور می رسند. خلق جدید تماماً انسانی است که این انسانیت برخاسته از خاتمیت و رحمت محمدی می باشد.

۷۴- وقتی رسول خاتم(ص) می فرماید که "مرا با خداوند اوقاتی است که حتی هیچ فرشته مقرّب و پیامبر مرسلی را در آنجا راه نیست" بدین معناست که مقامی برتر از انبیای مرسل و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم برای

انسان وجود دارد. پس اگر عارفی را یافتی که از حالات و مکاشفات و قدرتها و بدعت هائی برتر از آنچه انبیای مرسل یافته و داشته سخن می گوید به آسانی منکر و کافر مشو که این نیز از مقامات حقیقت محمدی است که ورای نبوت و رسالت می باشد و آن قلمرو امامت آخرالزمانی است که بانیش نیز خود محمد(ص) و اسوه اش علی(ع) است و آن مقام توحید و فنای فی الله است که در این عشق هم خداوند و هم انسان فزونی می یابد از رحمت مطلقه پروردگار عالمیان که در حقیقت محمدی رخ نموده است و آن فتبارک الله و الله اکبر است. خدا از که و چه برتر شده است؟ از خلقش؟ این که از قدیم بوده است. اینک خداوند از خدائیت قدیمش در آفرینش برتر آمده است آنهم در خلق خودش یعنی انسان عارف و عاشق خود!

۷۵- ولایت و امامت و حقیقت محمدی که در علی مرتضی به عرصه ظهور رسید و در معصومین استمرار یافت و در علیین در عصر غیبت محقق گردید مقامی برتر از همه نبوتها و رسالتهاست حتی برتر از رسالت خود محمد(ص)! و این حقیقت محمدی است که در علی آشکار شده و نبوت و رسالتی را ختم نموده و تاریخ را به پایان برده و اقطار زمین و آسمان را درنوردیده و از مکان و زمان خروج کرده است و خلیفه مطلق پروردگارش گشته است! که چه شود؟ که خدا دوتا شود؟ آیا مقصود خدا از آفرینش امری عبث و تکراری بوده است؟ خیر! این راز الله اکبر است. راز خلق جدید است! راز آفرینشی که بدست و اراده انسان آغاز شده است که انسان را خدا کرده و خدا را خداتر: الله اکبر! "و هفتاد هزار جهان برتر آفریدم" علی(ع) خطبه های نادره! پس همواره انسان، انسان می ماند و خداوند هم خدا! انسان، انسان تر می شود و خدا هم خداتر!

۷۶- این همان انسانی است که بقول علی(ع)، فرشتگان را تعلیم می دهد از برای خلق برتر! وگرنه فرشتگان چه نیازی به تعلیم بشری دارند زیرا همه به وحی ازلی مجهزند و وظایف خود در خلق قدیم را بخوبی می دانند. این تنها معنا و حقیقتی از خلق جدید و امامت و معرفت شیعی است که در آن شرک راه ندارد و به غیر از این هر نوع خداشناسی اسلامی و شیعی سراسر شرک است و لذا آنرا به اصطلاح تقیّه می کنند تا متهم به کفر و الحاد و شرک نشوند و لذا همه خطبه های نادره علی(ع) را هم مجبورند که انکار نمایند و بالاخره چاره ای جز انکار امامت نخواهند داشت از ترس تکفیر!

۷۷- عرفان اسلامی و بلکه هر عرفانی جز بواسطه خلق جدیدی که شرح نمودیم و تسبیحی که عیان ساختیم محکوم به کفر و الحاد و شرک و تجسد و حلول است.

۷۸- و این حقایق برتر آخرالزمانی را جز شقی ترین کافران و منکران حق اشاعه نمی دهند به امید اثبات کفر خودشان! این همان واقعه ای است که در انتشار مجموعه آثارمان رخ داده است.

۷۹- بسیاری براین باورند که اگر تبدیل به یکی از شخصیتهای بزرگ تاریخ شوند دارای وجودی باارزش شده اند مثل مسیح، بودا، علی یا امام زمان و حتی خود خدا. این نوع باور هنوز عدم پرستانه و کافرانه است زیرا هنوز از خودشان وجودی ندارند الا توهمی ظلمانی و دهری تحت عنوان انبیاء و اولیاء و نوابغ که اتفاقاً عدمی ترینش عنوان خداست. آیا انسان چگونه می تواند از طریق چندتا قصّه و روایت کسی را در گذشته تاریخ بشناسد در حالیکه هنوز واقعیت زندگانی تجربی خودش را نمی شناسد و از آن بیگانه و گریزان است و در این فرار از خویشتن به مفاهیمی توهمی و جنّی پناه می برد و می گوید من فلان یا بهمان هستم. عجبا که چرا نمی خواهد انسان باشد یعنی همانی باشد که هست و در آنچه که هست معنا و روحی ارزشمند و جاودانه بیابد و بگوید که این منم منحصربفرد خودم که نه شبیه کسی هستم و نه کسی شبیه من است! چرا انسان نمی خواهد احد و صمد و بی تا باشد و معنائی از خود بیابد و ببیند که در هیچ کس دیگری نبوده و نیست و نخواهد بود و اینست انسان! که شهامت و قدرت خود بودن را داشته باشد خودی یگانه و بی سابقه و لامکرر! اینست وجود! آیا آدمی از سنگ و گیاه و حیوانات پست تر است که نمی تواند بی همتا باشد و حتماً بایستی یک فتوکپی از دیگران باشد؟ پس بدان هر که به بی تائی خود رسید موفق به دیدار با جمال اعلائی و آسمانی

خود می شود و اینست لقاء الله! و لقاء الله یعنی دیدار با جمال وجود انسانی خویشتن! و هرکه چنین وجهی از وجودش را جستجو کند حتماً به وصالش می رسد و این همان وجه الله وجود انسان است و آنکه به چنین وجودی از خود رسید از منظر نور آن، همه صاحب وجودان تاریخ بشری را خواهد شناخت که معروف به انبیاء و اولیاء و عرفا هستند که هر یک بی تا و منحصربفرد خویشند که وجه مشترکشان همان بی تائی است و یگانگی و بی نیازی و منزه بودن از شجره و نژاد خویش و مولود زمان و مکان نبودن یعنی لم یلد و لم یولد!

۸۰- همه بلایا و مصائب و امتحانات الهی که بر سر انبیاء و مؤمنان آمده است تازیانه های خروجشان از عدمیت و بستگی ها و شباهتهاست تا آنها را از اسارت اسباب و علل و مکان و زمان پاک سازد بمیزانی که خود وجه الهی وجود را جستجو کرده اند که دارای چهاررکن سوره توحید است که سوره وجود است. و تعیّن و تجسم این وجه الله که همان انسانهای بی تا هستند که آنان را امامان می نامیم در صورتی از امامتشان برخورداریم که از انسانیتشان که همان بی تائی آنهاست برخوردار شویم و نه اینکه در جستجوی همتائی امامی زنده در قیاس با سائر امامان باشیم که در اینصورت هنوز هم توهمات عدمی خود را جستجو می کنیم و کافریم تا زمانیکه امام زنده را برحسب باورهای توهمی خود از امامان مرده می شناسیم. زیرا از روی مرده نمی توان زنده شد و بدان که اشد کفرها و نابودیها و مرگها، حاصل پرستش امامان مرده است و پیامبران مرده برحسب الگوهای تاریخی. هرچند که تشیع حاکم در عصر ما حتی پرستش قبر امامان نیست بلکه طلا و نقره پرستی است.

۸۱- پس آنکه از طریق تقلید و تلقین و تشبیه خود با دیگران در جستجوی وجود است جز به مهلکه نابودی نمی رسد بخصوص اگر این دیگران بی تایان تاریخ باشند اعم از مرده یا زنده. پس آنکه تحت ربوبیت بی واسطه خداوند نیست جز اطاعت بی چون و چرا از یک انسان بی تا، راهی بسوی وجود ندارد که این بی چون و چرائی همان کارگاه تسبیح و تنزیه است. اطاعت محض و بی چون و چرا از یک بی تا همان صراط المستقیم بی تائی است.

۸۲- بی تردید بی تائی انسان مخلوق بی تائی خداوند است بمیزانی که انسان، خداوند را در ذات خود می یابد و می پرستد و در همه حال او را در درون خود حاضر و ناظر و مرید خود می یابد و در بیرون هم او را فاعل و مفعول همه امور می بیند. خدائی که در همه حال و همه جا و هرکاری هست و لحظه و جائی نیست که نباشد. این همان خداشناسی ابراهیمی در قرآن کریم است که فرمود خدائی که دارای طلوع و غروبی باشد قابل پرستش نیست و اصلاً خدا نیست مگر اینکه او خود این طلوع و غروب هم باشد یعنی هم شرقی باشد هم غربی: اوست پروردگار مشرقها و مغربها! طلوع و غروب از برای اوست! "مشرق و مغرب از برای خداست و بهر سو که رو کنید روی اوست و او همه جا هست و می داند." قرآن کریم-

۸۳- و هیچ چیزی همچون صلوات بر محمد و آل محمد، حضور پروردگار را در دل اهلش منور نمی سازد هرچند که صلواتی صرفاً به کلام باشد هر چند که حقیقت صلوات محمدی همان معراج محمدی است و اهل صلوات در اقامه صلوة (و نه قرائت نماز) وجه الهی را دیدار میکند.

۸۴- هر واژه، اصطلاح و معنائی دارای دو مفهوم کاملاً متضاد است که در این باب قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم و آن همان شرقی- غربی بودن ربوبیت پروردگار است در هر امری از برای دو نوع انسان کافر و مؤمن که هر دو را از دو وجه نوری و ناری بسوی خود راه می نماید. ولی سالک راه حق از فراسوی این مفاهیم دیالکتیکی پرواز می کند بقدرت علم دیالکتیک تسبیحی! که عمل این فراسوئی از منطق اطاعت بی چون و چرا پیروی می کند که نه شرقی است نه غربی! و آن وادی ولایت حق است که از برای عارفان فنای در ذات خویش است و از برای سالکان هم ارادت و اطاعت محض از پیر طریقت است.

۸۵- حضور تضاد مفهومی در آیات قرآن و روایات دینی بخصوص حدیث نبوی و ولوی صد چندان آشکارتر و فعالتر است زیرا توحیدی تر است یعنی شکافنده تر و فالق تر است و نفس ناطقه مخاطبانش را می شکافد و مشارق و مغارب نفس را آشکار می سازد و نفوس را قطبی می کند یعنی دیالکتیکی! و این رویاروئی انسان با خود است. ولی اندکند کسانی که از این میانه توان برخاستن دارند: تو خود حجاب خودی از میان برخیز! و این برخاستن از خود و فنای خود از منظر منطق و عقلانیت و شعور جز فرا رفتن از اضداد دیالکتیکی مفاهیم و ارزشها نیست. و تا آدمی هر ضد ارزشی را برخاسته از ارزش نبیند از این اضداد دل نمی کند. و دل کندن از این اضداد عین دل کندن از خود است زیرا هر خودی حاصل ضد خود است و بعکس!

۸۶- و آن نور علی نور که موجب سیر در وجه الله است برخاسته از همه ارزشهای اضدادی یا ارزشهای شرقی- غربی است بقول سوره نور در آیه نور!

۸۷- و راه حل اجرائی و عملی این پاک شدن و فرا رفتن از ارزشهای اضدادی همانا نژادزدائی و دهرزدائی از نفس است که سرچشمه تاریخی آن حضرت ابراهیم خلیل است که جهادش در صحرای حجاز کامل شد و منجر به ساختن خانه خدا گردید. و اینست که قبله ابراهیمی برای همه عارفان جهان همان سوی بی سوئی آفاق است در برون، بشرطی که عارف دل از نژاد پاک نموده و از عورت پرستی رسته باشد. همه مشاهدات جمالی وجه رب برای این بنده نیز از سمت آسمان قبله رخ نموده است که یکی به نور محمدی و دیگری به نور علوی بوده است و سومی هم به نور یگانه محمد- علی در واقعه کسوف بزرگ دوران در مشهد مقدس رخ نمود که وجه اعلائی- الهی خودم بود: وجه شمسی، وجه قمری و وجه شمسی و قمری که آئینه ظهور انسان است در خلق جدیدش همانطور که در سوره رحمن مذکور است که بر چهار رکن قرآن و بیان و شمس و قمر استوار است.

۸۸- اگر بقول رسول خاتم(ص) به تعداد نفوس خلق بسوی خالق راههائی وجود دارند به این معناست که هر نفسی بی تا و یگانه است علیرغم اینکه همه از نفس واحده اند. و این واحد بودن نفوس نه بمعنای برابری که درست بعکس بمعنای بی تائی نفوس است. و درک این تفاوت به مثابه درک مرز بین کفر و ایمان و ضلالت و هدایت و ظلم و عدالت است. و معنای دیگر این سخن رسول اکرم(ص) اینست که خدای هرکسی هم مختص خود اوست و هر کسی او را به جمال و جلال مختص بخودش دیدار می کند و دو تجلی همسان نیست علیرغم اینکه خداوند یکی است. وقتی یگانگی پروردگار اینگونه است که اساس دین او یعنی لااکراه فی الدین می باشد پس ادراکات آحاد بشری در مورد هر پدیده ثانویه نیز همینگونه است. پس همسانسازی و برابرسازی مادی و معنوی مردمان بزرگترین ستم و معصیت در دین خداست و معصیتی برتر همانا برابرسازی معنوی و فکری و اعتقادی و دینی و شرعی است.

۸۹- پس کافران و منافقان و مشرکان، یگانگی و توحید را برابری و همسانی می دانند که مکتب اجرائیش تقلید در دین و دنیاست ولی مؤمنان آنرا بی تائی می دانند. بی تائی عین عدالت و همسانی عین ظلم است. و این اساس علم فرقان است یعنی فرق بین برابری و بی تائی در توحید!

۹۰- پس هر ارزشی بدینگونه دارای ضدارزش می شود ارزشی که حاصل بی تائی است و مشابه اش که حاصل برابری است که مشهورترین آنها عشق است که اساس سائر ارزشها در نزد بشر است: عشقی که حاصل تشابهات است و عشقی که حاصل بی تائی و تفاوت است که اولی تملک و سلطه و فسق است و دوّمی عصمت و از خودگذشتگی و شهود است. عشق در قلمرو جنسیت، معیشت، هنر، قدرت، اعتقاد و علم و معرفت و دین یا از همسانی است و یا بی تائی! اولی به ضلالت و دومی به هدایت می رسد! و عجبا که این دو بخدمت یکدیگر درمی آیند همانطور که اولیاء عمرشان را صرف خدمت اشقیاء می کنند و اشقیاء هم بطرزی حیرت آور مشغول انتشار معارف اولیاء هستند همانطور که علی(ع) می فرماید که: معارف ما را دشمنان ما اشاعه می دهند!

۹۱- در قرآن کریم آمده که خداوند از طریق کوهها و دریاها و دره ها آدمی را هدایت می کند. اکثراً این معنا را دال بر هدایت جغرافیائی و آدرس منازل و اماکن و شهرها دانسته اند که البته این هدایت نیست زیرا بواسطه قطب نما هم می توان مسیر را یافت. در این آیه سخن از سیر در انفس است که در آفاق رخ می نماید و آفاق، آدرس باطنی سیر الی الله هستند که منازل شرقی و غربی روح را می نمایانند. این مسئله شامل ماه و خورشید و منازل افلاکی در آسمان هم می شود که صور بیرونی و آفاقی باطن سالک هستند. در اینجا سخن از انسان صغیر و جهان کبیر است و یا انسان کبیر و جهان صغیر!

۹۲- تجربه و درک انسان از حیات و هستی و صفات و پدیده ها و معانی همانقدر است که بداند نیست و ندارد و نمی فهمد. و این همان سرّ بودِ نبود و فهم نفهمی است که طالب وجود و معرفت شویم. و بس اندکند که به وادی چنین طلبی می رسند و مابقی همه عمرشان را صرف بازی با این برزخ می کنند. برزخیت حیات و هستی آدمی در این جهان اساس منطقی بازیچگی و بازیگری (لعب و لهو) اوست. بود نبود و فهم نفهمی منطق بازی است و اکثر مردمان در این بازی گم می شوند. همانطور که اسباب بازی یک مثال است عمده مردمان کل زندگی و جهان هستی را همچون یک اسباب بازی درمی یابند که چیزی بین راست و دروغ است بین بود و نبود!

۹۳- و کلّ سرّ وجود و امرش در این بین است (بینهنّ) که متجلّی می گردد: اوست خدائی که امرش را بین زمین و آسمان نازل می کند تا بدانند که او بهر کار محالی قادر است. قرآن کریم- پس معلوم است آنچه که این "بین" فرود می آید منجر به حقایق و پدیده هائی می شود که برتر از زمین و آسمان است یعنی امری محال است و خلقی دگر و برتر! و لذا از رسول اکرم(ص) نقل شده که تأویل و تفسیر این آیه اگر آشکار شود موجب تکفیر و ارتداد و سنگسار تأویلگرش می شود زیرا اکثر مسلمین از درکش عاجزند و آنرا بدعت می خوانند. و بسیاری از مشاهدات و مکاشفات عارفان از این گونه است زیرا مرزداران و مرزبانان "بینهنّ" هستند و نظر بر بین امور اضدادی دارند و ساکنان قلمرو بودِ نبودند و سرّ این "بین" در نزد آنهاست که همه اسرار از این "بین" است و اصلاً اصحاب اعراف و عارفان حافظان اسرار بین ها هستند و این بین بمعنای دیگر ماورا است یعنی ماورای خیر و شر، مرگ و زندگی، کفر و ایمان وو... و بود و نبود!

۹۴- و در عین حال دانستیم که حیات دنیا سراسر قلمرو بود نبود (برزخ) است پس سراسر و تماماً ظهور اسرار حق است. پس آنانکه حیات این جهان را تحقیر و لعن می کنند و از آن روی برمی تابند دچار اشد کفر یعنی نفاق می شوند که اشد عذابها را بهمراه دارد و پست ترین زندگی را پدید می آورد که درک اسفل السافلین است.

۹۵- پس حیات و هستی آدمی در این دنیا و جهانی که با آن روبروئیم با هویت برزخی و بود نبودیش عالیترین و نابترین و کاملترین عرصه ظهور اسرار وجود حق است و هر لحظه از آن غیر قابل تکرار و جبران است و بیهوده نیست که در قرآن کریم می خوانیم که مردمان پس از مرگشان التماس می کنند که فقط برای یک روز یا حتی ساعتی به حیات دنیا برگردند تا جبران مافات و غفلتهای خود نمایند. یعنی آن امکان و فرصتی که در این دنیا هست پس از مرگ نیست. آیا براستی این چه امکان و فرصتی است که در آخرت نیست؟ بودِ نبود! بینهُنّ!

۹۶- قبلاً نشان داده ایم که بودِ نبود در معنا همان الله (ال- لا) است پس جهان هستی موجود که در آن زیست می کنیم که محکوم به فناست و در روز قیامت کبرا بساطش برچیده می شود قلمرو ظهور کلمة الله است یعنی بودِ نبود!

۹۷- "بود" که همان وجود داشتن است و نبود هم عدم است ولی بودِ نبود سرّ است که خداوند است که نه بود است نه نبود و یا هم بود است و هم نبود! و جهان هستی پیش روی ما چنین عرصه ای است عرصه سرّ! و انسان هم مأمور به رازگشائی از این سرّ است که چون در این مأموریت موفق شد خود جمال سرّ می شود یعنی انسان کامل یا امام مبین! و در اینجا آن سخن معروف امام باقر(ع) را درمی یابیم که: "امامت ما سرّ است و بیان نشود جز به سرّی که سرّ سرّ است

و چون عیان شد سرّ سرّ سرّ است." و این ظهور کلمة الله یا جمال بودِ نبود است همانطور که ظهور امام را ظهور کلمة الله گویند.

۹۸- و اما سمت و سو این سرّ و سرّجوئی و سرّپوئی و سرّگوئی و سرّنمائی همان معرفت نفس است که وادی امام شناسی و خداشناسی است و علم حقیقی!

۹۹- و آنانکه لااقل به وجهی از این سرّ بود نبودی حق در حیات دنیا نائل نیامده اند در قیامت کبرا که بساط جهان برچیده شده و جمال سرّ حق متجلی و عیان می شود تاب دیدنش را ندارند و خود را با صورت در آتش دوزخ سرنگون می کنند. اینست سرّ آن فرصت و امکانی که فقط در همین دنیا وجود دارد نه آن دنیا! پس در دو جهان و در هفت زمین و آسمان چیزی گرانبهاتر از یک لحظه حیاتی که در این دنیا داریم وجود ندارد. و اصلاً وجود عالم غیب و ملکوت و جبروت و لاهوت و بهشت و رضوان و طبقات لامتناهی آن تماماً بخاطر وجود همین حیات دنیوی بشر بر روی زمین در عالم ناسوت است. و لذا همه مخلوقات هفت زمین و آسمان نظر بر انسان ناسوتی در این جهان دارند و مسخّر اویند طبق قول الهی در کتابش!

۱۰۰- برای کسی که دلی دارد و چشم و گوش و هوش زنده دارد همه موجودات عالم (اعیان ثابته) مظاهر جلال و جمال پروردگارند مطلقاً! ولی حق این جهان و موجوداتش بسی برتر از اینست و آن سرّ ولایت و امامت انسان کامل است که معصومین(ع) سرچشمه های جاودانه این سرّند که نور سرّشان را به مؤمنان لایق که قلوبشان در این راه امتحان داده و سربلند آمده است می تابانند و آنها را هم اهل سرّ حق می سازند. و الله اکبر ندا و ذکر و حقیقت اهالی این سرّ است که می بینند از خدا برتر هم هست که خداوند را اکبر و اعلی نموده است و مبارک! فتبارک الله احسن الخالقین هم این انسانها را مخاطب قرار داده است که از اللهیت فراترند همچون بایزید بسطامی که آشکارا گفت که: من از خدا برترم! اینان سرّ الله اکبر خداوند هستند!

۱۰۱- و همه این حقایق و اسرار حاصل ظهور کلمة الله و سرّ بودِ نبود از وجود یک انسان است. و آنکه سرّ یگانگی بودِ نبود را دریافت خود مظهر و بیانگر این سرّ می شود سرّ انسانی که خداست و خدائی که بشر است: هم خدا هست و هم نیست. هم بشر است و هم نیست! انسان الهی یا امام مبین! "مبین" بودن از بابت بیانگر این سرّ بودن است هم در سخن و هم در صفات!

۱۰۲- جهان هستی بیکرانه از ذرات تا کرات و از نبات و حیات تا انسانها یکسره ظهور بود خداوند ازل و سرمد است ولی چون این خداوند قدیم و ازلی به یاری انسانی از وجودش ظاهر شود وجود نیست الله نیست بلکه وجود برتر، خلق جدید و الله اکبر است و این مصداق فزونی خدا یعنی فتبارک الله است!

۱۰۳- و انسان کامل یا خلیفه خدا همان ظهور بودِ نبود است که مظهر الله اکبر و سرّ الله اکبر است که درکش جز به خرد و منطق دیالکتیک دیالکتیک ممکن نیست.

۱۰۴- پس سرّ تماماً سرّ ظهور الله از انسان است انسانی که امام نامیده می شود به عصمت ذاتی یا اکتسابی! و بدان که عصمت اکتسابی برتر است همانطور که ظهور خدا از امام ذاتی یک مرحله از ظهور کلمة الله است و ظهور امام از شیعه خالص که به عصمت اکتسابی رسیده ظهور الله اکبر است که در آخرالزمان رخ می نماید. و اینان همان مؤمنان محمدی در آخرالزمان هستند که در نزد خدا مقامی برتر از پیامبران دارند که همان ظهور امام زمان در عرصه غیبت هستند!

۱۰۵- و بدان که در قلمرو امامت، غیبت به معنای کمال ظهور است پس عارفان علیین در آخرالزمان جمله ظهور عصری امام زمان می باشند و اما آنگاه که خود امام زمان(عج) در ظهور جهانی رخ نماید آستانه قیامت کبراست. پس به آن ظهور نهائی چندان دلخوش مباش که ظهور قهار اوست.

۱۰۶- عدم در آدم تجسم و ظهور یافته است زیرا آدم تنها موجودی است که بر عدمیت خود بقدرت عرفان نفس آگاه می شود و این آستانه ظهور بود از نبود است!

۱۰۷- پس انسان غیرعارف همان عدمی است که نمی داند که نیست و این عدم کامل است. ولی انسان عارف در مرحله نخست عدمی است که می داند که نیست و این ظهور عدم و عدم آگاهی است که گوهره خلق جدید انسان الهی می باشد و قلمرو ظهور الله اکبر!

۱۰۸- پس انسان هرگز الله نمی شود بلکه مظهر الله اکبر می شود. و اینست سرّ سخن برخی از عارفان که: من از خدا برترم!

۱۰۹- بدان که انسان به الهیت می رسد و متأله می گردد به مصداق این آیه از سوره نحل که: بگوئید که الهی جز من نیست! ولی هرگز الله نمی شود بلکه الله اکبر می شود و اینست سرّ الله اکبر در وجود انسان کامل! و این مصداق مقام ارحم الراحمینی پروردگار در حق انسان است که انسان را برتر از خودش قرار داده و او را مریدی می کند همانطور که علی(ع) را مریدی نمود: ای محمد نسبت تو بمن مثل نسبت من است به علی! حدیث معراج- و این خلق جدید خدا به اراده انسان است به یاری خودش! یعنی پیدایش الله اکبر از انسان! که این آفرینش جدید از لقاء الله آغاز می شود که عارف را نور علی نور می سازد!

۱۱۰- عقل هدایتبخش جز به احکام دین خدا رشد و نمو نمی یابد و دین خدا جز به نور ایمان و یقین ریشه نمی دوانند و تحکیم نمی گردد و ایمان و یقین هم جز به معرفت نفس حاصل نمی آید و معرفت جز به علم و حکمت توحیدی راه نمی یابد و پالایش نمی شود و حکمت توحیدی هم جز به علم وحدت اضداد یعنی دیالکتیک، تعالی نمی یابد و عروج نمی کند و دیالکتیک هم به علم تسبیح موجب اشراق و تجلی حق از انسان می گردد و آدمی را به هویت الهی منور میسازد و نوری می کند. و این نور الهیت در انسان است که چون در جریان جهاد اکبر و جهاد فی الله برای خداوند تسبیح گردد خلق برتر الهی از انسان ظاهر شده و مظهر الله اکبر می آید که محل ظهور سرّ الله اکبر و سرّ سرّ امامت!

۱۱۱- همه عارفان واصل قرآنی هستند در آخرالزمان از هر مذهب و مسلکی که باشند و در غیر اینصورت اصلاً عارف نیستند یعنی بر اسرار غیب و قیامت عالم و شاهد نشده اند. ولی از میان این قرآنیان، بسیار اندکند که اهل بیان باشند و علم بیان را هم پس از قرآن در جریان خلق جدید انسان یافته باشند که اینان عارفان صاحب رسالت هستند برای عصر خویش تا قرآن را به زبان دوران خود تبیین نمایند از برای مردمان: "و ما ذکر را بهمراه کتابهائی برتو نازل کردیم تا حق آنچه که بر مردمان نازل شده بر ایشان بیان کنی تا شاید تفکر نموده و هدایت یابند." قرآن کریم- که مخاطب این آیه همان عارف قرآنی صاحب علم بیان و قلم الهی است که ظهور سرّی از امامت امام مطلق و غایب است در هر عصری! و این انسانی محمدی است که رسول خدا در اوست یعنی با رسول خدا باطناً محشور است: رسول خدا در شماست و بدینگونه قلوبتان را از هر گناهی پاک داشته است... قرآن کریم- پس این عارف ظهور حقیقت محمدی نیز هست.

۱۱۲- قرآن کریم مکرراً می فرماید که جز وجه خداوند همه فانی است. و لذا عارفی که به لقای وجه الهی میرسد و جمالش را رویت می کند که نور مطلق است خود ملحق ذات حق شده و مظهری از این وجه است پس صاحب قدرت خلاقه پروردگارش نیز هست. و این همان نور و قدرت خلق جدید الهی در انسان و خلق جدید انسان در خداوند است و عرصه تجلّی سرّ الله اکبر است.

۱۱۳- خداوند در هر چیزی شهید است و بر هر چیزی محیط و مماس است و ظاهر و باطن هر چیزی است. (آیاتی از قرآن کریم) و بلکه عین هر چیزی است: "و خدای را در جهان مثلهائی اعلاء است." و آدمی اگر چشم دیدن حقیقت اشیاء را داشته باشد همه موجودات جهان هستی را می پرستد. و سجده مؤمن بر خاک عین همین پرستش است زیرا جهان ارض از خاک است. و اینست که سجده برای اهل شهود وصال با حق است. و با اینحال در حال سجده می گوید: منزه است پروردگارم که عالیتر است! و این خدائی که عالیتر و برتر است در خلق جدید ناشی از لقای الهی پدید می آید و شناخته و پرستیده می شود یعنی آن خدائی که از وجود انسان کامل متجلی می شود که الله اکبر است. پس انسان کامل مثل اعلای خداوند است.

۱۱۴- اگر دریابی که همواره مرید نهایتاً به مقام برتری از مرادش نائل می آید و عابد بر جای معبود می نشیند و معبودِ معبودش می گردد پس درک می کنی که انسان کامل و امام هم ظهور برتری از خداوند است و مرید و شیعه این امام هم مظهر و تجلی عالیتری از امام خویش است و الی آخر! و این است سرّالاسرار عشق الهی و رحمت مطلقه اش در بندگان مؤمن! و همه اسرار نهایتاً از سرّ عشق است. و آنکه عشق را نمی شناسد نسبت به این سرّ بیگانه و کافر است و هرچه باشد از مذهب امامیه نیست.

۱۱۵- از میان عارفان شیعه اثنی عشری هیچکس همچون علامه سید حیدر آملی حق این مذهب را تبیین نکرده است و با شهامت منحصربفردش اثبات نموده که تشیع همان تصوف و مذهب عشق الهی است و تصوف حقه هم جز تشیع و مذهب امامیه نیست و هرکه در این حلقه نیست غافل از این مذهب است. و ما نیز ادامه دهنده و احیاگر راه این عارف کاملیم که این مذهب را به زبان امّی و عامی و زمانه آخرالزمان تبیین کرده ایم که عقلانیت جهانی بشر مدرن و حکمت ازلی حکیمان عصر کهن را بهم پیوند زده ایم و مبانی قرآنی آنرا نیز نشان داده ایم.

۱۱۶- "بگو که شرق و غرب از برای خداوند است و هرکه را خواهد بر صراط المستقیم هدایت کند و بدینگونه شما را امت وسط قرار دادیم تا شاهد بر مردمان باشید و رسول هم شهید بر شما. و قبله را تغییر ندادیم الا برای امتحان مردم..." بقره۱۴۳-۱۴۴- این امت وسط، امّت مؤمنین و شیعیان علیین هستند که ملحق به حقیقت محمدی می باشند و رسول شهید در آنهاست و اما این "وسط" نه بمعنای عدالت است و نه میانه روی و معدّل کمّی و بینابینی بلکه بمعنای فرا رفتن از میانه شرق و غرب و ارزشهای اضدادی و دیالکتیکی است بقدرت حکمت تسبیح دیالکتیکی به ورای خیر و شر امور عروج نمودن و بر کل خلق خدا شاهد گشتن و شرق و غرب را تحت الشعاع نور توحید قرار دادن و شفاعت نمودن! این همان عروج در صراط المستقیم است و می دانیم که صراط المستقیم کسی جز امام مبین نیست بقول علی(ع)!

۱۱۷- پس "امّت وسط" همان حزب الله و مؤمنان عارف و فراسوی خیر و شر و بود و نبود هستند یا اصحاب اعراف! و می دانیم که بقول امام صادق(ع)، "اعراف" همان وجود امام است که نور عرفان و علم و حکمت توحیدی و بود نبودی است پس اصحاب اعراف همان اولیای امام زمان هستند که به نور او ملحق شده اند که در درون محمدی و در برون هم محمدی هستند که محمد درونی همان رسول خاتم است و محمد برونی هم امام زمان می باشد و اینان علیین هستند که کتاب زنده پروردگارند: و مقربین در کمال قرب به علیین میرسند که کتابی نوشته شده اند. پس آیا چگونه دانستی که علیین چیست؟ قرآن کریم-

۱۱۸- پس تا به لقای پروردگار مؤمن نباشی و در جستجوی این دیدار نباشی دریائی از آیات و بینات و معجزات هم آدمی را به هیچ حقی نمی رساند زیرا همه حجت ها و معارف توحیدی جهت معرفی علیین است که حق الله و سرّ الله اکبرند ولی اکثر مردمان به لقای الهی در جهان باوری ندارند. (قرآن کریم)- زیرا خداوند از وجود علیین درک و دیدار می شود. اینست که بی امام را کافر گویند در مذهب امامیه!

۱۱۹- آیا براستی چرا در منطق قرآن کریم که کتاب هدایت آخرالزمان است "لقای پروردگار" شرط لازم جهت حصول حقیقت و استحقاق هدایت و قبول طاعت و عبادت است و صبر و اخلاص در صلوة که دهها آیات قرآن در تأکید و تصریح آشکار بر این امر است یعنی ابتغای لقای رب!

۱۲۰- در حقیقت باید پرسید چرا از منظر قرآن کریم و مذهب امامیه، آنکس که به جستجو وجه الله و لقای پروردگارش نیست اهل ایمان نیست و بمعنای حقیقی کلمه مؤمن نیست و لذا اهل هدایت و رشد و صلوة نیست و نیز اهل قرآن نیست؟

۱۲۱- در فرهنگ شیعه، وجه الله و وجه رب همان امام حیّ است پس لقای وجه رب هم دیدار با امام زنده است و ابتغای وجه رب هم جستجوی امام است و طبق معرفت شیعی فقط اهل عرفان نفس و جهاد اکبر است که به درک باطنی و روحانی وجود امام و لزوم دیدار با او می رسد یعنی عارف! یعنی مؤمن قرآنی و شیعه حقیقی همان عارف است که چون به کشف حقیقت وجود امام رسید و دیدارش نمود عارف واصل نامیده می شود و شیعه امام و مظهری از نور و سرّش!

۱۲۲- ایمان یعنی باور قلبی به وجود خداوند عالم! و مؤمن هم یعنی کسی که قلبش در تسخیر خداوند است و در باور به جان و دلش به اوست که زندگی می کند. پس چگونه ممکن است آدمی چنین احساس و باور و نسبتی به کسی داشته باشد و مشتاق دیدارش نباشد و او را جستجو نکند؟ مگر اینکه ایمانش عاریه ای و دروغین است و صرفاً یک باور موروثی یا ذهنی محض و یک مصلحت است. و کسی که مؤمن بخدا باشد در جستجوی لقای پروردگارش به امام زنده ای می رسد که مظهری از پروردگار است.

۱۲۳- پس مذهب امامیه یک مکتب فطری و معقول و طبیعی است از برای آدمی! یعنی مذهب امامیه مذهب امّی است همانطور که امام از امّ است. و از آنجا که خداوند طبق کلامش فطرت انسان را از فطرت خودش قرار داده است اگر انسانی امّی و فطری باشد و از خود بیگانه نباشد خودبخود مؤمن بخداست و در جستجوی خدایش به نور امامت و امیّت ذاتش می رسد و در بیرون هم بالاخره دیدارش می کند. پس ایمان، امامت و لقاء الله امر واحدی است در فطرت و امیّت جان آدمی!

۱۲۴- پس مذهب امامیه، ظهور فطرت انسان است و مذهب فطری بشر است و لذا مذهب آخرالزمان است و در آخرالزمان جز این مذهبی هدایتبخش و ناجی نیست زیرا آخرالزمان عصر برون افکنی نفس بشر است تا به عمق امّی و فطرت جان می رسد و بارز می گردد زیرا آخرالزمان همان روز پنجاه هزارساله قیامت است که بقول قرآن باطن ها آشکار می شود. پس امامیه، مذهب ظهور باطن انسان است و لذا تنها مذهب انسانی- جهانی است در آخرالزمان! و این ظهور انسان است! پس مذهب امامیه، مذهب اصالت انسان است و تماماً انسانیت است! و امامت هم جز این نیست و اینست که کلام و منطق و معرفت امامان معصوم بخصوص علی(ع)، یک منطق جهانی و فرامذهبی است. و لذا مذهب امامیه هم یک مذهب فرامذاهب است زیرا حامل خرد بود نبودی است. پس مذهب امامیه، مذهب لقاء اللهی است!

۱۲۵- پس باید اذعان نمود که این شیعه ضد شیعه است که بخود افتخار می کند که اصلاً منکر لقاء الله است حتی در قیامت کبرا! پس آن اهل سنت که به لقاء الله باورمند است شیعه تر است از شیعه ای که منکر لقاء الله است. و این نیز دیالکتیک شیعه- سنّی است که واضح ترین ظهور بود نبود در کالبد اسلام است.

۱۲۶- پس مذهب امامیه که قلب اسلام و روح دین است در تاریخ اسلام از آغاز تا به امروز تبیینی کاملتر و واضح تر و معقولتر و قرآنی تر و امّی تر و جهانی تر و انسانی تر از مجموعه آثار و معارف ما نیافته است که قرآن را معرّف و شناسنامه انسان کامل نموده است که این هنوز از طلیعه سحر است. و این معارف برای اهل تقوای فزاینده و جهاد اکبر

گشاینده دربهای بهشت پروردگار است. و اما برای فاسقان و بولهوسان و مشرکان و نژادپرستان هم گشاینده دربهای دوزخ می باشد و این دو وجه از ظهور است!

۱۲۷- رحمت مطلقه خداوند و عشق لامتناهی او به انسان در هیچ اثر و مکتبی همچون مجموعه آثار ما و مکتب امامیه رخ ننموده است و این ظهور ارحم الراحمینی است: "همه شفاعت خود را نموده اند و مانده است ارحم الراحمین!" قرآن کریم- مجموعه آثار و معارف ما تبیین و ظهور شفاعت و رحمت ارحم الراحمینی خداوند است در ظهورش از انسان کامل!

۱۲۸- و باید دانست آنکه بر این پندار است که پروردگارش را دیدار نموده اگر امام زمان(عج) را دیدار نکرده باشد پروردگارش را هم دیدار نکرده است. و نیز بعکس اگر کسی بر این پندار است که امام زمان(عج) را دیدار نموده اگر پروردگارش را دیدار نکرده باشد امام زمان را هم دیدار نکرده است. این دو دیدار امر واحدیست که تجلی ذوالجلال و ذی الجلال است طبق قول الهی در کتابش! و این دیداریست نه در خواب و رویا و تصورات که در اوج بیداری و هوشیاری که با صیحه آسمانی آغاز می شود که دل و جان را از هر توهم و خواب و رویا می زداید و به اوج هوشیاری می رساند و این نشانه ایست که خود امام زمان برای دیدارش معلوم فرموده است که بر ما مسلّم گردیده است. و تا کسی به این وجه الهی نائل نیامده باشد به علم و معرفت یقینی نرسیده است. یقین و رضا دو نتیجه ابدی رویت وجه رب است.

۱۲۹- تا یقین و رضا در قلب مؤمن پدید نیامده باشد نه توان دل کندن از بستگی های دهری و دنیوی را دارد و نه شهامت تن دادن به خلق جدید و دل به دریای فنای خود سپردن! و همه اینها حاصل لقای وجه رب و دیدار با امام است.

۱۳۰- قرآن ما را به بیان می رساند که علم و حکمت و عرفان توحیدی و فراسوی دوگانگی است و آنگاه این بیان ما را به قرآن باز می گرداند و با قرآن یگانه می سازد و قرآن ناطق رخ می نماید که قلمرو ظهور علیین است.

۱۳۱- آدمی تا نمیرد روی بخدا نمی کند و توان لقای رب را ندارد و این قول الهی است و علیین کسانی هستند که قبل از مرگ جبری تن لااقل یکبار مرده اند و لذا دیگر نمی میرند و این نیز عین کلام خدا در قرآن است. یعنی علیین عارف که در حیات دنیا به لقای الهی رسیده اند در آسمانها اقامت دارند و با هر موتی که دریافته اند به آسمان برتری راه یافته اند و لذا تا پایان جهان مقیم ارض ملکوت آسمانها هستند و همچون مسیح(ع) و خضر(ع) و ایلیا(ع) و ادریس(ع) طالبان حقیقت را راه می نمایند بر روی زمین از ارض ملکوت! امامان معصوم(ع) نیز اینگونه اند. و اینان نخستین مخلوقات جدید الهی در جهانند و بانیان خلق جدید در سائر مؤمنان!

۱۳۲- بنده نیز با شش موت کامل در دوران زندگانی عرفانیم تاکنون با همه علیین تاریخ محشور گشته و خلق جدیدم را به ثمر رسانیده ام. خلق جدید خلق سرمدی است و لذا مرگ ناپذیر می باشد زیرا یکی از رسالتهای این موتها آنست که نفس ناطقه و جان آدمی را از دوگانگیهای نیک و بد قلمرو دهر پاک می سازد و بدینگونه از ظلمات تاریخ و زمان می رهاند و از اقطار زمین و آسمان می جهاند. و این تحقق دیالکتیک دیالکتیک در قلمرو منطق نفس است.

۱۳۳- در هر موتی، روح آدمی از طبقه ای از طبقات هفتگانه نفس عبور می کند تا به نفس واحده که طبقه هفتم نفس و قلمرو ذات است ملحق می گردد که همان آسمان هفتم جان و درب خروج از زمان و مکان است. و این سیر باطنی روح است که باطن سیر در آفاق و دربهای آسمانهای برتر است که طبقه هفتم نفس که عمیقترین قلمرو جان است بسوی آسمان هفتم گشوده می شو د. و این معراج عرفانی است که بانیش رسول خاتم رحمت مطلقه پروردگار می باشد.

۱۳۴- و بدان که از پس هر موتی دیداری از تجلی پروردگار رخ می نماید که در حقیقت دیدار با جمال حقیقت همان طبقه از نفس است که موت را چشیده است. که این دیدارهائی است از حقیقت وجه نوحی پروردگار، وجه ابراهیمی پروردگار، وجه موسوی، عیسوی و محمدی! که ششمین وجه پروردگار که کاملترین آنست وجه علوی است یعنی علی کبیر! و در دیدار این ششمین وجه الهی است که عارف بر خلق الله اکبری وارد می شود و خلیفه مطلق او می آید.

۱۳۵- و بدان که طبقات نفس ظهور متعالی یکدیگرند از نفس اماره تا نفس واحده! همانطور که رسولان الهی هم ظهور متعالی همدیگرند و نیز علیین در گردش دورانها! پس هر ظهوری عالیتر از ظهور قبل است. و اما نور خلّاق و سرچشمه همه این ظهورات علیین در آخرالزمان همان وجود مقدس امام زمان یعنی امام دوازدهم از برکت غیبتش می باشد. و فقط آخرین ظهور که ظهور خود حضرت است که در وسعت جهانی رخ می دهد آستانه قیامت کبرا و آخرین سالهای روز پنجاه هزارساله است.

۱۳۶- و بدان که هر چهار ملک مقرب الهی در تعالی روحانی و عرفانی سالکان حق نقشی تعیین کننده دارند زیرا خود حاملان و فاعلان و واجدان درجات روح به مثابه امر خداوند هستند که در قلوب عارفان اقامت می گزینند و خود همان روح هستند در درجات قرب و تعالی حق! حضرت عزرائیل که مسئول موتهای اراده نفس در عارفان است و حضرت میکائیل که روح علم و حکمت حق است و حضرت اسرافیل که برپاکننده قیامت نفوس است و نهایتاً حضرت جبرائیل یا روح القدس که روح رحمت مطلقه و عشق پروردگار در جان عارف کامل محمدی است. پس انسان کامل خود به تنهائی در همه حال با این چهار ملک الهی و چهار وجه حق محشور و همزیست است و بلکه این چهار روح بزرگ امر حق به مثابه ارکان وجود انسان کاملند و بدینگونه است که او و همانگونه که علی(ع) درباره مقام خویش فرموده هم محی و ممیت است و هم وحی کننده به هر که بخواهد و هم برپاکننده قیامت نفوس و هم حامل نور علم و حکمت پروردگارش برای جهانیان! و اینست که امام باقر(ع) می فرماید که: ما معلّم ملائک هستیم! و نیز این حدیث که از رسول خاتم منقول است که مؤمنان آخرالزمان برخی در قلوبشان نوحی و ابراهیمی و موسوی و عیسوی هستند و برخی اسرافیلی و میکائیلی وو... .

۱۳۷- وقتی این رسولان بزرگ و ملائک مقرب را حاملان عرش الهی می خوانند پس اگر مقیم در قلبی باشند آن قلب عرش اعلای پروردگار است و آن انسان هم مظهر کلمة الله و بلکه الله اکبر است. و این مقام انسان محمدی است از برکت رحمت مطلقه اش بر عالمیان! و این معارف کفر و ارتداد نیست بلکه رحمت مطلقه ارحم الراحمینی خداوند بر بشر است و آنانکه این رحمت را نمی شناسند بر محمد(ص) و آل محمد(ص) کافر و مرتدند و دیر یا زود به نهضت جهانی تکفیر می پیوندند و مرید دجال می شوند. دجّالی که دست راستش بر دکمه های تسلیحات امحای جمعی است و با دست چپش تسبیح می چرخاند و ورد می خواند از برای شیطان! زیرا دجّال حاصل اتحاد علم بدون تسبیح و تسبیح بدون علم است.

۱۳۸- قرآن کریم بما می آموزد که عقل که بر فرقان (تشخیص فرق بین خیر و شر) استوار است اجر تقواست که خداوند خودش آنرا به متقین اعطاء می فرماید. پس اگر عصرما عصر انهدام عقل است بدلیل فقدان تقواست. و نشان داده ایم که اساس تقوا که جهاد با خود است بصورت جهاد با نژادپرستی خود به فعل می آید و آنکه همه فعل و انفعالات زندگیش در جهت رضای خاندان است مشغول خود- ارضائی و خود- پرستی حیوانی است. پس اساس تقوا بر سنت و آئین ابراهیمی بنا شده است که در سنت محمد و آل محمد به کمال رسیده است زیرا بر عرفان نفس استوار شده است که جهاد اکبر است. و لذا نخستین موتهای نفس در همین جهاد رخ می دهد و نفس آدمی از نژادپرستی می میرد و روی به نزاد می کند و به لقای ربش نائل می آید.

۱۳۹- اینست که دو نوع خلق داریم: خلق قدیم که همان آفرینش دهری- تاریخی در مهد نژاد است. و خلق جدید که حاصل خروج از نژاد و الحاق به نزاد است. آفرینش از بطن مادر (امّ) و آفرینش از بطن امام! آفرینش از بطن دیگری و آفرینش از بطن خویش! زایش حیوانی و زایش عرفانی!

۱۴۰- به تعداد طبقات نفس، دل نیز طبقات و درجات دارد. و به لحاظی می توان گفت که هر طبقه ای از نفس را دلی است که مرکزیت و امّ آن است و همانست که در قرآن کریم موسوم به صدر، قلب، فوأد، روح، هو و ذات است. پس ظلمات دهر و نژاد بایستی از همه این دلهای نفس زدوده گردد تا جان آدمی مستعد و مستحق خلق جدید گردد و انسان الهی از بطن انسان حیوانی رخ نماید. و اینست که شقی ترین دشمنان خلق جدید عرفانی هم شقی ترین نژادپرستان هستند بخصوص نژادپرستان مذهبی و بخصوص نژادپرستان برخاسته از شجره محمدی و فاطمی! و لذا شقی ترین دشمنان ظهور جهانی امام زمان که عالیترین خلق جدید انسان است گروهی از بنی فاطمه هستند بقول رسول خاتم(ص)! پس شجره محمدی هم مهد ظهور عالیترین خلق جدید انسان است و هم شقی ترین خلق قدیم به رهبری شیطان است. همانطور که قدیم ترین حامی قدمت و نژاد نیز ابلیس است که بانی کفر است. زیرا تنها حربه منطقی ابلیس برعلیه آدم که خلق جدید بود همانا حربه قدمت و جنسیت خودش بود که: من قدیمی ترم در پرستش و نیز از جنس آتش ناب هستم! قرآن-

۱۴۱- همه انسانها حامل روح موروثی از پدربزرگ حضرت آدم هستند که از خدایش روح یافت و خلیفه حق گردید. ولی این روح خدا در سیر دهر و از پشت پدران نسل به نسل به فراموشی رفت و گوئی روح در ذات آدمها مدفون گردید و از خود بیگانه و دیوانه شدند. و برخی هم روح خود را که همان عهد و امانت خدا در بشر بود در روابط با سائر آدمها به تجارت گذاشته و فروختند و کافر شدند: "عهد الهی را مفروشید که کافر می شوید." قرآن- بازار اصلی این تجارت روح و خودفروشی همان نژاد است که از رابطه زناشوئی آغاز شده و در پس و پیش نژاد از دست می رود. پس آدمی در رجعت بخویشتن است که از این نابودی نجات می یابد که این رجعت همان جریان عرفان نفس و جهاد اکبر می باشد و سیر نژادزدائی و غیرزدائی از خویش! ولی این رجعت به ذات و روح ازلی بخودی خود ممکن نیست الا اینکه به یاری یک روح نو باشد که یا از جانب پروردگار است که مجدداً نازل و القاء می شود و یا از جانب امامی حیّ که تجسم روح الله است.

۱۴۲- بدینگونه است که کل جریان عرفان نفس یک دیالوگ بین دو روح است: روح ازلی و روح نوین که یکی از اعماق ذات سخن می گوید و دیگری از بیرون آمده است. و این یک دیالوگ دیالکتیکی است که بدون علم دیالکتیک قابل هدایت و درک نیست: دیالکتیک روح ازلی (قدیم) و روح جدید! هرچند که منشأ این هر دو روح یگانه است. ولی روح ازلی در آدمی مبتلای به دهر و ظلمات تاریخ و نژاد است ولی روح جدید امری الساعه است: روح نخستین و باطنی و روح آخرین و بیرونی! "و اوست اول و آخر و ظاهر و باطن." قرآن-

۱۴۳- آن روحی که از بیرون بر مؤمنی نازل می شود از امام است که مظهر جمال روح خدا در عالم ارض است. و به یاری این روح است که سالک بسوی روح ازلی در ذات خویشتن حرکت می کند و آنگاه که این دو روح در ذات سالک به یکدیگر ملحق می شوند لقای پروردگار رخ می نماید. یعنی این دیدار باطنی منجر به دیدار بیرونی در آفاق می شود تا بدانند که او حق است ولی در دیدار پروردگارشان تردید دارند. (قرآن)-

۱۴۴- ولی اکثریت مردمان در این دوران گمشدگانند (ضالّین) یعنی روحشان را در جائی گم کرده اند و اینست که هیچ حضوری در مکان و زمان خویشتن ندارند و این راز کور و کر و گنگ بودن آنهاست و اگر هم چیزی به اسم شنوائی و بینائی و گویائی دارند از خودشان نیست بلکه بواسطه اجنه و شیاطین و خناسانی است که آنان را تسخیر کرده و در آنان زیست می کنند و هوش و حواسشان را به خدمت خودشان گرفته اند همچون خانه ای که صاحب ندارد و دزدیده شده است. پس بشر مدرن به هیچ چیزی همچون علم حضور نیاز ندارد یعنی علم پیدا کردن روح خود. و این روح را در خانه وجود خود حاضر ساختن و مقیم نمودن.

۱۴۵- ولی آیا روح انسان مدرن در کجا و چه زمانی به سرقت رفته یا گم شده است و چگونه؟ همه گمشدگان ظلمات دهرند در قلمرو مکانیت نژاد خویش. زیرا دهر هرکسی نیز همان عمر حیات نژادی اوست. و اینست که اولین حکم الهی

به تازه مؤمنان، امر به هجرت از نژاد است که دو مرحله دارد هجرت مکانی (آفاقی) و سپس هجرت نفسانی. و در جریان این دو جهاد است که فرد بتدریج کشتی روحش را از باتلاق نژاد بیرون می کشد که این کار کبیر نیز بدون یاری امامی حیّ ممکن نمی آید که بقدرت روح خود روح تو را از این ظلمات بیرون می کشد.

۱۴۶- و کسانی که در این جهاد اکبر جهت نجات روح خود از ظلمات نژاد دست به هیچ معامله و مکری نمی زنند بزودی حضرت ابراهیم و آئین و کلام مشهورش را در خود کشف می کنند که: جز خدا همه دشمنان منند. که این همان دشمنی نژاد است با نزاد. و دشمنی ظلمت است با روشنائی. و دشمنی تن است با روح. و دشمنی شقاوت است با محبت. زیرا در قلمرو نژاد محبت غیرقابل قبول ترین عناصر وجود است و لذا برای پنهان داشتن این عداوت شاهدیم که چه مسابقه دروغینی از عشق و ایثار در خانواده ها و نژادهای بشری برپاست که این مکر و شقاوت اساس همه شرارتها و جنگها در جهان است. پس هر که در این جهاد اکبر مقاومت ورزد بتدریج نقابهای عشق و ایثار نژادی فرو می افتد و آنگاه آشکار میشود که جز خدا همه دشمن اهل ایمانند و محبت فقط از آن خدا و اولیای اوست. و این مکاشفه بزرگ سرآغاز پیدا شدن روح است و شناخت این روح در ذات و نیز در امام حیّ. زیرا این روح همان گوهره رحمت مطلقه و محبت است.

۱۴۷- اگر بدانیم که چیزی چگونه و چرا آفریده شده است می توانیم آن چیز را بازآفرینی کنیم. اینست تعریف علم حقیقی که علم بوجود آمدن و بوجود آوردن است. آیا علومی که امروزه در تمدن مدرن حاکم است دارای چنین ماهیتی است و قدرت آفرینش دارد یا اینکه فقط مخرب و نابودگر موجودات و انسانهاست؟ پس این علم ضد علم است!

۱۴۸- خداوند در کتابش می فرماید که هرکسی را بواسطه علم خود آن فرد می آفریند. و این سخن از خلق جدید انسان است. علم هرکسی از خودش و حیات و هستی عالم و آدمیان و نیز علمش درباره خداوند اساس خلق جدید انسان می باشد. اگر علوم مدرن بشری موجب نابودی خود بشر و جهان شده است پس علمی ضد وجود و علمی ضد علم است که دوزخ تکنولوژی را برپا نموده است که کارگاه نابودگری بشر است که قرآن کریم آنرا علم بغی خوانده که علم بخل و سلطه گری و انهدام است.

۱۴۹- پس علم دو نوع است علم رحمت و بخشش و آفرینندگی و توسعه لامتناهی که علم الهی است که جز در وادی معرفت نفس حاصل نمی آید. و علم بخل و خسّت و عداوت و نفرت و ویرانگری و استکبار که علم کافران است. علم الهی تکوینی و الساعه است و علم کافران هم علّیتی و فنی است.

۱۵۰- و اینست که دوزخ خلق جدید کافران است که دارای علم بغی هستند که علمی خودپرست و بخیل است. و بهشت، خلق جدید مؤمنان است که دارای علم رحمانی هستند که علمی سخی و مهربان است و لذا آفریننده! و این همان علم عرفان نفس است همانطور که رسول خاتم فرموده هرکه در این اندیشه و جستجو باشد که از کجا آمده و کجاست و به کجا می رود مشمول رحمت خداست. پس تنها علم رحمانی علوم عرفانی هستند که آفریننده انسان بهشتی و خلاقند! و لذا فقط عارفان سرچشمه های رحمت و محبت خدا بر بشرند.

۱۵۱- جهانی که عارفان می آفرینند جهان غیبی است یعنی جنّتی! و این جهان که همان جنات نعیم است در پایان دنیا رخ می نماید و بر همگان آشکار می شود که آن جامعه امام زمانی است و تا قبل از آن فقط مختص مؤمنان مرید و شیعیان خالص است که خداوند قلوبشان را آزموده و سربلند از این امتحان آمده اند. این جنّات نعیم مخلوق علم عارفان است و بلکه سیطره وجود آنهاست در آفاق! همانطور که دوزخ دو جهان هم مخلوق علم بغی کافران و سیطره وجودشان در آفاق می باشد.

۱۵۲- جنات نعیم از جنس روح و نورند و جهنم ها هم از جنس ظلمات و آتش! برخی در همین حیات دنیا به آخر و آخرت خود یعنی به خلق جدید نائل می شوند و برخی پس از مرگشان! ولی در آخرالزمان که آخرت تحمیلی بر بشریت است کل مردمان به وجوهی از خلق جدید خودشان در همین دنیا دست می یابند چه بهشتی و چه جهنمی!

۱۵۳- لقای الهی به بقای الهی می انجامد که حیات بهشتی است و رضوانی. و لقای شیطانی هم به بقای شیطانی می انجامد که جهنم است و درک اسفل السافلین!

۱۵۴- این حقیقت شگرف را همه عارفان و حکیمان بزرگ معترفند که فقط کسانی به اسرار قرآنی نائل می آیند که نفس خود را مخاطب قرآن قرار دهند که این امر نیز توفیقی عظیم است که کسی بتواند قلب خود را آئینه قرآن سازد و در واقع خلیفه رسول خاتم باشد که این ممکن نیست الا اینکه مصداق این آیه قرآنی باشی که: بدانید که رسول در شماست...! پس این رسول باطن مؤمن است که مخاطب قرآن واقع می شود و از این خلافت محمدی است که هر مؤمنی می تواند به حقیقت محمدی قرآن دست یابد و قرآنی شود یعنی بر خلق جدید انسان وارد گردد و سپس قرآن زمان را بیان کند به منطق مردمان زمانه! پس کسی می تواند بقول شیخ سهروردی، قرآن را به گونه ای بخواند که گوئی بر خودش نازل می شود که باطناً محمدی باشد! شیخ ما نیز شهید همین حق شد چون آل محمد بود و همه آل محمد شهیدند!

۱۵۵- و بدان که محمدی نخواهی شد و خلیفه او نخواهی گشت مگر به نور رحمت مطلقه پروردگار که از وجود مبارکش بر جهانیان سایه افکنده است. و تا چنین نباشی لایق خلق رحمانی انسان که همان خلق قرآنی است نخواهی بود. و این مقام کسی است که حامل علم کتاب خداست و وارث کتاب الله در هر عصری می باشد و مظهری از این رحمت محمدی در دورانها. و این قلمرو علیین است که کتاب زنده پروردگارند و برپادارندگان قرآن تا پایان جهان!

۱۵۶- "ابتغای وجه رب" همان خداجوئی جمالی و عطش برای پیداکردن خدا و دیدار با اوست و همچون داستان آن شبانی است که در مثنوی مولوی گرفتار شریعت موسی گشته و متهم به الحاد است. و این همان درگیری تاریخی عرفا و فقهاست. فقهائی که از دین و اسلام و قرآن فقط فوت و فن های رفتن به بهشت غرایز را آموخته اند. و عرفائی که از دین و قرآن آداب ابتغای وجه رب را طلب کرده اند. یکی بدنبال خدا و دیگری بدنبال هوای نفس خود است. یکی خواهان جمال است و دیگری مشتاق امیال پایین تنه اش! پس این جنگ بین بالاتنه و پایین تنه است. و البته که اهالی بالاتنه را با پیروان پایین تنه جنگی نیست بلکه این عورت پرستانند که با جمال پرستان در جنگند! چرا؟ این جنگ خودِ نژادی با خداست.

۱۵۷- در همه عمرم آرزو داشتم که کتابی به اسم "علی نامه" بنویسم و علی مرتضی را معرفی کنم تا اینکه بالاخره با خطبه های نادره علی(ع) روبرو شدم و دیدم که او خودش را به تمام و کمال معرفی کرده است و لذا این مجموعه را به اسم "علی نامه" منتشر کردم. مسئله اینست که هر کسی بایستی در جهت شناخت و شناساندن خودش تلاش کند و جز این هرکاری کند عمرش را تباه کرده است. و این شناخت و بیان خود همان کارگاه خلق جدید انسانی خویشتن است. این بیان و قلمی آفریننده است اگر قرآنی باشد. مجموعه آثار ما نیز خواه ناخواه و آگاه ناآگاه چنین مسیری را طی نموده است و کارگاه خلق جدید خود من بوده است که البته در این کارگاه بسیاری دیگر هم وارد شده و مشغول آفرینش خویش گشته اند. زیرا این یک کارگاه خصوصی نیست بلکه کارگاه کائنات است کائناتی که با عقل قرآنی درک و شهود می شود.

۱۵۸- "من کیستم!" درب رحمت و محبت مطلقه خداوند در هر بشری است اگر تبدیل به مسئله ای مستمر شود و این همان وادی خلق جدید عرفانی است. عارف مخلوق "من کیستم" است. و این سفارش رسول خاتم(ص) به محبوبش علی مرتضی است که: "ای علی وقتی همه مشغول عبادت هستند تو مشغول معرفت باش!" و نیز فرمود: "اگر مردم اهل معرفت می بودند خداوند آنها را از عبادت معاف می نمود!" چرا که مقصود از عبادت خدا شناخت اوست و کوتاهترین

راه شناخت او معرفت نفس است بقول علی(ع)! زیرا عبودیت جز حاصل خداشناسی نیست و در حالیکه عبادت لزوماً منجر به عبودیت پروردگار نمی شود. پس معرفت نفس برترین عبادت است زیرا به عبودیت می انجامد که پرستش خالصانه خدا در دل و جان خویشتن است. عبودیت آنست که تن و دل و جان و اعضاء و حواس و هوش آدمی یکایک خداوند را حمد و تسبیح نماید. پس خداوند بایستی در باطن خویش شناخته شده باشد و از عدمیت خود کشف شده و کل وجود فرد شده باشد بگونه ای که جز او، همه عدم باشد. پس عارف از عدم خود وجود می یابد و ظهور این وجود از عدم آدمی عرصه خلق جدید است و الله اکبر!

۱۵۹- بزرگترین فخر تکنولوژی و پرستندگانش اینست که بر طول و عرض عمر انسان افزوده است و مستمراً نیز می افزاید و چه سرمایه و ارزشی برتر از عمر انسان است. پس براستی تکنولوژی و دانشمندان همچون خدایان قابل پرستش هستند آیا چنین نیست! در اینجا دو مکر و طلسم و سرقت عظیم در کار است که برای کشفش فقط یک جو عقل لازم است که اتفاقاً نخستین گوهره ایست که تکنولوژی از انسان به سرقت برده است ولی بواسطه عقلی که اگر مانده باشد درمی یابیم که تکنولوژی آن مقدار زمانی را که بر طول و عرض عمر بشر مدرن افزوده خودش به سرقت می برد و می بلعد. و اما سرقتی نامرئی تر و نابودکننده تر اینست که اراده و روح انسان را تدریجاً می رباید و خود بر جایش می نشیند. یعنی تکنولوژی از طریق آزادسازی زمانی و افزایش وقت برای بشر است که بشر را تماماً تسخیر می کند. پس زمان آزاد شدهٔ تکنولوژیکی یک دام است یک طعمه برای بلعیدن عقل و اراده و روح انسان است. پس تکنولوژی، عقل و عمر و اراده انسان هر سه را از وی می رباید و از انسان رباتی خدمتگذار خود می سازد. پس می بینیم که همه ویژگیهای شیطان در تکنولوژی یکجا جمع شده است که دنیا و آخرت آدمی را به باد می دهد و بدینگونه خود را ناجی انسان معرفی می کند و این تعریف خود دجال و خر اوست که سلطان خلق جدید دوزخی انسان مدرن است که خالق خود (انسان) را مخلوق و بنده و بازیچه و قربانی خود می سازد. پس درک می کنیم که خلاقیت کافرانه آدمی یا علم بغی منجر به پیدایش مخلوقی می شود که خالقش را نابود می سازد. زیرا انسان تکنولوژیستی یک انسان نابود شده است. و این آفرینش ناری- شیطانی- علیتی- بغی انسان است که از طریق آن طبیعت و فطرت الهی خود و جهانش را نابود می سازد. پس این خلقتی ضد خلقت است.

۱۶۰- آن زمانی را که تکنولوژی برای آدمی آزاد می سازد و بدینگونه ادعا می کند که بر عرض عمر آدمی می افزاید زمان دوزخی و ناری و شیطانی است و ذاتش بر فریب و تسخیر شدن اراده و روح انسان است بواسطه تکنولوژی! آدمی بواسطه زمان تکنولوژیکی از طبیعت و فطرت الهی خود بیگانه می شود و در این بیگانگی به سرقت می رود. تکنولوژی به آدمی وعده حیات جاودانه در دنیا را می دهد و بهشت ابدی! و این همان وعده ابلیس است که به آدم و حوا در بهشت داد و بدینوسیله آنها را از بهشت روح بیگانه و ساقط ساخت.

۱۶۱- زمان آزاد شده تکنولوژیکی در انسان، زمانی آتشین است و لذا فقط میل به فسق و فجور و طغیان و بولهوسی و سلطه و مالکیت و عیاشی و ماجراجوئی را در انسان برمی انگیزد و آزادی مطلق عمل! و اینست که عصر تکنولوژی به لحاظ اجتماعی سراسر عصر آزادیخواهی فاسقانه بشر است تا هر چه که میخواهد بکند! و این آزادی معلول آن زمان آزاد شده تکنولوژیکی است که فقط آزادی ویرانگری و تباهی است.

۱۶۲- تکنولوژی تبدیل کننده زمان دهری- نژادی به زمان جهنمی است. در حالیکه عرفان نفس تبدیل کننده زمان دهری- نژادی به زمان الهی- نزادی یعنی الساعه است و الساعه قلمرو خلق جدید الهی بشر است.

۱۶۳- از طریق ماشین، الکترونیک و اینترنت به همه کارهای روزمره خود بسیار سریعتر می رسیم و وقت اضافی ببار می آید ولی این وقت اضافه تکنولوژیکی از منظر حکمت بسی قابل تأمل است که متأسفانه هرگز به آن پرداخته نشده است الا در معارف و آثار ما! در اینجا یک تبدیل شیطانی و بغایت نامرئی رخ می دهد که ماهیت عمر و زمان زندگانی بشر را ذاتاً تغییر داده است و این ماهیت از زمان اضافه کل راز ماهیت انسان مدرن و مدرنیزم است که بدون فهم آن

نمی توان به راز مدرنیزم و آخرالزمان پی برد. زیرا تکنولوژی است که زمان دهری بشر را سوزانده و نابودکرده و به آخر رسانده است و این معنای آخرالزمان دوزخی بشر است. در حالیکه آخرالزمان عرفانی چیز دیگریست و از جنس نور الساعه است ولی آخرالزمان دوزخی از جنس نار است و روح را می سوزاند.

۱۶۴- زمان آزاد شده تکنولوژیکی مثل دزدی است که کل زمان عرفی- نژادی- تاریخی بشر را هم می بلعد و همچون ویروسی است که کل جان دهری را آلوده و دیوانه و آتشین می سازد. زمان آزاد شده تکنولوژیکی همان زمان ربائی است همانطور که ربا، آتش است و کل زندگی یک فرد یا خانواده را می سوزاند و بلکه بقول قرآن کریم جان را میسوزاند و انسان ربائی مثل انسان غشی است. انسان تکنولوژی زده هم یک انسان غشی- کمائی- دیوانه است چرا که اصلاً تکنولوژی مخلوق علم بغی است و بغی بمعنای حرص و بخل و سلطه و زیاده خواهی است و لذا ذات تکنولوژی رباست و لذا همه فرآورده های آن هم آتشین و سوزاننده است بخصوص زمان آزادشده تکنولوژیکی! و تکنولوژی تجسم اراده ربائی بشر است که جز شتاب و زیاده طلبی فزاینده ماهیتی ندارد. و می دانیم که اصلاً پدیده تورم که همان ربای سیستماتیک حاکم بر جامعه است یک پدیده کاملاً تکنولوژیکی می باشد که سربرآورده از نظام صنعتی- سرمایه داری حاکم بر جهان است.

۱۶۵- زمان نژادی، زمان کاهنده و قحطی زده است که به زمان تکنولوژیکی پناه می برد تا این قحطی را جبران کند ولی بکلی از دست می رود. مثل آدم کم پول و بدهکاری که برای رهائی از قحطی بسوی ربا می رود و کل جانش آتش می گیرد.

۱۶۶- پس سه نوع زمان برای بشر وجود دارد: زمان تاریخی که همان زمان نژادی است که از جنس ظلمات می باشد. زمان تکنولوژیکی که زمان ربائی و آتشین و دجّالی است. و زمان نوری که زمان الساعه و الهی است و مختص اصحاب اعراف است.

۱۶۷- زمان تاریخی، مهد تولید مثل نژاد است و لذا قلمرو پرستش نژاد می باشد و لذا همه ارزشهای این قلمرو بر محور نژادپرستی قرار دارند. ولی زمان تکنولوژیکی، مهد تولید مثل طبیعت و موجودات طبیعی است همچون تولید اتومبیل بجای چهارپایان و تولید هواپیما بجای پرندگان و نهایتاً تبدیل انسان به ربات! و امّا زمان الهی یا الساعه قلمرو خلق انسان الهی است که خدایگونه و مثل خداست: مرا بپرستید تا مثل من شوید. (حدیث قدسی)-

۱۶۸- از این سه نوع زمان سه نوع انسان پدید می آید: انسان نژادی- تاریخی- ارتجاعی، انسان تکنولوژیکی- آتشین، انسان الساعه- الهی: انسان ظلمانی، انسان ناری، انسان نوری! انسانی که در گذشته زیست می کند (نژادی)، انسانی که در ایده ها و آرزوهای آینده زیست می کند (تکنولوژیکی)، انسانی که در اکنونیت زیست می کند (انسان الهی).

۱۶۹- انسان تاریخی، انسان مرده و مرده پرست است، انسان تکنولوژیکی انسان ضد زندگی است، و فقط انسان الهی است که زنده است: انسانی که با اموات خود زیست می کند، انسانی که با شیطان زیست می کند و انسانی که با خدا زیست می کند: انسان ظالم، انسان مالیخولیائی، انسان عارف: انسان عورت سالار، انسان تکنوسالار، انسان خداسالار!

۱۷۰- تکنولوژی بلعنده زمان تاریخی- نژادی بشر است و بشر را جبراً به آخرالزمانش می رساند که در این آخرالزمان یا بسوی خدایش خروج می کند و یا در آن سقوط می کند در درک اسفل السافلین آهن و قیر و بتون! این همان سقوط انسان نژادپرست و سنتی در درک اسفل السافلین مدرنیزم تکنولوژیستی است که در آنجا نه نژاد دارد و نه نزاد (خدا)! مگر در خروج از سنت و مدرنیته بسوی وجه پروردگارش امام زمان! و این خروج از میانه شرق و غرب است، شرق سنتی- نژادی و غرب مدرن تکنولوژیستی!

۱۷۱- در حدیثی از امام صادق(ع) سخن از زمان دجالی است که در آن گاه یک روز یکسال است و یکسال یک ساعت است و امثالهم. و این زمان شیطانی در بشر است. و این سخن از طلسم و فریبندگی زمان تکنولوژیکی حاکم بر تمدن مدرن و برنامه ها و ایده های فردی و اجتماعی و حکومتی این قلمرو است که همواره مواجه با شکست ناگهانی و فروپاشی می شود همچون برنامه های پنج ساله و ده ساله و صدساله و غیره! و در روایات دینی همه نشانه های دجّال و خر دجّال عین ویژگیهای جهان صنعت و تکنولوژی است و ارزشهای توهمی حاکم بر آن! اینست که در این دوران همه کسانی که بر روی زمان فنی برنامه ریزی می کنند محکوم به شکست هستند. و می دانیم که زمان تکنولوژیکی تا یک میلیونیوم ثانیه قابل محاسبه و برنامه ریزی است و چه بسا پروژه های عظیم جهانی مستکبرین و دجالان و صاحبان قدرتهای تکنولوژیکی بر همین توهم و طلسم زمانی منجر به شکست آنی و نابودی ناگهانی می شود. زمان تکنولوژیکی، جادوئی ترین ترفند شیطان برای انسان تکنوسالار است که به امر خدا بر سر چنین انسانهائی می شکند.

۱۷۲- باید درک کرد که زمان تکنولوژیکی (دجالی) حاصل تنفیس زمان تاریخی- نجومی است در اندیشه و علوم بشری که میل به سلطه دارد. همانطور که زمان الهی (الساعه) حاصل تسبیح زمان تاریخی- نجومی است از نفس خویشتن!

۱۷۳- انسان امروزین دیگر نمی تواند باقی به بقای نژاد خود و ارزشها و سنن نژادی و مذاهب نژادیش باشد زیرا همه نژادها در حال سقوط در آتش تکنولوژی هستند و تاریخ در حال سوختن در کوره تکنولوژی می باشد.

۱۷۴- "و در آنروز هیچکس نمی تواند شفیع و پناه عزیزان خود باشد و جز خدا پناهی نیست..." قرآن- ولی این خدا، دیگر آن خدای آباء و اجدادی نیست که تنها پناه خلق است. این خدای حیّ و قیوم است که از وجود امام زمان و اولیایش با مردمان سخن می کند و آنان را به رحمتش فرا می خواند. زیرا همانطور که شیاطین رخ نموده اند خداوند نیز ظاهر شده است از اولیایش! و بی تردید این خدای حیّ و قیوم و ظاهر و متجلی هیچ شباهتی به خدای موهوم و ظنّی مذاهب تاریخی ندارد و بلکه ضد آنست.

۱۷۵- و بدان که ظهور حق چه از آفاق و چه از انفس انسانی سرآغاز خروج از آخرالزمان و خلق جدید رحمانی- قرآنی است و تنها امکان بقایابی انسان به بقای خداست. پس لقاء الله سرآغاز بقا یافتن است به بقاء الله به نور بقیة الله که بقای خدا در عالم ارض است. و بقیة الله نه رنگ و بوی نژادی دارد و نه تکنولوژیکی! نه سنتی است و نه مدرن! نه شرقی است و نه غربی! انسانی است بسا انسانی! و جهانی است بسا جهانی!

۱۷۶- "وجه الله" در لغت دو معنای بظاهر متضاد دارد که معنای ظاهری آن صورت و جمال خداست و معنای باطنی اش ذات خداست. و لذا مترجمین و مفسرین بیشتر به معنای باطنی اش نظر داشته اند و معنای ظاهریش را کفر تلقی نموده و بکلی انکار نموده اند در حالیکه جمال خدا همان جمال ذات اوست پس جمال و ذات او یکی است و آن از انسان آشکار شده است در حالیکه صفاتش در سائر خلقش بارز شده است در هفت زمین و آسمان! و اهل ایمان و هدایت بایستی در جستجوی دیدار وجه الله باشد. و هرکه این وجه الهی را در هر تجلی و درجه ای دیدار کند به ذات خدا ملحق شده است و لذا به نور خلاقیت او نائل آمده است و حامل همه اسماء و صفات او گردیده و فطرت الهی او زنده و فعّال می شود در چنین انسانی! و این سرآغاز خلق جدید است.

۱۷۷- و همه انسانها مظاهر ذات پروردگارند ولی فقط کسی به نور معرفت و ایمان و یقین به این هویت الهی خود باور کرده باشد محل تجلی این نور احدی حق می گردد و آن عارف کامل است. و هرکه عارف کاملی را دیدار کند خداوند را دیدار کرده است و لذا از لحظه دیدارش سرنوشتش به مدار دگری می افتد بطرزی معجزه آسا! و اگر حق این لقاء را ادا نماید بزودی مظهر حیّ و قیومی پروردگارش می شود و وجهی از وجوه او و نور علی نوری که موجب هدایت خلق است.

۱۷۸- پس تمام جهل و غفلت و کفر آدمی همان خداناباوری هستی خویشتن است. و البته رسیدن به این یقین که جمال و روح و ذات و همه افعالی که از من صادر می شود از خداست هزاران درجه دارد و کسی که به چنین یقینی نائل آمد بر خلق جدیدش وارد شده است که همان ظهور خدا از انسان است که این ظهور را به لحاظ کمّ و کیف پایانی نیست و همه انبیاء و اولیای الهی در طول تاریخ درجاتی از این ظهورند و کل دین خدا، راه و روش حصول چنین یقینی است و کسی که به این یقین رسید به کمال دین و اسلام رسیده است که زان پس بایستی از این قلمرو برای خدا خروج کند بقول علی(ع). و لذا همه عارفان بزرگ جلوه هائی از این خروج هستند و لذا در چشم اهالی دین، خارجی محسوب می شوند و گاه متهم به ارتدادند.

۱۷۹- دین بمعنای راه است راه رسیدن به خدا در خویشتن! و عارفان به این مقام رسیده و خلق جدیدشان که ظهور و خروجشان از خویشتن است آغاز می شود که سراسر عرصه بدعت است زیرا پیدایش انسان برتر است و ظهور الله اکبر!

۱۸۰- آدم باید طوری زندگی کند که وقت پیری و مرگش به یقین بخود بگوید که: مگر می شد بهتر از این باشم چون هر چه که خواستم که باشم بودم آنهم به بهترین وجهی که در تصورم نمی گنجید. پس رحمتی با من بود که مرا بسیار بهتر از آنچه که بودم و می خواستم می ساخت. من همواره بسیار برتر و بهتر از چیزی بودم که بودم و...! سخن از معرفت نفس و خودآگاهی عرفانی است که قلمرو درک و شهود و ظهور الله اکبر است که سراسر بدعت و کرامت و معجزه و حیرت است و تجلی ارحم الراحمینی پروردگار که از هر مرتبه از هوش و درک بشری برتر است و از هر درجه از طلب و آرزو و آرمانی! پس اگر این عرفان نفس و خودآگاهی عرفانی و جهش های دیالکتیکی از غایت خود نباشد و علم فرا رفتن مداوم از تمامیت خود معنوی خود نباشد از این رحمت مطلقه ارحم الراحمینی پروردگار و نور سبّوحی الله اکبر غافل و محروم خواهیم ماند. انسان باید در همه حال از خودش بهتر و برتر باشد بطرزی غیرقابل پیش بینی و فراسوی هر آرزو و آرمان منطقی و علّیتی! و این اتصال به رحمت مطلقه خدا و توکل به الله اکبر است که برخاسته از این باور است که: خداوند در همه حال بسیار برتر و ماورای تصور و ادراک ماست از هر حیث! این همان گوهره ایمان به غیب است غیب عرفانی و عرفان سبّوحی!

۱۸۱- "به یاد آورید هر چه که خواسته اید خداوند اجابت کرده است پس خداوند را اجابت کنید..." قرآن- اجابت کردن خداوند این است که از خدا جز خدا نخواهیم یعنی پیرو مکتب الله اکبر باشیم! خداوند خواسته ها و آرزوهای علّیتی ما را اجابت کرده است تا از او مطالباتی فوق علیتی و مطلق داشته باشیم و مطلق این مطالبات خود اوست که علت العلل است یعنی "علی" است!

۱۸۲- "خداوند شهادت می دهد که براستی جز او قابل پرستش نیست." قرآن- این اوئی که قابل پرستش است الله نیست بلکه انسانی است که ملحق به الله شده و محل ظهور الله اکبر است و فقط کبریائی و برتری و بدعت لامتناهی است که قابل پرستش است زیرا هر عزّت و عظمت و زیبائی محدود و پایان یافته ای بتدریج معبودیت و پرستش خود را از دست می دهد. این "او" انسان کامل و امام است که مظهر ظهورات لامتناهی و بدیع و بی پایان است که در هر ظهوری بسیار برتر از ظهور قبل و بلکه بکلی منزه و مطلق از تجلیات پیشین است: برای مؤمنان در بهشت چیزهائی وجود دارند که نه هیچ گوشی شنیده و نه هیچ چشمی دیده و نه هیچ هوشی امکان تصورش را دارد. قرآن-

۱۸۳- و اینست که خداوند فقط از وجود انسان کامل و امامان شناخته شدنی و قابل پرستش است زیرا انسان کامل مظهر الله اکبر است نه الله!

۱۸۴- اینست که می فرماید "خداوند شهادت می دهد که جز او قابل پرستش نیست." و نفرموده که خداوند شهادت می دهد که جز خودش قابل پرستش نیست. زیرا خداوند در ظهورش قابل پرستش است و ظهورش در انسان کامل است و او در انسان کاملش، خود و من نیست بلکه "او" است.

۱۸۵- پس انسان بایستی دائماً مشغول تسبیح خداوند در نفس ناطقه خود باشد و خداوند را از هر فعل و صفتی منزه و مبرا نماید و او را مطلق سازد تا لایق الله اکبر باشد و از شرک مصون بماند زیرا آدمی هر فعل و صفتی که بخداوند نسبت دهد جنبه و قدری از آن افعال و صفات را در خودش هم می یابد پس مشرک می شود و لذا علی(ع) می فرماید که پرستش خدا از طریق صفاتش مصداق شرک است. پس انسان از طریق تسبیح کردن صفات خداوند مشغول تسبیح شعور و معرفت خودش هم هست و خود را تعالی می بخشد و جهش می دهد و روی به وجه الله می کند که الله اکبر است.

۱۸۶- خدائی که هر کسی می شناسد و برای خودش تعریف می کند خالق و مربّی و رزاق و آفرینندۀ سرنوشت دو دنیای اوست و بدینگونه است که هر کسی بواسطه علمش آفریده می شود که جامعترین و برترین علم و شعور هر کسی درباره خدای خویش است. خود نهائی هر کسی عین خدائی است که هرکسی برای خود تعریف می کند و می دانیم که حتی کافران هم بی خدا نیستند ولی خدای کافران در اندیشه آنان در جائی دور و دورترین مکانها یعنی در آسمانهاست. به همین اندازه کافران از آرمان نهائی خود فاصله دارند یعنی از خود ایده ال و کامل خود دورند! و این دوری از جاودانگی خویش است از حیات بهشتی خویش!

۱۸۷- پس سرنوشت هر انسانی مخلوق خداشناسی اوست و این علم و شناختی سرنوشت آفرین است که بتدریج در طول زندگی تکامل می یابد. پس تأمل و تحول در خداشناسی هر فردی، محور سرنوشت اوست. و هر کسی مظهر و معرّف خدای خود و خداشناسی خویش است و لذا هر انسان و سرنوشتی منحصر بفرد و یگانه است. پس خوشا بحال کسی که شناختش از خدا و خداباوریش، بزرگتر، عالیتر، رحمانی تر، کاملتر و مطلق باشد.

۱۸۸- با اینکه خدا یکی است ولی بی نهایت تجلی دارد در بی نهایت انسانها! پس می بینیم که خدای هرکسی مخلوق نفس ناطقه و تفکر و شعور اوست و همین خدای مخلوق، خالق مخلوق خویش است و اینست معنای یاری متقابل انسان و خدا در قرآن کریم! و این خالقیت و مخلوقیت عرصه خلق جدید است که واقعه ای متقابل است که حاصل یاری متقابل می باشد. وگرنه در خلقت قدیم و ازلی، خداوند خالق محض است و انسان هم مخلوق محض! و فقط در عرصه خودآگاهی عرفانی است که امکان خلق جدید پدید می آید و انسان جدید رخ می نماید که مخلوق اراده و علم خویش است مخلوق شناخت انسان از علم و اراده و رحمت خدا! و اینست علم خلاق و کن فیکونی!

۱۸۹- شریعت الهی قوانین حفظ و حراست و حقوق خلق قدیم است و هرکه حقوقش را به تمام و کمال ادا نمود لایق طریقت می شود که وادی خلق جدید می باشد که آفرینشی حاصل از همیاری انسان و خداست: اگر خدای را یاری کنید البته که شما را یاری می کند. قرآن کریم-

۱۹۰- باید متوجه باشیم که یاری دادن خداوند به غیر از یاری دادن خود و یا خلق خدا در دینش برای خداست همانطور که همه احکام دینی و عبادات و تقوا و خیرات و مبرّات و صدقات و انفاق و خدمات بایستی برای خدا باشد زیرا خداوند مطلقاً از خلقش بی نیاز است پس یاری نمودن خدا امری مطلقاً متفاوت است و از موارد مذکور نیست پس چیست؟ همانطور که هیچ انسان اهل ایمان و عقلی در حین انجام وظایف واجب و مستحب این احساس را ندارد که خداوند را یاری می کند بلکه برای رضای خدا به یاری خلق می پردازد و یا خودش را در دین یاری می کند. پس کسی که اهل یاری کردن خداوند است بی تردید خدا را می شناسد و با او ارتباط و تعامل مستقیم دارد و می داند که دارد پروردگارش را یاری می دهد و این ارتباط و تعامل و نصرت دادن به پروردگار جز در وجود امامی حیّ نمی تواند باشد چرا که به باور مذهب ما، خداوند فقط در وجود امامان و اولیایش شناخته و بلکه دیدار می شود که در این باب احادیث فراوانی

آمده است. پس نخستین یاریگر خداوند خود اولیای کامل او هستند که جانشین و مظهر اراده و فعل او می باشند و سپس مؤمنانی که این اولیاء را یاری می دهند. و این یاری همان قلمرو خلق جدید است که موجب نصرت الهی می باشد و امری متقابل است. زیرا انسان در تسبیح مطلق حیات و هستی خود برای خداوند، کل وجودش را مظهر ظهور اراده و فعل و صفات الهی می سازد و خداوند نیز از انسانیت چنین کسی بارز می گردد. یعنی انسان و خدا بطور متقابل مظهر ظهور یکدیگرند و بدینگونه انسان الهی و خدای انسانی به عرصه ظهور می آیند و اینست معنی نصرت متقابل انسان و خدا که امری تماماً مربوط به تجلی حق است که یگانگی انسان و خدا را آشکار می سازد همانطور که طبق روایتی از معصومین هرکه مستحبّات را خالصانه برای خدایش انجام دهد خداوند او را مورد محبت خود قرار داده و چشم و گوش و هوش و اعضاء و حواس او می شود . و باید دانست که مستحبّات فقط آن امور معروفی نیستند که در قلمرو شرع می شناسیم بلکه مستحب همانطور که در لغت آشکار است بمعنای طلب محبّت خداست و برای محبّت او زیستن. آنچنان زیستنی که خداوند را به عشق آورد و شادمان سازد و این زیستی از برای شناخت و معرفی و ظهور خداست به این نیّت که مردمان خداوند را به حقش بشناسند و پرستش کنند نه اینکه من بشری را بپرستند که مرز این دو البته به موئی بند است. زیرا آنچه که در اغلب جریانات رایج درویشی و عرفانی شاهدیم همانا خودپرستی است و مردم را به خود خواندن است. و این لطیف ترین و شیطانی ترین خطری است که در معارف توحیدی و اسرار عرفانی پیش روی خوانندگانش گسترده شده است و اکثراً به دامش می افتند.

۱۹۱- یاری دادن خدا مترادف است با ضدیت با نفس خود، که این ضدیت با خود از برای کسانیکه ربشان خداوند است اکثراً بخصوص در مواقع امور بزرگ بواسطه بلایای الهی مقدور می شود همانطور که مثلاً امامان معصوم و عارفان کامل خود از خداوند طلب بلا می کنند. ولی کسانیکه امام حیّ و پیر طریقت دارند این یاری کردن جز در اطاعت بی چون و چرا حاصل نمی شود که این بی چون و چرائی هم در صورت اعمال است و هم نیّات. و اینست کارگاه خلق جدید عرفانی!

۱۹۲- دیدارکنندگان وجه الهی بهر درجه از تجلّی همانا نصرت دهندگان خداوند هستند که مورد نصرت متقابل خداوند قرار گرفته اند و این دیدار نقطه عطفی از این نصرت است زیرا سالک را به مقام رضا و یقین عینی می رساند که: خدا براستی در جهان هست و عین خود اوست! پس چه یقین و رضا و سعادتی برتر از این! "پس پروردگارت را تسبیح کن تا یقین فرارسد." قرآن- که تسبیح کردن خداوند در حیات و هستی خود عین نفی اراده و افعال و صفات خویش است. پس این تسبیح قلب جهاد اکبر است. "اگر به مؤمنان امر کنیم که خود را بکشید فقط اندکی اطاعت می کنند..." قرآن-

۱۹۳- در خلق جدید، انسان و خداوند متقابلاً یکدیگر را بوجود می آورند در مسابقه ای از عشق و ایثار! پس این نصرت متقابل سراسر عشق ورزی بین خدا و انسان است. و ممکن است لفظ آفرینش، بوجود آوردن و خلقت متقابل برای برخی ناخوشایند و مشرکانه و ملحدانه آید. ولی اگر مفهوم عدم در اندیشه و آثار ما بخوبی درک شود این شبهه برطرف می شود. زیرا عدم بمعنای نابودن نیست بلکه غیب است در نقطه مقابل شهود و موجودیت قابل درک!

۱۹۴- خداوند از ازل بی آغاز وجود داشته است از برای خود و در نزد خود و با خود! همانطور که هر انسانی هم از آغاز کودکی از برای خود و در نزد خود و با خود وجود دارد. در اینجا سخن از ظهور است ظهور هویت غیبی و خودی از برای غیر! و کل جهان هستی عرصه چنین ظهوری است. همانطور که تمدّن و علوم و فلسفه ها و فنون و صنایع و هنرها و همه افعال مادی و معنوی بشر هم عرصه ظهور غیب بشر است. پس بودن محض از برای غیر عین نبودن است و بلکه از برای خود هم وجودی رضایتبخش نیست وگرنه هیچ انسانی دست به هیچ فعالیت مادی و معنوی نمی زد. پس هر اراده و فعلی فقط برای ظهور کردن است از برای غیر! و بمیزانی تحقق می یابد که فرد از خود بگذرد و ضد خود شود. این ظهور همان خلق جدید است که برخی فلاسفه آنرا "شدن" نامیده اند.

۱۹۵- انسان بمیزانی که خود را در غیر خود می بیند راضی به بودن خود می شود و این سنت خدا در آفرینش است خداوند نیز چنین است و لذا از اولیای خود که مظاهر اراده و امر و صفات اویند راضی و خشنود است و بخود تبریک می گوید. و مسئله دیگر اینست که این ظهور در غیر، خلق جدید و حیات و هستی بدیع و بیسابقه است و افزونی وجود است و نه تکرار و مشابه وجود که امری عبث است در حالیکه در کار خلقت هیچ تکرار و عبث نیست.

۱۹۶- حال اگر برخی انسان را خدائی و خدایگونه نمی خواهند و نسبت به خود بخیل و عدو هستند و با شیطان احساس همدردی می کنند مشکل خودشان است که جز با آتش دوزخ علاج نمی شود.

۱۹۷- ولی مسئله فقط خدایگونه و خلافت انسان بعنوان جانشینی او و عین او شدن نیست بلکه برتر از خدا شدن است به رحمت مطلقه خدا! و بسیاری هم این یکی را دیگر تاب نمی آورند و چنین رحمتی را در خدا نمی بینند و نمی پسندند که باز هم مشکل خودشان است که آنانرا بیش از پیش با شیطان همدرد و همسو می کند.

۱۹۸- حتّی بسیاری از باورمندان به معارف عرفانی اسلام و حقیقت محمدی و حکمت علوی حداکثر مقامی را که برای انسان و رحمت خدا بر انسان قائلند و می پسندند مقام خلافت اللهی انسان و خدایگونگی انسان است و نه برتری انسان بر خداوند! و این را دیگر عین بدعت می خوانند و ارتداد از اسلام و عرفان اسلامی و شیعی می دانند و می گویند که چنین مقامی برای انسان در دین محمد(ص) و قرآن کریم نیامده است. در حالیکه طبق آیات و احادیث کثیری نشان داده ایم که چنین مقامی در اسلام و قرآن وجود دارد. و اصلاً فکر کنند که این درجه از رحمت مطلقه الهی بر بشر را ما بدعت نهاده و به ارمغان و بشارت آورده ایم چرا که محمدی هستیم و رحمت محمدی را غایتی نیست و خدای محمدی را در رحمتش نهایتی نیست. و اصلاً کمال رحمت و محبت و کرم آدمی اینست که دیگران را بر خودش ترجیح دهد و دیگران را برتر از خودش بخواهد و آنان را مریدی کند. وقتی چنین تفکر و معنا و محبتی در اندیشه و عمل انسانی وجود دارد پس حتماً در خداوند هم وجود دارد زیرا فطرت انسان از خداست. و علاوه بر اینکه خداوند بسیار عاشقتر و کریمتر است. و آن شفاعت ارحم الراحمینی که در قرآن ذکرش رفته است که هنوز محقق نشده بود همین است که به اندیشه و قلم و معرفت ما در آخرالزمان از جانب حق نازل شده است: همه شفاعت کردند ولی ارحم الراحمین باقیمانده است. قرآن- پس آثار و معارف ما را آن ارحم الراحمین باقیمانده خداوند در قرآن بدانید که اینک نازل شده است.

۱۹۹- مجموعه آثار و معارف و زندگانی ما در آخرالزمان هزاره سوم میلادی، محل ظهور شفاعت و رحمت و کرم و آفرینش ارحم الراحمینی خداوند است و حکمت ارحم الراحمینی! که این حکمت در کتابهای مذهب اصالت عشق، خداشناسی امامیه، حدیث وجود و دیالکتیک دیالکتیک به تمام و کمال بروز کرده است که ظهور ارحم الراحمین است پس با آن به جدال و انکار برنخیزید که با ابلیس محشور می شوید و شقاوت آخرالزمانی را بر خود واجب می سازید!

۲۰۰- شک دارم که کسی چون ما در این عصر درباره ذات خداوند و حضور و ظهور و معنای پروردگار در همه عمر و شبانه روز مشغول تفکر و تأمل بوده و جز این همّ و غمّی نداشته باشد. ولی این خدای مورد تفکر و جستجوی ما در خود ما بود و نه در زمین و آسمانها! به بیانی دگر ما در جستجوی معنای وجود خودمان بود که به جستجوی او در خود برآمدیم زیرا بزودی به این یقین رسیدیم که خود من توهمی بیش نیست و عین عدم است که نام مستعارش "من" است. یعنی دیدیم که من، اوست! و این باور بتدریج او را در آفاق و جهان طبیعت هم بر من معلوم و متجلّی نمود. پس من از راه خودشناسی به خدا رسیدم و خداوند را عین فطرت خود یافتم و این صراط المستقیم جستجوی حق بود که خداوند نصیبم فرمود. پس من از راه تاریخ و تحقیق کلاسیک و وراثت به خدا نرسیدم زیرا آنرا داشتم و می دیدم که از این خدا و دین هیچ آبی گرم نمی شود ولی خدائی که در خود یافتم مرا بتدریج گرم و گرمتر نمود و بجوش آورد و چون آتشفشانی منفجر شدم.

۲۰۱- "خدا" برای هر انسانی در مرحله نخست یک ایده محض است ولی فقط برای سالکان حقیقت و مجاهدان معرفت است که این ایده بتدریج تبدیل به حقیقت یقینی شده تا عین واقعه ای شهودی می گردد و تمامیت زندگی! و این سیر پیدایش یا آفرینش خداوند در انسان است و آفرینش جدید انسان در پیدایش و پرورش و آفرینش خدا در اراده و اندیشه و معرفت بشری! یعنی بمیزانی که انسان به جستجوی خدا و دیدارش برمی آید و خدایش را می یابد خود را مرحله به مرحله می آفریند و می یابد. و این دو امری واحد است زیرا خداوند در وجود آدمی منزل گزیده است و از همو رخ می نماید همانطور که صورت و روح و اسمای خود را تماماً در خلقت ازلی وی به امانت نهاده است. این امانت یا حقش ادا می شود یا از دست می رود.

۲۰۲- صورت و سیرت و روح و اراده و صفات آدمی تماماً از خداست و عین هویت اوست ولی این وجود عمائی- عدمی خداوند در انسان است و نیز موجودیت عدمی انسان از خداست که بایستی در یاری متقابل به عرصه ظهور آید و محقق گردد با همه اسماء و صفاتش! این همان آفرینش متقابل انسان و خداست. این کل راز مجاهدتهای درونی و برونی انسان در زندگیست و کسی که بر این معنا زندگیش را هدایت نکند عمرش را تباه کرده است و از خاسرین و غافلین است و کافرین!

۲۰۳- اکثر مردمان از ایده خدا و از خدای ذهنی فراتر نمی روند و همه عمرشان را با آن بسر می برند که بیشترین کاربری این ایده مواقع اضطرار و خطر و مرگ و فناست و در مابقی مراحل زندگی حداکثر یک ایده مستحبی و تزئینی در حاشیه زندگیست. این ایده اگر بکلی از یاد نرود و از ذهن پاک نشود بتدریج تبدیل به سوپرمن فرد می شود و لذا بهترین محمل شیطان کبر و غرور و خودفریبی و خرافات است. و این همان مذهب شرک است که اساس همه مظالم بزرگ بشری می باشد که خداوند آنرا ظلم عظیم نامیده است: "اکثر مردمان خداوند را جز به ظن خود نمی خوانند که همان هوای نفس آنهاست و این شرک و ظلم عظیم است که خداوند هرگز نمی بخشد الا به عذاب... و بدانید که از ظن به حق نمی رسید." قرآن-

۲۰۴- باید درک نمود که ایده خدا نقطه عدمیت نفس ناطقه و عدم آگاهی اندیشه است پس هرگز دادرس آدمی نیست و اجابتی نمی کند و درست به همین دلیل شدیدترین ظهور و بروز این ایده در مواقع احساس مرگ و نیستی است. این ایده فقط می تواند نقطه پرگار تفکرات و تأملات و تعمق و مکاشفات اندیشه و نفس ناطقه در خود باشد تا آدمی را به عدمیت تمام و کمال خودش برساند و طالب وجود سازد. آنانکه از این ایده بعنوان خدای دادرس بهره می گیرند چون پاسخی نمی یابند دچار یأس شده و به دام ابلیس می افتند و بدینگونه است که ایده خدا منزلگاه ابلیس می شود که کانون استکبار و غرور نفس است و وعده های دروغین ابلیس جهت نجات انسان! ایده خدا کانون اصلی پیدایش انواع خرافات است زیرا سلطان خرافه همان ابلیس است. همانطور که ایده خدا، خدا نیست و اصلاً هیچ چیزی جز عدمیت نیست پس همه باورها و احساسات ناشی از این ایده هم خرافی است یعنی دینی و عرفانی نیست هرچند که توجیهات دینی و عرفانی داشته باشد. و حامیان تاریخی ایده خدا همان ملایان شرک مذاهب هستند که از این ایده جهت ارتزاق و منافع دنیوی خود بهره می گیرند.

۲۰۵- امروزه به لحاظ علمی و آزمایشات تجربی بر مغز آدمی ثابت شده که کانون مرکزی اندیشه گری و ایده آل سازی بشری هیچیک از دو نیمکره مغز یا مخچه نیست بلکه آن نقطه مرکزی و خلاء مطلق بین دو نیمکره است یعنی از کانون عدمی مغز است که هر ایده و فکر و معنای ذهنی برمی خیزد. و بدون شک جامعترین و برترین ایده ای که از این خلاء برمی خیزد ایده خدا می باشد که کارگاه ایده آلیزم ذهن است که خط بطلان بر حیات و هستی نقد می کشد و در عطش بایستی های ایده آل است که همان عدم پرستی ذهن است.

۲۰۶- امروزه در قلمرو روانشناسی تجربی بخصوص در مکتب پاولوف و اسکینر ثابت شده است که همه فعل و انفعالات روانی و رفتاری بشر مشروط و مقید و واکنشی است که برخی در قبال کنش های قلمرو حیات دنیوی فرد است

و برخی هم کنش های وراثتی و ژنتیکی و اجتماعی و امثالهم! از این منظر معنائی به نام اختیار و انتخاب و اراده در انسان یک خرافه و دروغ و توهم محض است و انسان مجبور و مفعول کامل است در افکار و رفتارش! و این همان انسان دهری در خلق قدیم است که اسیر ظلمات تاریخ و جبرهای آن می باشد. و کسی که اختیار و انتخاب و اراده مستقلی ندارد معدوم است. و فقط کسی صاحب اراده مستقل و آزاد است که خلاق و الهی باشد یعنی به اراده خدا در خود رسیده باشد به مصداق این کلام خدا که: اراده نمی کنید الا اینکه خداوند اراده می کند. قرآن- و کسی که به خدای خود در خود رسید دیگر به یک ایده یا معنا و فلسفه و باوری نرسیده است بلکه به وجود خود رسیده است که اراده ای احدی و صمدی و نزادی و بی تا و خلاق است. و در اینجا هیچ فرق و مرز و دوئیتی بین انسان و خدا نیست بقول علی(ع).

۲۰۷- هر نیازی در بشر نیاز عدم است برای رسیدن به وجودی بی نیاز! زیرا وجود همان بی نیازی مطلق است نه نیازهای ارضاء شده! ایده خدا کانون طلب ارضای نیازهای عدمی انسان است تا انسان تا ابد اسیر نیازهای عدمی خود باشد و به وجود نرسد و لذا این کانون دامگه شیطان است که فقط وعده می دهد و وفا نمی کند. و این در حالی است که برآورنده نیازهای عدمی انسان نه ایده خدا (شیطان) بلکه خود خداوند است که از سوی بی سوئی اجابت می کند همه مطالبات بشری را! و شیطان از منشأ ایده خدا چنین القاء می کند که این اوست که نیازهای عدمی بشر را اجابت می کند.

۲۰۸- باید درک نمود که حیات و هستی دهری- نژادی بشر چیزی جز تجربه و درک عدمیت نیست. ولی عامه بشری این درک عدمی و عدمیت ادراک ذهنی خود را خدا می پندارند و می خوانند. و این منشأ همه واژگونیهای بشر کافر است که وجود و عدم را با یکدیگر عوضی گرفته است همانطور که خدا و شیطان را! ولی آنگاه که یکی وجود را دریابد همه عدمیان و عدم پرستان را شفاعت می کند.

۲۰۹- شهامتِ طلب وجود الهی نیازمند ایمان و معرفت کافی درباره رحمت مطلقه خداوند است آنگونه که نشان داده ایم. و طلبی کمتر از این کفر است یعنی انکار چنین رحمتی! زیرا آدمی تن به هیچ معصیت و گناه و ظلمی نمی دهد مگر اینکه به رحمت پروردگارش کافر است و بقول قرآن می گوید که دستان خدا بسته است و سپس ربا را بر خود حلال می سازد و ریا و زنا و دزدی و خیانت و تجاوز را برخود لازم می داند. ناباوری یا یأس از رحمت مطلقه الهی علت العلل تسلیم انسان به وسوسه ها و وعده های شیطان و حلال شمردن محرمات و تقدیس معاصی است. و آدمی تا این ناباوری به رحمت مطلق خداوند را برای خود توجیه و تبیین نکند دست و دلش به هیچ گناهی نمی رود. تنها و تنها ایمان و معرفت درباره این رحمت مطلق خداست که ریشه هر معصیت و شرک و شرارتی را در انسان برمیکند و شیطان را از انسان دور می کند. تا انسان به الهیت ذات خود و حصول به قدرت خلاقه آن باور و امید نداشته باشد در معرض وسوسه های شیطان و توجیه هر معصیتی است. پس چنین باور و معرفتی اساس فطرت و عصمت الهی در بشر است. و نور ولایت و امامت حق در جان انسان! فطرت آدمی به کمتر از چنین باوری قادر به حفظ عصمت خویش نیست این باور همان نور رستگاری و الحاق انسان به خداست. و امروزه فقط باور به ارحم الراحمینی خداوند درباره انسان و مقام خلافت اللهی انسان است که می تواند بشر مدرن را از هلاکت حتمی برهاند. پس مجموعه معارف ما تنها ایدئولوژی قدار و قهاری است که می تواند بر سیطره جهانی شیطان و دجال فائق آید.

۲۱۰- جهنم و همه طبقات و عذابهایش معلول ناباوری و یا تردید در رحمت مطلقه خداوند است: ای فرزند آدم پس کی روی به رحمت من آوری و خود را لایق بهشت من سازی! حدیث قدسی-

۲۱۱- آنکه برای نیازهایش بغیر او روی نکند و بلکه از خود او نیز جز او را نخواهد و مقامی کمتر از خدایش برای خود از خدایش طلب نکند به رحمت مطلقه او ایمان آورده است و چون بر این رحمت و طلب ارحم الراحمینی بماند و صبور باشد و مقاومت جوید به مقصد رسد زیرا خداوند فقط و فقط آدمی را دعوت به یک ادعا و طلب از خود نموده است و آن ادعای وجودش می باشد که حتماً اجابت می شود: مرا بخواهید تا شما را اجابت کنم! قرآن- ولی هرگز نفرموده که از من نان و آب و ثروت و شهرت و قدرت و مقام بخواهید تا بدهم! زیرا خداوند همه نیازهای حیاتی و بر حق آدمی را بدون طلبش اجابت می کند. پس هر مطالبه ای از خدا بغیر از خواستن وجودش، کفر است و اجابت هم نمی شود الا به ندامت! خرافات که عقل و اراده بشر را نابود می کنند عذاب غیر خدا خواستن از خداست.

۲۱۲- انسان بایستی با خدایش چنین سخن کند که: "پروردگارا مگر تو نگفته ای که ارحم الراحمین هستی یعنی مهربانترین مهربانان! والدین من که مخلوق تو هستند مرا بر جای خودشان و بلکه برتر از خودشان می خواهند پس تو که از آنان مهربانتری مرا بر جای خودت و در مقامی برتر از خودت قرار ده و مرا از هر نیازی منزه گردان همچون خودت! و مرا همچون خودت خلاق و کامل قرار ده و همچون خودت ارحم الراحمین ساز و آفریننده جهانهائی برتر و بهتر! و فقط در اینصورت است که می توانم تو را بطور مطلق و لامتناهی با تمام وجودم پرستش کنم عاشقانه! در غیر اینصورت پرستش و عبادت من نیز حقیر و ریاکارانه و دروغین خواهد بود تا زمانی که بنده حقیر و درمانده و محتاج و فانی هستم!" و این دعای خروج از خلق قدیم و ورود به عرصه خلق جدید و نژادی است. و بدان که دعا و طلبی کمتر از این بدرگاه خداوند، کافرانه و دروغین است و نیز هر عبادت و پرستشی! و این دعا و پرستش حاصل از حقیقت محمدی است پس انسان محمدی حق ندارد کمتر از این باشد بخصوص اگر شیعه هم باشد!

۲۱۳- همه انسانها در درجات مخلوق یکدیگرند بصورت فردی و گروهی و اجتماعی و تاریخی! و این آفرینش قدیم و دهری است که سیری قهقرائی و نابودگرانه دارد و لذا انسان آخرالزمانی در این قلمرو از خلقت خویش بر آستانه نابودی کامل قرار گرفته است و لذا دست به خودبراندازی می زند.

۲۱۴- در خلق جدید عرفانی و در وادی ولایت عشق الهی نیز انسانها خالق و مخلوق یکدیگرند منتهی در این خلقت هر مخلوقی برتر از خالق خویش است و این سیری استعلائی و عروجی دارد. و لذا هر عارفی برتر از عارف قبل از خویش و عالیتر از مراد و پیر و امام خویش است.

۲۱۵- بی تردید هم در آفرینش دهری و هم در آفرینش عرفانی، خالقی جز پروردگار یکتا نیست که از وجود انسانها و بدست آنان به آفرینش آنها می پردازد با واسطه یا بی واسطه! خواسته یا ناخواسته، آگاه یا ناآگاه!

۲۱۶- پس بازهم بار دگر درمی یابیم که علمی جز علم رحمت نیست که موجب هدایت و رستگاری و خلق جدید است. این همان علم هدایت و طریقت و امامت است. و مابقی علوم، علم بغی و شقاوت و نابودگری هستند! و اینست که خلق انسانی بشر در قرآن همان خلق رحمانی اوست که دارای دو رکن قرآن و بیان است. و لذا آنکه در قرآن موفق به کشف رحمت مطلقه خداوند نشد هنوز قرآنی نشده و محمدی نیست.

۲۱۷- و لایقان علم رحمت خدا همانا خداخواهان هستند و نه از خودخواهان! یعنی آنانکه از خدا جز خدا نمی خواهند و خدائی شدن! و اینانند لایقان علم تأویل و حکمت و امامت و نیز اولوالالباب و راسخون در علم و نیز راشدون! یعنی آنانکه دست و دل از والدین و نژاد و تاریخ و دهر شسته و روی به خدا نموده اند.

۲۱۸- و اما آیا براستی چگونه و به کدامین سوی و به چه زبان و منطق و آداب و تشریفاتی از خداوند رحمت مطلقش را طلب کنیم؟ خود پاسخش را فرموده است: بهر سو که رو کنید روی اوست و بهر وسیله ای که بخوانیدش راضی است و او هرکجا که باشید با شماست! قرآن کریم- زیرا کسی که رحمت مطلقش را می خواهد رحمت همه جائی و هر زمانی او را در هر شرایطی می خواهد بی قید و شرط! پس بایستی او را همینگونه بخواند! و این خواندنی عاشقانه است زیرا رحمت مطلقش جز عشق او نیست و خطاب مولوی نیز همین امر است که: هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه میخواهد دل تنگت بگو! و البته چنین خواندنی مپندار که کار آسانی است از فرط آسانی گاه ناممکن می نماید! این سرّ عشق اوست. چه کسی جرأت دارد او را از خودش بخواهد! این شهامتی پهلوانانه می طلبد که پهلوانی رستم دستان در قبالش بازی است. این شهامتی خسروانی و بودائی و مغانی و خلیلی و عمرانی و محمدی و حیدری را می طلبد و حلاجی و طیفوری و صبّاحی! به زبان آوردنش حتی از روی سهو هم کار هر کسی نیست! می توانید امتحان کنید تا دریابید که چه کار کبیر و بس سهل و ممتنع است. پس حتی بر زبان آوردن چنین دعا و طلبی نیز لیاقت و استحقاق عظیمی را طلب میکند که برآمده از ایمان عظیمی به رحمت اوست که ارحم الراحمینی او راست است نه شوخی!

۲۱۹- این عین حقیقت است که علی(ع) خود را مخلوق و بندهٔ محمد(ص) می خواند و مولوی هم خود را بنده و مخلوق شمس می نامد و هر مرید خالصی خود را مخلوق مرادش می داند. و مرید صادق آنست که با صدای بلند از پیرش طلب وجودش را نماید که اگر ننماید به مکر و تقلید و گمراهی و عداوت با پیرش دچار می شود و دزد می گردد.

۲۲۰- وقتی رسول خاتم[ص]، علی مرتضی[ع] را پوست و گوشت و خون خود و مظهر نور باطنش می خواند پس سخن از خلق جدیدی است که محمد[ص] از خودش پدید آورده است که برتر از خود اوست. و توصیفی که از علی[ع] می فرماید هرگز از مقام خودش ننموده است تا آنجا که می فرماید: ای علی اگر تو را به مردم معرفی کنم تو را خدا می خوانند! و سپس علی[ع] را امر می کند که قبل از مرگش حقیقت خود را به مردم معرفی کند و علی هم در چند خطبه در آخرین سالهای عمرش این وصیت رسول خدا را محقق فرمود که علت شهادتش نیز همین امر بود که وی را تکفیر نمودند و ملحد خواندند کسانی که شبانه روز بر سجاده بودند و عمری را در میدان قتال فی سبیل الله سپری کرده بودند و تا چندروز قبلش در رکاب خود علی[ع] جهاد می کردند.

۲۲۱- حتی اگر همین امروز هم علی[ع] بر منبر خطبه افتخاریه و تطنجیه و بیان را برای شیعیان خود بخواند باز هم تکفیرش می کنند و خونش را می ریزند به اتهام زندیق و صوفی و ملحد! و اینست راز غیبت امام زمان! زیرا همه امامان مظهر رحمت مطلقه پروردگارند و مردمان هم دشمن و منکر چنین رحمتی هستند بخصوص مسلمین و شیعیان! زیرا اینان خبر و اثر این رحمت را دیده و شنیده اند و منکرند و اینست راز اینهمه عذاب و فلاکت مسلمین و شیعیان در جهان ما که مخصوص چنین انکاری است.

۲۲۲- رحمت مطلق همان مقام ارحم الراحمینی خداوند است که رحمتی لامتناهی و بی قید و شرط و بی حد و حساب است آنهم برای عالمیان نازل شده از درب وجود محبوبش محمد مصطفی[ص]!

۲۲۳- سه نوع و درجه از رحمت ممکن است: ۱- بخشیدن کل داشته های خود به نیازمندش. ۲- بخشیدن کل وجود خود به طالبش. ۳- اعطا نمودن کل داشته ها و وجود خود به دیگری بهمراه امکان وجودی برتر آنگونه که طالبش بخواهد! و این سومی همان رحمت مطلق است!

۲۲۴- کسی که از خداوند فقط داشته های محسوس و معلومش یعنی مخلوقات و پدیده های جهان را بخواهد در حقیقت عدم خود را خواسته است که برای همیشه یک مصرف کننده محض و روزی برنده باشد تا نابود نشود پس عدمیت ابدی را برای خود خواسته است. و این اراده به داشتن است که محکوم به عدمیت است و از برای کسی است که از خدا غیر خدا را میخواهد یعنی دهندگی و رزاقیت را! و این رحمت و بخشش نوع و درجه اول است. و در حقیقت بایستی این نوع از رحمت را ترّحم خواند و ترّحم طلبی!

۲۲۵- رحمت درجه دوم و برتر اینست که از کسی ماهیت و صفاتش را بخواهیم و او کل ماهیات و صفات خود را بما اعطا نماید از جمله خلاقیت و رزاقیت خود را! ولی طلب ماهیت و صفت دیگران چیزی بمعنای وجودطلبی نیست زیرا وجود یافتن ذات خود شدن است بمعنای بی تا گشتن در عالم موجودات! پس چنین طلبی سراسر از حقارت و بخل و عداوت است و همچنان از جنس عدم پرستی می باشد و لذا چون کسی مثل دیگری شد دیگر چشم دیدنش را ندارد و تبدیل به خصم درجه اولش می شود. و اینست که میل به خدا شدن و دعوی خدائی را فقط در دیوانگان و کافران مطلق می بینیم. کسی که می گوید می خواهم مثل تو شوم دشمن جانی توست! و لذا هرگز از روبرو چنین طلبی را نمی کند بلکه در خفا به تقلید می پردازد زیرا دشمن است و نمی خواهد خصومتش آشکار شود! اینست که همه مقلدان عاقبت به انکار و عداوت با مراجع تقلید خود می رسند در دین و دنیا! چه تقلید دینی باشد چه دنیوی و مادی!

۲۲۶- کسی که می خواهد ماهیت و صفات تو را داشته باشد در قبال تو دچار احساس نابودی شده است پس دچار عداوت و نفرت است و می خواهد از طریق کسب کردن صفات تو به نابودی تو و سائرین بپردازد. پس او طالب وجود نیست و از این صفات وجودی نمی یابد بلکه بر نابودیش می افزاید. همانطورکه قرآن کریم درباره بخیلان می فرماید: آنانکه بخل می ورزند از خودشان می کاهند!

۲۲۷- پس نه رزق طلبی و قدرت و ثروت طلبی موجب وجود می شود و نه ماهیت طلبی و صفات جوئی از دیگری! این هر دو نشان از عدم پرستی است و به نابودی شدیدتری می انجامد و هر دو از بخل و نفرت است و بوئی از رحمت با خود ندارد و بلکه تماماً از شقاوت و نابودگری است.

۲۲۸- پس آیا آدمی از خدایش چه باید بخواهد که موجب وجودش گردد و سراسر رحمت باشد؟ بایستی خودِ خود خدایش را طلب کند یعنی ذات احدی و صمدی و نزادی و بی تائی او را! و این طلب از سوره توحید است که سوره وجود است.

۲۲۹- و این بدان معنا نیست که انسان از خدایش وجود بی تای او را بخواهد تا همتائی از بی تائی او شود. زیرا بی تائی هرگز همتائی نمی پذیرد! و این طلب ذات است که مطلقاً قابل توصیف و تعریف با صفات نیست همانطور که پرستش خدا برای بشری هم بایستی متوجه چنین معنائی از وجود پروردگارش باشد پرستش مطلق او! و این پرستش مطلق اوست که حامل نور رحمت مطلقه اوست که نور وجود احدی و صمدی اوست. و چنین طلبی جز از پرستش و عشق به او برنمی آید! و اینست که فرموده: " انس و جن را نیافریدم الا اینکه مرا بپرستند!" یعنی آفرینش وجود بخش حاصل پرستش مطلق ذات احدی اوست. پس رحمت او را کسی نمی تواند طلب کند الا اینکه او را دوست بدارد و بپرستد. و رحمت او واسعه و لامتناهی و مطلق است یعنی وجود بخش است وجودی که در سوره توحید آمده است.

۲۳۰- و یک موجود خلاق کسی است که بی تا باشد و نزاد و یکتا و بی نیاز! و وجود جز این نیست و مابقی عدم است. آنکه وجود دارد وجودآفرین و وجود بخش نیز هست وجودی مطلق و بی تا!

۲۳۱- پس وجود عین رحمت است و رحمت هم مطلق است و کسی آنرا دارد که مطلق باشد و بی تا و بی نیاز! و کسی آنرا می طلبد که این بی تائی و رحمت را دوست بدارد! ولی کیست که طالب رحمت باشد! افسوس که همواره بس اندک و انگشت شمارند طالبان رحمت! اکثر مردمان طالب شقاوت و نابودگری هستند!

۲۳۲- خود ذات خداوند همان رحمت است: خداوند رحمت را بر خود نوشته است. قرآن- پس هرکه روی به ذات احدی او نماید رحمتش را می خواند و از این خواندن است که میل به ذاتش می یابد و طالب ذاتش می گردد که چنان مطلق است و مبرای از هر صفتی که گوئی عین فناست. پس طالب رحمت حق، طالب هیچ چیزی قابل تعریف و توصیف و محسوس نیست. و این همان پرستش اوست که انسان را لایق آفرینش جدید می سازد.

۲۳۳- پس رحمت همان وجود است و وجود هم بی تائی است و علم رحمت هم علم بی تا شناسی است و طلب رحمت هم طلب بی تائی است. و بی تائی قلمرو آفرینش نو و بدیع است. آنکه وجود دارد وجودآفرین است و آفرینش هر چیزی هم بدیع و بی تا و بیسابقه است زیرا در آفرینش تکرار و عبث راهی ندارد. مشابه سازی، صنعت است نه خلقت! و صنعت عرصه نابودگری بشر است و شقاوت!

۲۳۴- پس آنکه میخواهد چیزی شود که ایده اش را در سر دارد نه اهل رحمت است و نه پرستش و نه آفرینش! بلکه یک بخیل شقی نابودگر است.

۲۳۵- آنچه که نشان دادیم بواسطه علم تسبیح دیالکتیکی بود. پس فقط بواسطه تسبیح می توان به رحمت و ذات احدی حق رسید یعنی از طریق شباهت زدائی که همان تنفیس زدائی و خود- زدائی است.

۲۳۶- پس کسی که میخواهد شبیه دیگری شود هنوز غرق نابودی و شقاوت و بخل و کفر است حتّی اگر آن دیگری امام یا خدا باشد.

۲۳۷- و بدان که خداوند رحمت مطلقه اش را در همه انسانها نهاده است و به همین دلیل است که هر انسانی یک هویت منحصربفرد است ولی متأسفانه بندرت انسانی در سمت این بی تائی وجودش حرکت می کند و لذا دچار شقاوت و نابودی می شود و جهان مدرن که جهان همسانسازی تکنولوژیکی انسانهاست غرق در شقاوت و نابودگری است زیرا همه می خواهند مثل همدیگر باشند و لذا دشمن همدیگرند.

۲۳۸- کسی که اراده می کند که شبیه دیگران شود خود به خود دچار بخل و عداوت و تقلید و دزدی و ریاکاری و دروغگوئی می شود و همین صفات آتشین و نابودکننده نشان می دهد که اراده به شبیه دیگران شدن به لحاظ مادی و معنوی یک القاء شیطانی و ویرانگر است و بنیادش بر دروغ و ناحق است.

۲۳۹- برای اینکه در جریان تسبیح و تنزیه نفس بسوی احدیت بی تای حق دچار ابطال و پوچی و تعطیلی خرد و حقیقت نشویم بایستی همواره یکی از وجوه الهی را که جمال انسانی دارد و یکی از اولیای خداست دائماً مدّ نظر داشته باشیم و این یک تعلیم الهی در کتابش می باشد که فرمود: هیچ چیزی شبیه او نیست و او شنوا و بیناست. که شنوائی و بینائی دال بر جمال انسانی است و جمال انسان که کمالش از وجود اولیای حق متجلی می شود همان صورت ذات بی تای خداوند است که با هر انسانی هست همانطور که انسانها فقط بواسطه جمال خود بعنوان یک هویت منحصربفرد شناخته می شوند و این همان حضور رحمت مطلقه در انسان است. و لذا در زمین و آسمانها پدیده ای مقدس تر از جمال آدمی نیست که مظهری از رحمت مطلقه و بی تائی احدی پروردگار است در بی نهایت تجلی. و این اساس مذهب اصالت عشق است که مکتب خلق جدید انسان است. و هرچه جز این نابودگری انسان است و مذهب شرک و خرافه. زیرا فقط جمال انسان است که هیچ شباهت و شریکی ندارد. پس وای بر کسانیکه این مظهر رحمت مطلقه خداوند و وجود احدی حق را در خود و یا دیگران بواسطه انواع آرایشها و جراحی پلاستیک ویران می کنند که اینان مظاهر شقاوت این دورانند که تن به تن به جنگ با خدا پرداخته اند از پزشکانی که دست اندر چنین کار شیطانی هستند تا کسانیکه تن به این عمل می دهند.

۲۴۰- پس باید دانست که جریان تسبیح و تنزیه و تزکیه نفس بر دریای حرکت جوهری بسوی ذات احدی و بی تائی الهی خود در درون بدون داشتن جمال این ذات در بیرون که همان صورت امام حیّ یا پیر طریقت است، ممکن نیست و سالک دیر یا زود دچار ابطال و تعطیل و رکود در این راه می شود و سرگردان می ماند. پس بی تائی لامتناهی و مطلق، سمت انفسی این جریان است و جمال پیر هم سمت آفاقی آن! و همه مکاشفات و مشاهدات غیبی از میانه این دو سمت و دو مکان شرقی و غربی است که رخ می نماید تا لقاء الله که درب ورود به کارگاه خلق جدید است و رسیدن به بقاء الله و الحاق به بقیة الله اعظم که مظهر غیب الغیوب خداوند در عالم ارض و آفاق است که همان جمال مطلق بی تائی اوست و ظهور ذات احدی!

۲۴۱- پس بدان که تقلید راه شقاوت و عدمیت و ضلالت است در طریقت حق! در شریعت هم چنین است و لذا در قرآن کریم و احادیث معصومین مطلقاً سخن از تقلید نیست بلکه سخن از اطاعت است اطاعت از امام حیّ! تقلید هم پیروی کورکورانه و از راه دور و طبق هوای نفس است. در حالیکه اطاعت و ارادت عرفانی سراسر از یقین ناشی از حکمت و معرفت می باشد. پس اگر اطاعت بی چون و چرا را مترادف اطاعت کورکورانه دانستی از معارف ما هیچ نیافته ای! زیرا اطاعت بی چون و چرای از امام حیّ در آثار ما حاصل دریائی از حکمت و عرفان نفس است که بدیهی ترین مفاهیم را به عقل و تجربه به چون و چرا کشیده و تبدیل به اصول یقینی دین ساخته است. زیرا بزرگترین ویژگی معارف ما تبدیل دین به عقل بوده است و عقل به دین! و این بدعتی در تاریخ معرفت دینی است.

۲۴۲- منطق علیت و بخصوص علّیت پرستی در دین چون به غایت خود برسد ابطال ذاتیش عیان می گردد و از اینجا یا آدمی به توبه نصوح عرفانی می رسد همچون غزالی و مولوی، و یا کافر مطلق می شود و یا متدین خرافه پرست از آب درمی آید که این عذاب رسوائی منطق علیت و قیاس و تشبیه است. و این کاملترین تعریف از پیدایش خرافات در بشر است.

۲۴۳- منطق علیت و قیاس و تشبیه و همسانسازی، منطق حاکم بر نفس اماره بشر است که فیلسوف، سلطان انسی آنست و شیطان هم سلطان جنّی آن! پس ورود به قلمرو نفس لوامه به معنای توبه از منطق مذکور است و رویکرد به رحمت مطلقه و توکل الهی! پس رحمت در قلمرو منطق، خصمی جز علیت و قیاس و تشبیه ندارد که جریان واحدیست زیرا از طریق قیاس به تشبیه می رسیم و از طریق تشبیه هم به علیت! و این منطق خصم خلق جدید است که خلق کن فیکونی در الساعه است.

۲۴۴- رحمت و رحمت طلبی از مقام دوست داشتن و بلکه عین دوست داشتن است. دوست داشتن بمعنای توجه و تعلق و ارادت به چیزی بخاطر وجود محض آن چیز، فقط به این دلیل که هست و نه اینکه چه چیزی هست و چه چیزی نیست بی آنکه هیچ نفع مادی و دنیوی از آن چیز حاصل آید. و آدمی از این احساس دوست داشتن احساس وجود می کند که سراسر عزت و لذت و امنیت و بی نیازی روح است. و البته در رأس و محور چنین چیزی همان وجود امام حیّ است. ولی فقط برای خود امام و انسان کامل چنین احساسی در قبال عالم و آدم وجود دارد که ناشی از درک و شهود الهی است در درون و برون.

۲۴۵- پس دوست داشتن مقامی است که ناشی از ارتباط و الحاق انسان به ذات بی تای پروردگار است که سرچشمه وجود است و عین وجود. و این همان اتصال به رحمت است و این مقام مؤمن کامل است و عارف واصل. و از این مقام است که قدرت آفرینش کن فیکونی در انسان حاصل می آید که قدرت خلق جدید است.

۲۴۶- آیا فرق دوست داشتن و رحمت از نیاز و ابتلاء و عادت چیست؟ آیا دوست داشتن یک نیاز است؟ اگر هم نیاز باشد نیاز به بی نیازی است و این همان تعریف وجود است زیرا آنکه هست هیچ نیازی به هیچ کس و چیزی ندارد از جمله به خودش.

۲۴۷- بی تردید به جز انسان کامل همه انسانها در هر درجه ای از رحمت و دوست داشتن دارای ابتلائاتی نیز هستند که همان نیازهای مادی و معنوی آنهاست و اینست که در مراحل سیر و سلوک عرفانی، وادی فراق که پس از عشق پیش می آید در حقیقت همان کارگاه امتحان و آزمون میزان خلوص در دوست داشتن است یعنی آنگاه که محبّ و محبوب از هم جدا می شوند که اگر در فرد محبّ دوست داشتنی باشد در وادی فراق شکوفا شده و او را به مقام توحید وجود می رساند و همه ابتلائات را زائل می سازد و اگر دوست داشتنی نباشد عمر این رابطه به پایان می رسد و بلکه چه بسا عداوت نیز پدید می آید.

۲۴۸- پس اهل رحمت و محبت بودن احساس و کیفیتی از جان انسان است که ناشی از الحاق به بی تائی جان است در درجات. درست به همین دلیل است که چنین انسانی همه خلق خدا را در مراتب دوست می دارد حتی کسانیکه نه تنها هیچ شباهت و همسوئی با او ندارند بلکه ضد اویند و اتفاقاً دشمنانش را بیشتر دوست می دارد زیرا کمترین شباهت را با او دارند پس او را بی مثال تر می یابند. درست به همین دلیل است که دشمنان مردان خدا بیشتر موجب معرفیشان در جامعه هستند. و این راز بزرگیست یعنی راز دشمن- دوستی!

۲۴۹- باید دانست که دوست داشتن غریب ترین و عجیب ترین احساسات و رفتارهاست زیرا برخاسته از بی تائی جان است و لذا اهل رحمت و محبت الهی بسیار بندرت و با احتیاط از آن دم می زنند. و اما آنانکه دوستی و محبت را از جنس گروه خون خودشان می دانند و کلاً خود را عاشق می پندارند باید بدانند که از آن هیچ بهره ای ندارند و بلکه خودپرستی و شهوات و هوای نفس خود را محبت و دوستی می پندارند که اتفاقاً شقاوت آنهاست و سرچشمه ظلمشان.

۲۵۰- بهتر آنست که آدمی خودش از عشق و محبت خود نسبت به هرکسی بترسد و از فکر و بیانش برحذر باشد درست همچون ترسیدن و برحذر بودن از خداوند همانطور که خودش بارها به ما هشدار نموده است که از او بترسیم و برحذر باشیم چرا که خدا و محبّت یک معنا و حقیقت هستند پس وای بر دعوی کنندگان عشق!

۲۵۱- پس دانستیم که اهل محبت و دوستی همان اهل الله هستند یعنی کسانیکه با خدایند، در خدایند و خداوند در قلوبشان مستقر است. و در اینجا یکبار دگر به آن آیه مشهور می رسیم که: کسی که دیگری را دوست می دارد اگر راست بگوید خداوند را شدیدتر دوست می دارد! پس انسان فاسق را با محبت کاری نیست زیرا اهل محبت با خداست و انسان با خدا، فسق نمی کند.

۲۵۲- پس هر که را در این دنیا بور و رسوا و هلاک دیدی بدان که به دروغ دعوی عشق نموده بخصوص عشق به خدا! زیرا دعوی عشق، دعوی وجود است و آفرینش! ادعائی بزرگتر و مقدستر و الهی تر از دوست داشتن نیست تا چه رسد به عشق! این همان دعوی رحمت است که: من اهل رحمت هستم و رحمت را دوست می دارم! کیست که رحمت را دوست بدارد!

۲۵۳- ولی بدان که در اندرون ناپیدای هر دل و در پس پرده سحرآمیز هر رابطه ای بین انسانها، رحمت و محبت الهی حضور دارد وگرنه آدمی نمی توانست با هیچ کس و چیزی در عالم مربوط شود. ولی مسئله اینست که آدمی فاقد علم رحمت و فاقد تقوای لازم جهت تحقق حقوق این علم است و لذا نور رحمت را در خود تبدیل به نار شهوت و سلطه و مالکیت می سازد و شیطانی آدمخوار می شود، و بدینگونه است که انسان خلاق تبدیل به دیوی نابودگر می شود.

۲۵۴- انسان وقتی بر حقیقت راستی و ناراستی های خود آگاه و بینا می شود از راستی و ناراستی امور فرا می رود و این فرا رفتن بسوی یگانگی هویت الهی انسان است. این خودآگاهی عرفانی اساس خلق جدید انسان است که آفرینشی الهی- انسانی است و لذا بسوی آفرینشی فوق خدا و انسان در حرکت است که در آن دست خدا و انسان یکی می شود و این آفرینشی بدیع و دگر است از انسانی الهی و خدائی انسانی! و خدا و بشریت هر دو مرید چنین کسی است که او را امام گویند که محل صلوة خدا و خلق است.

۲۵۵- آری یک انسان می تواند مظهر و آفریننده برتری از انسان و انسانیت برتر باشد و بدینگونه خدایش را به گونه ای دگر و برتر به عرفات برساند و خود عین الله اکبر باشد. وقتی که یک شاهزاده مسیحی در روم بقدرت عشق مسیحائی در دل خویش می تواند مهد ظهور قیامت آخرالزمان و لقاء الله برای عارفان تا پایان جهان باشد. منظور نرگس خاتون(ع) مادر امام دوازدهم(عج) ماست که بقدرت رویائی صادقه بطرزی افسانه ای از روم به حجاز می آید و در لباس یک کنیزک به همسری امام یازدهم درمی آید و مهد ظهور قائم آل محمد می شود. رویائی که به او نشان می دهد که وی کانون و محل حشر حضرت مسیح و حواریون او و رسول خاتم و یازده امام محمدی است. وقتی مسیح(ع) و محمد(ص) و همه قدیسان و امامان معصوم در وجود دختری که دارای عشق مسیحائی است جمع می آیند و او را از قصرهای امپراطوری روم به خرابه های تبعید و زندان سامرا می کشانند تا بجای ازدواج با یک امپراطور به ازدواج جوانی زندانی در سامرا درآید که مظهر تمام و کمال استضعاف و فقر و درد و رنج و شکنجه است.

۲۵۶- این رویاها نیستند که سرنوشت فردی را می سازنند بلکه اراده به حق جوئی و ابتغای وجه الهی و نهایتاً اراده به خلق برتر مولّد این رویاهای صادقه هستند بعنوان راهنمای این جستجو! و رویاهای نرگس خاتون از این جمله اند!

۲۵۷- رویاهای حیرت آور و متافیزیکی در زندگی همه انسانها حضور دارند ولی فقط اندکی هستند که پیام این رویاها را درمی یابند. یعنی آنانکه به جستجوی حق وجود خویشند و حقیقت را در خود جستجو می کنند و از حقیقت جز حقیقت نمی خواهند. آنانکه حقیقت را برای هوای نفس خود می خواهند تا آن را بخدمت اراده و قدرت درآورند نور پیام این رویاها را از دست می دهند و چه بسا این رویاها موجب گمراهیشان می شوند. یعنی قصد و نیّت اولیه در امر جستجوی حقیقت از خود این جستجو و از خود حقیقت مهمتر است. حقیقت در خدمت خود یا خود در خدمت حقیقت!؟ از اینجاست که مکتب اصالت معرفت روشنتر می شود. عشق به فهم و درک حقیقت وجود بعنوان هدف حق جوئی بشر تنها انگیزه و نیتی است که آدمی را به خلق جدید و برتری می رساند: عشق به کشف حقیقت و خدمت به آن تا سرحد فنای در حق! و این انگیزه و معنا در منظر اهالی علّیت امری جنونی می آید و اینست که اکثر مردمان انبیاء و عرفا را دیوانه و گاه سفیه می دانند زیرا از راه و روش زندگی خود هیچ نفع شخصی و دنیوی را جستجو نمی کنند. و بدترین سرنوشت ها را کسانی دارند که در اطراف حق جویان به جستجوی نفع شخصی و مادی خود هستند که امثال یهودا و ابن ملجم نمونه های تاریخی چنین عواقبی می باشند.

۲۵۸- در قرآن کریم حتّی واقعه کبرای معراج پیامبر اسلام هم به "رویا" تعبیر شده است. پس حقیقت چیزی بسیار فراتر و برتر از حتی معراج و لقاء الله است و آن واقعه خلق جدید و برتر انسان است آنگونه که شرحش نموده ایم.

۲۵۹- ممکن است بگوئید که این حرفها و حکمت ها در عصر حاکمیت ایدز و نفت و جنون و جنایت و ناامنی فزاینده و سلطه جهانی شیطان آریل به چکار می آید!؟ که در پاسخ باید گفت که اتفاقاً در چنین دورانی که امکان ادامه همان حیات جانوری روز به روز محالتر می شود و جهنم از همه سو هجوم آورده و دیگر جای هیچ عیشی هم نمانده است نیاز به این حکمت ها و خلق جدید مبرمتر و حیاتی تر و اجتناب ناپذیرتر می گردد و بشر مدرن بین نابودی و خلق جدید مخیّر مانده است و این یک توفیق اجباری برای بشر آخرالزمان می باشد: بودن یا نبودن! یعنی حیات و هستی دهری بشر جبراً به پایان رسیده است و جز برپائی خلق جدید خود راهی برای ادامه حیات ندارد! انسان یا باید دست بکار خلق جدید خود شود و یا تسلیم نابودی خود گردد!

۲۶۰- تشیع امامیه (و نه تشیع سیاسی یا تشیع رسمی حاکم در حوزه های دینی که نه با قرآن سروکاری دارند و نه با وجود زنده امام) تنها مذهب و مکتبی است که پیرو صدیق و جدیش را به امامت باطنی می رساند و بواسطه نور این امامت باطنی است که با امام زمان در جهان بیرون مربوط می شود و به حزبش ملحق می گردد و از یاران او محسوب

می شود. و این الحاق به قلمرو خلق جدید آخرالزمانی است که تنها راه نجات از نابودی و هلاکت حیات دهری می باشد که در تکنولوژی ساقط شده و به انواع فنون تجزیه گشته است.

۲۶۱- تشیع حقیقی از حُبّ علی(ع) آغاز می شود که حبّی براستی غیرقابل وصف و فوق علیتی و فراگیر و مستی زاست که همه ابعاد حیات فرد را شامل می شود. این حبّ بتدریج به عدالت طلبی میل می کند و در حیات فرد فعّال می گردد و او را در روابط اجتماعی و بخصوص خانوادگی و قومیش دچار انقلابات و اختلالات عظیمی می سازد و بدین طریق ارکان حیات تاریخی فرو می پاشد یا بطالتش اثبات می گردد و از اینجاست که فرد به عشق عرفانی و حق جوئی می گراید و سالک حقیقت علوی می شود و در طی طریق مراتب عرفان نفس به آیات و بیناتی در آفاق نائل شده و بتدریج مواجه با حقیقت محمدی می شود و تجلیاتی از وجه پروردگارش را دیدار می کند. و این آغاز خلق جدید است.

۲۶۲- حُبّ علی(ع) یک القای موروثی و تاریخی و کتابی نیست و بلکه این نوع عواطف آفت و انحرافاتش بیشتر از خیرات آن است. حُبّ علی(ع) حاصل نظر لطف خداوند بر قلوب مؤمنان صدیق و باتقواست که در امور دنیوی منافع غیر را بر خود ترجیح می دهند ولی در امور معنوی با هیچکس معامله نمی کنند و جانشان در عطش الحاق به حق مطلق می سوزد و این گوهره ابتغای وجه رب و لقای الهی است. حبّ علی(ع) بدون شوق لقای وجه ربّ و دیدار با امام زمان امری موهوم و موروثی است.

۲۶۳- حاملان حبّ علی(ع)، عاشقان صداقت و عدالت و محبت و معرفت هستند و هرکجا که ذکری از علی و اسمی از رسمش باشد منقلب و طوفانی می شوند هرچند که تا قبل از آن نامی از او نشنیده باشند. اینجانب این واقعیت را در سراسر جهان به تجربه آزموده ام در میان هندوان، سرخ پوستان و اروپائیان!

۲۶۴- حبّ علی بعنوان گوهرۀ خلق جدید همواره حامل اراده به انقلاب و تغییر کردن و کن فیکون نمودن سرنوشت خویش است. و اینست که مذهب شیعه در تاریخ، انقلابی ترین مذاهب جهان بوده است که در رأس آن عرفا قرار داشته اند که انقلابی ترین ارواح بشری هستند که حضورشان در فرهنگ بشری منقلب کننده است زیرا علی(ع) سلطان و بانی خلق جدید است و لذا اسم و ذکر علی، منقلب کننده ترین اسماء و اذکار است. و لذا دلی که تحت تأثیر این اسم و ذکر قرار نگیرد بی شک مرده است.

۲۶۵- کسی که در زندگیش به راه صداقت و عدالت میرود و به شوق معرفت برتر گام برمی دارد محال است که روز به روز به حقیقت و نور اسم و یاد علی مستمراً منقلب تر نگردد و علوی تر نشود. و این نخستین گامها در راه خلق جدید عرفانی است. علی اسم آفرینش الهی است و اسم ظهور الهیت! و این معنا در احادیث شیعی مذکور است که "علی" اسم آفرینش و ظهور پروردگار در آغاز و پایان جهان است که معطوف است به این آیه قرآنی: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن!

۲۶۶- و ما باعث و بانی مکتب و ایدئولوژی خلق جدید عرفانی به منطق قرآن و حدیث و عقل جهانی بشر در هزاره سوم میلادی در جهان هستیم و خود نخستین اسوه این خلق جدید در این دوران می باشیم! آفرینشی غیردهری، غیرنژادی، غیرتکنولوژیکی و غیرعلیتی! و این آفرینش جدید در نسل های بعدی بتدریج رخ خواهد نمود که همان ظهور ماست که سومین مرحله از ظهور حقیقت محمدی است. همانطور که نخستین فاز این ظهور در ائمه معصومین رخ نمود و دومین فازش هفت قرن بعد در گروهی از عارفان آشکار شد که آغازش با حلّاج بود و در ابن عربی و مولوی و روزبهان تبیین گشت. و هفتصدسال بعد یعنی در عصر ما مرحله سوم این ظهور آغاز گشته که ما بانی و اسوه آنیم. و امام مطلق همه این ظهورات خلق جدید همان علی مرتضی است که ظهور مطلق حقیقت محمدی می باشد.

۲۶۷- همچون صدر اسلام و قرن هفتم عنقریب مواجه با ظهور گروهی از عارفان برتری در جهان خواهیم بود که حاصل خلق جدید ما خواهند بود و مظاهر حق ما! اینان عارفان الله اکبری هستند که مظاهر کاملتر و برتر و بدیعتری از عارفان قرن هفتمی می باشند و به بیان دیگر به مثابه ظهور باطن امثال حلّاج و ابن عربی و مولوی و حافظ می باشند به مصداق این سخن مشهور شمس تبریزی که: ما حقیقت خود را بهر که بخواهیم می رسانیم حتی اگر هزارسال بعد از این باشد!

۲۶۸- اگر محمد(ص) مظهر رحمت خدا بر عالمیان است پس مظهر ذات پروردگار است که این ذات در علی رخ نموده و تا پایان جهان مرحله به مرحله بر هر خلقی و در هر عصری آشکار و ثابت می شود و عارفان مظاهر این ذات هستند و لذا جملگی مظاهر محمد- علی میباشند در ارادت عرفانی بین مراد و مرید.

۲۶۹- این رحمت الهی که از وجود محمد بر عالمیان تابیده کل بشریت را در آخرالزمان به امّت محمدی ملحق ساخته است. رحمتی که ذات خداست همان قدرت خلّاق الهی است که بشر آخرالزمان را به قدرت خلاق الهی رسانیده است. ولی کافران از این قدرت خلّاق الهی، دوزخ تکنولوژی را آفریده اند و منافقان هم از این خلاقیت موفق به آفرینش درک اسفل السافلین شده اند و مؤمنان هم موفق به آفرینش جنات نعیم گشته اند و عارفان هم رضوان را آفریده اند.

۲۷۰- "رحمت" عین وجود سرمدی پروردگار است با همه صفات اقتداری و خلاقه و بی نیازیش! ولی رازی دارد و آن از خود گذشتن است از برای دیگران! آنکه چنین وجودی را برای غیر خود بخواهد خود نیز لایقش می شود. این ذات وجود و رحمت است: ترجیح دادن دیگران برخود! و این عین ضدیت و نبرد بر علیه خود است که منطقش همان دیالکتیک تسبیحی است که همان منطق و علم رحمت است و درعین حال منطق و علم آفرینش است: خود را برای غیر خواستن! و عکس این منطق هم شقاوت و نابودگری است. اگر خداوند رحمت را بر خود نوشته است پس خداشناسی عین رحمت شناسی است و خودشناسی! پس هرکه خود را بشناسد رحمت را شناخته و هرکه رحمت را بشناسد خدای را شناخته است و این علم آفرینش است!

۲۷۱- عارف در جریان خودشناسی مواجه با دیالکتیک وجود و عدم می شود یعنی به آنی عدم خود را می بیند و وجود خداوند را! و در همان دم خود را موجود و خداوند را معدوم و مفقود می یابد. و این دو خلیفه یکدیگرند و این عین رحمت و رحمت شناسی و وجودشناسی است. چون به خود می نگرد عدم است چون بخدا می نگرد وجود است. یعنی خود و خدا همچون وجود و عدم دو روی واقعه معرفت نفس است که معلوم نیست چه کسی کدام است. این خلافت سحرآمیز قلمرو رحمت و ذات است و بود و نبود! این سحر خلاقه عرفان نفس است که جز عشاق پاک از امتحانش سرفراز نمی آیند این همان امتحان الهی در قلوب مؤمنان است که آیا لایق مقام امامت هستند یا نه! امامتی که همان امانت و محبت است. که آیا از پس تسبیح ذات حق تا به آخر برمی آیند و یا اینکه آنرا برای خود تنفیس می کنند و می گویند: من خدایم! و اما کسانی که از پس این امتحان تسبیح برآمدند آنگاه امر می شوند تا بگویند که: الهی جز من نیست. (آیه ۲ سوره نمل) این امتحان نهائی امامت و امانت الهی است و آستانه خلق جدید!

۲۷۲- عارفان حلول و تجسد و تناسخ امام نیستند بلکه ظهور امام و عین او هستند همانطورکه رسول خاتم درباره علی مرتضی می فرماید که: علی ظهور نور باطن من و پوست و گوشت و خون من است! همانطور که خود امام هم تجسد و حلول خدا نیست بلکه عین اوست ظهور خود اوست و جمال رحمت او که ذات اوست. درک و باور این حقیقت کل حکمت و معرفت امامیه است. همانطورکه خود خداوند در کتابش می فرماید: مسئله اینست که اصلاً دیدار با پروردگارشان را باور ندارند لذا آیات الهی در آفاق و انفس را هم تبدیل و تحریف و انکار می کنند تا اقرار نکنند که: او حق است! فصلت۵۴-۵۳-

۲۷۳- ولی سوال و چون و چرای فلسفی اهالی علیت اینست که: چگونه مخلوق از خود فنا شده و عین خالق می شود! اینان از درک آفرینش کن فیکونی پروردگار عاجزند و اصلاً آفرینش کن فیکونی را توجیه و تحریف و تبدیل به تکامل دهری می کنند و لذا همه فلاسفه دهری هستند و دهرپرست! از افلاطون و ارسطو تا فارابی و ابن رشد و بوعلی و ملاصدرا و حتی سهروردی که تا به آخر از ظلمت فلسفه مشاء رهائی ندارد و آنرا مقدمه ای واجب بر خداشناسی می داند.

۲۷۴- از منظر حکمت امامیه و امام شناسی ناباوری به هر امر محالی عین کفر و انکار امامت است و این عین تعریف امام علی(ع) از ایمان و امامت است در خطبه های نورانیه و بیان! زیرا علی(ع) پس از ایراد خطبه و دعوی خلق جدید می فرماید که هر که بر این امر کافر باشد بر من مرتد است و هرکه برمن مرتد باشد بر خدا مرتد است.

۲۷۵- پس در حکمت و مذهب امامیه هیچ امرمحالی نیست و فقط محال امری محال است. و این کاملترین معنای رحمت مطلقه خدا بر بشر است در دین محمد و ولایت علی(ع)!

۲۷۶- آدم(ع) خلیفه مطلق و کامله خداوند بود که مرحله به مرحله در نوح و ابراهیم و موسی و سلیمان و مسیح نزول اجلاس نمود و در محمد جامع و کامل همه کلمات و اسمای الهی گردید و در علی به عرصه ظهور رسید. و اینکه محمد(ص)، علی را ظهور نور باطن خود خوانده بی آنکه او را نبی بنامد از عظمت این ظهور است نه کاهش آن! زیرا انبیای الهی کانون نزول حکمت اسماء الله بودند که این حکمت در محمد(ص) جمع و کامل شد و در علی خلاق گردید و به ظهور رسید. و هیچکس در باب حکمت اسمائی وجود انبیای الهی همچون ابن عربی به تمام و کمال سخن نگفته است و لذا بایستی او را پیامبر همه پیامبران الهی خواند. ولی ابن عربی تا آنجا که می دانیم از قدرت کن فیکونی خلاقه امام و امامت و از خلق جدید در نزد امامان سخن نگفت.

۲۷۷- انبیاء حکمت را بیان کردند ولی امامان حکمت را عیان کردند و این حکمت خلاق است که مهدش امامت است.

۲۷۸- و البته برخی از انبیاء که به امامت رسیدند نیز به درجه ای از حکمت خلاق هم رسیدند که بصورت معجزات بروز می کرد مثل نوح(ع) و ابراهیم(ع) و موسی(ع) و عیسی(ع)! پس معجزه امامان تماماً از علم و حکمت آنهاست و این همان آفرینش کن فیکونی است.

۲۷۹- ارزش دهر و حیات و هستی و ارزشهای دهری در اینست که آدمی از طریق تفکر و تحقیق در آن به حق آفرینش کن فیکونی برسد همانطور که از طریق عدم شناسی به حق وجود نائل آید. و چنین مکاشفه و آفرینشی جز از طریق معرفت نفس ممکن نمی شود. همانطور که از طریق تجربه خودی ارزشها می توان به واژگونی آنها و به بی خودی خود رسید.

۲۸۰- خود فلسفه یونانی که اساس همه فلسفه هاست در قرن بیستم چون به اصل خود یعنی وجود روی نمود در فلسفه اگزیستانسیالیزم به پوچی همه ارزشها رسید و نیهیلیزم ترمینال همه ارزشهای فلسفی غرب گردید. و عجب است که مصرف کنندگان و مونتاژکاران این فلسفه در جهان اسلام هنوز هم اسیر مفاهیم فلسفه یونانی در الفاظ عربی هستند و آنرا فلسفه اسلامی می پندارند. شاه استعفا داده نوکرانش استعفا نمی دهند و چه بسا قصد شاهی دارند! این سلطنت اگر هم برای فلاسفه اسلامی مقدور آید بدون دست کشیدن صادقانه از دامن پاک حکمت اسلامی مقدور نمی آید. شرک و نفاق هرگز به سلطنت نمی رساند! اگر هم بنی امیه و بنی عباس به سلطنت رسیدند در نزد خود و در خلوت با خودشان کافرانی بی ریا بودند و اسلامیت را فقط بر بالای منبر نمایش می دادند.

۲۸۱- کبر و غرور و استکبار برجسته ترین صفت بشر در میان موجودات عالم است چرا که حامل روح الهی است و این اوست که متکبّر و کبیر و اکبر است. ولی آدمی را این حق نداده که متکبّر و برترین طلب باشد و دماغ مستکبرین را بخاک می مالد. چرا که انسان ذاتاً کبیر و اکبر است و نیازی به استکبار ندارد و استکبارش از حماقت و غفلت است و به ظلم می انجامد و تباهی و نابودگری! انسان چون بخود بنگرد می بیند که هرچه در زمین و آسمانها در اوست و از اوست و برای اوست پس چرا باید سروری و تکبر ورزد در حالیکه مطلق است و کبیر و لامتناهی! پس تکبر و استکبار آدمی حاصل احساس حقارت است و حقارتش از حماقت و خودنشناسی است. زیرا آدمی مسجود ملائک و سلطان زمین و آسمانهاست و کل جهان مسخّر وجود انسان است.

۲۸۲- انسان جاهل و غافل از کبریائی ذات خویشتن در قبال چنین احساسی که اصلاً آنرا فهم نمی کند و حقش را نمی یابد احساس حقارت و نابودی می کند و به جبران آن مستکبر می شود که تلاش مذبوحانه و فنی و جابرانه و ریائی جهت اثبات کبریائی خود در جهان بیرون است. کسی که در احساس ناخودآگاه خود بزرگ است ولی این بزرگی را در اراده و صفات و اعمال خود نمی یابد مستکبر می شود. پس استکبار که سرچشمه همه مظالم و مفاسد بشر است معلول ناخودآگاهی عرفانی است. و خودآگاهی عرفانی غیر از فلسفه و عرفان کلامی و شعر و سخنان قصار است. و اتفاقاً این نوع اطلاعات و اخبار عرفانی بدون معرفت نفس عملی دو صدچندان موجب استکبار نفس می شود و گاه فرد را مالیخولیائی می سازد و در توهماتش گم می شود که گرایشات عرفانی عصرما عموماً از این جنس است.

۲۸۳- آدمی باطناً و ذاتاً هست و حیات سرمدی و کبریائی دارد ولی در حیات بیرونی مظاهری جز نیستی و حقارت و فلاکت خود را نمی یابد. این فاصله و خلاء و تضاد بین ظاهر و باطن را عرفان نفس جبران می کند و هرکه ظاهرش عین باطنش شد یگانه و موحد و صادق شده است و از استکبار و ستم و دروغ بی نیاز گشته است. و در غیر اینصورت

آدمی برای جبران این تضاد مرگبار میل به جهانخواری و آدمخواری می یابد تحت عنوان عشق و علم و تکنولوژی و سیاست و اقتصاد وو...! و گاه شریعت وسیله این آدمخواری و جهانخواری می شود شریعت فاقد عرفان و حکمت عملی!

۲۸۴- کل سیر و سلوک عرفانی و تکامل روحانی بشر حرکت از این ظاهر عدمی بسوی باطن وجودی است از ظاهری دنیوی تا باطن اخروی! از بشریت تا الهیت! این حقیقت و میزان باور به آن سرآغاز چنین حرکت عظیمی است. و آشکارا درک می کنیم که چنین باوری عین باور به رحمت مطلقه خداوند در حق بشر است. اینست که تفکر در احوال و اعمال و ماهیت خود را برترین عبادات و مشمول عالیترین رحمت الهی دانسته اند رسول خاتم(ص) و علی مرتضی(ع)! پس بایستی فقط سالکان عرفانی را مشمول رحمت خدا و مؤمن به ارحم الراحمینی او دانست و اصلاً اهل ایمان خواند زیرا ایمان بخدا جز از باور به رحمت مطلقه اش با انسان برنمی خیزد. پس مؤمنان حقیقی جز عارفان نیستند و عارفان شیعه کاملترین مؤمنانند و اصلاً مذهب شیعه مذهب ارحم الراحمینی است. و این مستلزم باور به امامی حیّ بعنوان اسوه این رحمت مطلقه است و اینست که انسان بی امام را بی ایمان خوانده است رسول خاتم(ص)! در اینجا با کاملترین و فطری ترین حجت عقلانی، حقانیت مذهب شیعه بعنوان تنها مذهب زنده و رحمانی انسان آخرالزمان به اثبات رسید که همان مذهب عرفان نفس است و تنها مذهب ایمانی و عقلانی بشر! و زندگانی و مجموعه آثار خود ما به تنهائی حجت لازم و کافی برای حقانیت این ادعا در عصر جدید است.

۲۸۵- هیچ معنا و امری فطری تر و وجدان پسندتر از رحمت نیست. پس مذهب امامیه، ظهور تمام و کمال دین فطرت در آخرالزمان است و لذا تنها دین جهانی بشر برای نجاتش از هلاکت و شقاوت است.

۲۸۶- و چه کسی شقی تر از آنکه با رحمت مطلقه خداوند در حق بشر، عداوت و انکار ورزد! اینست که دشمنان این مذهب در رأس اشقیای روی زمین قرار داشته اند از آغاز تاکنون و پایان جهان! و پر واضح است که چنین شقاوتی برخاسته از غایت حماقت است. و اینست معنای آن کلام مشهور امام حسین(ع) که فرمود: خدایا تو را شکر که دشمنان ما را از احمق ترین مردمان قرار داده ای! زیرا چه حماقتی برتر از عداوت با رحمت! و اصلاً میزان علم جز رحمت نیست. از غیر علمی و بلکه ضد علمی بودن این تمدن تکنولوژیستی همین بس که شقی و بیرحم است با انسان و عالم حیات!

۲۸۷- ذات آدمی جز خدا نیست و همانطور که علی(ع) فرموده، خدا همان خود خودِ انسان است . و او خود در کتابش فرموده که رحمت را بر خود نوشته است. پس هرکه روی به ذات خود کند روی به رحمت نموده است. و لذا مذهب امامیه به عنوان مذهب عرفان نفس همان مذهب رحمت است و این مغز دین اسلام محمدی است که رحمت بر عالمیان است. و اینست که راه عرفان نفس راه حصول به حقیقت محمدی می باشد که رحمت مطلقه خداست.

۲۸۸- و اما عالمگیر بودن رحمت محمدی در قرآن کریم از بابت اینست که معرفت نفس یک راه و روش جهانی و انسانی و همگانی و امّی است که هیچ پیش شرط مادی و فنی و علمی و اقتصادی نمی طلبد جز طلب رحمت مطلقه خداوند! نه فلسفه می خواهد نه علوم و فنون می خواهد نه قدرت اقتصادی و ادبی و هنری می خواهد نه آموزش زبان عربی و عبری و سانسکریت می خواهد و نه تکنولوژی آداب هزاران لای شریعت ها را! و نه شرط سنّی و جنسی و نژادی و طبقاتی می طلبد وو نه....! فقط رحمت طلبی می خواهد که آنهم طلبی فطری و ذاتی است و در هر موجود زنده ای حاضر و نقد است بشرط آنکه زنده باشد و مرده ای جنبان نباشد! ولی دریغ از انسان زنده! و هیهات از انسانهائی که دشمن قسم خورده رحمت هستند در تسخیر شیطان آریل و تکنولوژی!

۲۸۹- و ما احیاگر و بانی دین رحمت مطلقه خداوند بر مردمانیم در عصر حاکمیت جهانی شقاوت و حماقت و ستم پرستی! حماقتی بنام علم و شقاوتی بنام تکنولوژی و ستمی بنام برابری! و ما این پرستش های شیطانی حاکم بر جهان مدرن را رسوا ساخته ایم.

۲۹۰- ایمان عرفانی به رحمت مطلقه خداوند در حق انسان بعنوان خلیفه مطلق خداوند که خداوند از وجودش افزونی و برتری می یابد و الله اکبر می شود و این الله اکبر عین انسان می آید. اینست تنها ایمانی که انسان هلاک شده آخرالزمانی را از نابودی نجات می بخشد. و ما باعث و بانی و اسوهٔ چنین ایمانی هستیم! ایمان و عرفانی که بر این

باور است که خداوند، انسان را از خودش برتر خواسته است. رحمت مطلقه و ارحم الراحمینی خداوند بجز این معنائی ندارد و به کمتر از این قابل قبول نیست. خود بنده زمانی به این حقیقت و رحمت مطلقه خداوند در خود رسیدم که در غایت هلاکت همه جانبه قرار داشتم در شرایطی که نابودی تنها آرزوی من بود! در حقیقت من نابودی را به تمام و کمال درک و احساس و آرزو نمودم و در خود یافتم و از این جایگاه بود که رحمت مطلقه خدا را درک و کشف نمودم و طلب کردم. باید درک کرد که این نابودی مورد بحث و تجربه من مطلقاً ربطی به عدمیت ندارد بلکه احساس و موقعیتی که هر دم نابود شدن را تجربه می کند بی آنکه نابود شود و این نابود شدن جاودانه است و نه نابودن جاودانه! و در چنین وضعیتی بود که ذاتش را در خود یافتم و آن رحمت مطلقه او بود! در حقیقت وقتی انسان می بیند که زیر اینهمه بار نابود می شود و هنوز هست خود را مشمول رحمتی مطلق می یابد که در ذاتش از وی حراست می کند. بسیار بعید است که آدمی بغیر از این تجربه های نابودکننده و بی پایان موفق به کشف رحمت مطلق خداوند در خود گردد مگر اینکه معصوم باشد. هرچند که زندگانی معصومین نیز بمراتب هولناکتر و نابودکننده تر بوده است بخصوص امامان آخر که در دوران حاکمیت بنی عباس می زیستند. شکنجه های جسمی و روحی که امام موسی کاظم(ع) متحمل گردید از تصوّر و توصیف خارج است. زندگانی بغایت ذلّت باری که امام حسن عسگری(ع) تحمل نمود نیز قابل توصیف نیست و نیز همسرش نرگس خاتون که روزی شاهزاده رومی بود که هر روزه بواسطه سربازان عباسی معاینه می شد تا بچه اش را به محض تولد بکشند. شناخت امامان(ع) حتی از وجه حیات ظاهریشان نیز جز رحمت مطلقه حاکم بر وجودشان را آشکار نمی سازد. اینان که بودند که حتی شکنجه گران و قاتلان خود را شفاعت و هدایت می کردند و بخش عمده ای از احادیث معصوم بواسطه مأموران شکنجه زندان در تاریخ باقی مانده است. مأمورینی که تحت الشعاع رحمت مطلقه امام، زنده می شدند و ایمان می آوردند و در تقیه باقی می ماندند تا کلام امام را به پیروان خود برسانند. احادیثی که از ائمه معصوم به ما رسیده از دریای خون و شکنجه گذشته است. پس همه عارفان شهدای رحمت مطلقه پروردگارند به رهبری معصومین! در آنچه که گفتیم تا توانی بمان و تأمل کن که این سرالاسرار مذهب امامیه است. و بیهوده نیست که مذهب شیعه در سطح مردمیش سراسر مذهب عزا و ماتم است.

۲۹۱- پس دریافتیم که چگونه امامان مظاهر ارحم الراحمینی خداوند بر خلق هستند و حتی قاتلان و شکنجه گران خود را هم شفاعت می کنند. و بدینگونه مظاهر خلق جدید هستند و خداوند آنان را بر خودش ترجیح می دهد و به آنان امکان خلق جدید انسان می بخشد! این یکی از واضح ترین نمونه یاری متقابل انسان و خداوند است.

۲۹۲- هرکسی به شیوه ای بر هلاکتها و فلاکتها و دردها و حقارتها و شقاوتهای خود فائق می آید گروهی به یاری عیاشی، گروهی به یاری مسکرات و مخدرات، گروهی به یاری اشتغالات، گروهی به یاری آموزش و اطلاعات، گروهی به یاری هنرها، گروهی به یاری ماجراجوئیها، گروهی به یاری انتقامجوئی و تحقیر دیگران، گروهی به یاری قدرت و سلطه جوئی، گروهی به یاری عبادات، گروهی به یاری خیرات و صدقات وو... ولی اندکی روی بسوی رحمت مطلق خداوند می کنند و از او الهیتش را طلب می کنند و به مقامی برتر از الهیت حق می رسند و از اهالی الله اکبر می شوند که اینان پیروان مذهب امامیه هستند که عارفان از این جماعت می باشند و پیشقراولان و پیام آوران و مبلغان این مذهب هستند.

۲۹۳- و اما به لحاظ عقلانی و عرفانی چگونه بلا و محنت کشی برای بیداری و هدایت خلق و آن هم از برای شقی ترین مردمان موجب هدایت عارف بسوی ذات رحمانیش می شود و رحمت مطلقه رخ می نماید؟ وقتی در جهان بیرون جز شقاوت و عداوت و تهمت و دسیسه نمی یابی آنهم از جانب کسانی که جان خود را برای بیداری و هدایتشان فدا می کنی و حتی نزدیکترین و عزیزترین کسانت با تو پیدا و پنهان در انکار و عداوت هستند جز پناه جستن به خدای ذات خویشتن راه و چاهی نمی ماند و جز رحمت مطلقش علاجی نخواهد بود. و این الحاق به ذات احدی او در خویشتن بناگاه در آفاق متجلی می شود و دیدار رخ می نماید. واقعیت اینست که بلایا و مصائب و تنهائی در بیرون موجب راندن روح انسان به درونش می شود که اگر این درون گرائی بهمراه ایمان و معرفت و حکمت و تسبیح باشد تا ذات احدی و قلب نفس واحده هدایت می شود و انسان در خود می نشیند و مقیم ذات می گردد و قائم به ذات می شود و از ذات خود ظهور می کند و این ظهور که بهمراه لقاء الله است قلمرو خلق جدید انسان است که بقای بالله می باشد که مظهری از بقیة الله است.

۲۹۴- جز انسان معصوم که خودبخود قائم به ذات و مقیم در ذات و یگانه و صدیق است و برای در خود نشستن و موحد ماندن نیازی به بلا و محنت و تنهائی جبری در بیرون ندارد مابقی انسانها چنین نیستند. با اینهمه در ادعیه ائمه

معصوم[ع] شاهدیم که چگونه از خداوند بلا طلب می کنند تا لحظه ای از وی غافل نباشند. برخی معتقدند که این ادعیه را امامان فقط برای شیعیان گفته اند و شامل حال خودشان نمی شود. ولی نگاهی به تاریخ امامت و وصایت امام نشان می دهد که چه بسا امام و امام زاده ای هم می تواند از این مقام عصمت خلع گردد همچون مسئله اسماعیل[ع] که یکی از معماهای تاریخ امامت است و موجب پیدایش شیعه اسماعیلیه گشته است. همانطور که خداوند در قرآن کریم خطاب به رسولش می فرماید که اگر بخواهد نبوت و وحی را از وی بازمی ستاند و او را به وضع سابق بازمیگرداند و این در حالی است که می دانیم انبیای الهی دارای مقام عصمت هستند بخصوص انبیای صاحب کتاب و رسالت. و عصمت در لغت بمعنای نگهداری و حراست و خود- داری ذاتی است که عین مقام "خود" بودن است در حالیکه بقیه مردم بی خود هستند و این بی خودی اساس ارتکابشان به شرک و معصیت است. و خود بودن عین ذات بودن و قائم به ذات بودن است که این مقام انسان الهی است که معصومین این مقام را بطور فطری و مادرزادی دارند و سائر عرفا بایستی به این مقام برسند و لذا کمالشان امام است و امام اسوه این کمال می باشد. و انسان شیعه باید در چنین سمت و سوئی حرکت کند که سمت وجه الله است.

۲۹۵- بدین ترتیب می توان گفت آن راه و روشی را که یک سالک جهت حصول عصمت ذات و یگانگی وجود طی می کند غیر از آن راه و روش حیات معنوی امامان است زیرا امامان معصوم مادرزادی دارای این مقام وجودی هستند. یعنی آنچه را که یک عارف در کمالش حاصل می کند امام از آغاز داراست. و از این منظر است که همه امامان یکی هستند یعنی علوی و از علیین می باشند و لذا انسان کامل هم بر این قلمرو وارد می شود.

۲۹۶- ولی مسئله اینست که مقام عصمت ذات و یگانگی وجود و هویت خودی در حیات دنیا جهت اثبات و ظهور حقانیت این مقام نیازمند بلایا و مصائب و سختی هائی نابودکننده است. در شرایط نابودی است که وجود سرمدی رخ می نماید و به اثبات عقلی می رسد. این سرّ بلاجوئی امامان و اولیای آنهاست تا حق وجود را برای مردمان آشکار سازند. "ما نشانه های خود را در آفاق و انفس بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است." قرآن کریم.

۲۹۷- پس امام، امام وجود است که وجودش آشکار کننده حق وجود است و نور وجودش ذات سرمدی پروردگار را از انسان بر خلایق می تاباند و آنان را بسوی این ذات رهنمون می کند. و این برترین رحمت ممکنه است زیرا نور حیات جاوید و خلاق خداوند از وجود امامان رخ می دهد و طالبان را در همین دنیا به چنین مقام ذاتی می رساند. آیا رحمت و خدمتی برتر از این ممکن است؟

۲۹۸- وقتی انسانی بخواهد حقی را اثبات کند در حین و در عین اثبات آن حق از آن حق فرا می رود و بدینگونه بنظر می رسد که اثبات هر حقیقتی منجر به نفی آن حقیقت می شود در جهت پیدایش حقی برتر که سربرآورده از حق ماقبل خویش است. مثلاً انیشتن تلاش کرد که تا نظریه جاذبه عمومی نیوتون را بهتر درک و اثبات کند که این تلاش منجر به پیدایش نظریه نسبیت شد که در عین اثبات برتری از حق نظریه جاذبه عمومی نیوتون موجب ابطان آن نیز گردید. نسبت امام و امامت به نبی و نبوت بی شباهت به این مثال نیست.

۲۹۹- انیشتن ثابت کرد که زمان برای هر موجودی در جهان هستی مختص خود آن موجود است برای برخی سریعتر و برای برخی کندتر است. این مسئله درباره انسان بمراتب پیچیده تر است زیرا انسان دارای روح الساعه و سرمدی است. انبیاء انسانهای تاریخی هستند ولی امامان انسانهائی سرمدی و الساعه می باشند که در عین حال انبیاء را با خود دارا هستند ولی از آنها فراتر رفته اند و آنها را هم سرمدی ساخته اند.

۳۰۰- انیشتن با اثبات وجود فضای منحنی ثابت کرد که هر ذره و کره و شئی با موجودیتش در فضا به گونه ای آنرا سوراخ می کند و این سوراخ تبدیل به دامی می شود که سائر موجودات بر مدارش می چرخند و بتدریج به آن ملحق می شوند. بدین ترتیب فضای لامتناهی مثل آبکش است و هر چیزی در این فضای سوراخ سوراخ به عدم خود ملحق است و این عدمیت موجب وجود هر چیزی شده است. هر چیزی که بزرگتر باشد عدمیتش شدیدتر است و قدرت جاذبه و عدم سازیش هم بهمان شدت است. البته این معنا دیگر از خود من است و نه انیشتن! نظریه انیشتن یک نظریه اساساً عرفانی و متافیزیکی است و مفاهیم عرفانی و متافیزیکی حاصل از آن بسیار بیشتر و برتر از مفاهیم فیزیکی و نجومی آن است. همانطور که انیشتن نظریه نسبیت را بواسطه پژوهشهای علیتی- علمی- محاسباتی بدست نیاورد بلکه بصورت

الهام دریافت نمود و سپس به بیان ریاضیاتی آن پرداخت که بیانی ناکارآمد و غیرفنی است و تا به امروز هیچ کاربری تکنولوژیکی نداشته است.

۳۰۱- زمان یعنی زمان حرکت از نقطه ای به نقطه دیگر! پس وقتی دیگر حرکتی نباشد و چیزی به مقصود نهائی خود رسیده باشد و هستی اش کامل گشته باشد فاقد زمان است. و این وضع انسان کامل است که در زمان نیست همانطورکه در مکان نیست زیرا ملحق به ذات شده است که نه در مکان است و نه در زمان! و لذا اراده و صفات و افعال و خلاقیتهای انسان کامل بی نیاز از مکان و زمان و امکانات و واسطه و اسباب و علیّت است. و این درسی است که امامان و عارفانشان به مردم می دهند و مردم را به چنین مقامی از وجود دعوت می کنند و برای این عشق عرفانی خود تن به هر بلا و مصیبت و محنتی می دهند زیرا مردمان، وجود را فقط در شرایط فنا درک می کنند همانطورکه زندگی را در شرایط مرگبار! و اگر فکر کنیم که امامان و عارفان کامل هیچ رنج و عذابی نمی کشند پنداری احمقانه است همانطور که در قرآن کریم مکرراً خداوند به رسولش که سرور انبیاء و صاحب نور مطلق امامت است می فرماید که بگو من هم بشری مثل شما هستم که فقط بمن وحی می شود! بشر در هر مقامی که باشد تا زمانیکه در کالبد تن زیست می کند همه محدودیتها و رنجهای جسمانی از قبیل گرسنگی و ضعف و بیماری و مرگ را تجربه می کند. این حدیث قدسی دال بر همین حقیقت است که: گرسنه بودم غذایم ندادی بیمار بودم به عیادتم نیامدی! این خدا در تن امام است که گرسنگی و رنج و بیماری را احساس می کند زیرا با انسان یگانه شده است. این از مقام امامان نه تنها نمی کاهد که می افزاید. و از احدیت صمدی خداوند نیز نه تنها نمی کاهد که می افزاید و در هر دو وجه انسانی و الهی، رحمت مطلقه است که سخن می گوید.

۳۰۲- رسول خاتم(ص) در حدیثی می فرماید که رنجی که او کشیده و بلایا و مصائب و شقاوتی که از مردمان متحمل گشته از همه پیامبران سلف بیشتر است. و با اینحال تنها پیامبری است که امت خود را لعن و نفرین نکرده است (به استثنای حضرت مسیح(ع)). پس رحمت خدا از رسول خاتمش بطور مطلق رخ نموده است و این معنای دیگری از خاتمیت به مفهوم کمال است و نه پایان نزول وحی! زیرا همه امامان و اولیاء و مؤمنان امت محمدی محل نزول وحی هستند ولی وحی محمدی که رسولش نه جبرئیل که خود محمد(ص) است. و محمد مقیم قلوب مخلصین امت است و لذا وحی آخرالزمانی وحی باطنی و عرفانی و از درون است و اهالی معرفت نفس به آن می رسند: زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می شوند. رسول خاتم(ص).

۳۰۳- ممکن است بپرسید اگر انسان کامل اسیر در مکان و زمان نیست پس چرا متحمل رنجهای جسمی و روانی می شود که ویژه محدودیت در مکان و زمان است. باید دانست که امام و انسان کامل می تواند هرگاه که بخواهد از چشم و حواس همگان خارج شود و یا با هرکسی که بخواهد ارتباط داشته باشد که واقعه غیبت های امام زمان از این نوع می باشد. پس درمیان مردم بودن و با مردمان ارتباط داشتن برای عارفان عرصه غیبت امام زمان، بمعنای رحمت مطلقه آنهاست و می دانیم که عارفان عرصه غیبت محل ظهور امام زمان هستند: ما معنای خدا هستیم و ظهور این معنا در شما شیعیان(عارفان شیعه). امام باقر(ع).

۳۰۴- پس یک عارف بایستی در عشق فزاینده ای نسبت به امامش زندگی کند تا محل ظهور حق او باشد و بهمراه آن بلایا و مصائب و محنت ها و رنجهای وارده از مردمان را هم بجان بپذیرد و در واقع سپر بلای امامش باشد! این همان بلی گفتن به بلای خداست و یاری متقابل بین انسان و خدا! و اگر بهمراه عشق به خدا و امام، عشق به مردمان هم نباشد این یاری متقابل ممکن نمی شود! پس عارفان محل ظهور رحمت مطلقه امام برای مردم می باشند تا ظهور جهانی و قهار امام زمان! زیرا ظهور جهانی امام زمان، ظهور قهار اوست. پس غیبت امام زمان عرصه ظهور رحمت مطلقه امام است از وجود عارفان!

۳۰۵- تا قبل از ظهور جهانی و قهار امام زمان که همه پرده ها به کنار می رود و شقاوت و ظلم و ظلمت به تیغ قهرش از میان برداشته می شود و جمال اسرار آشکار می آید، خلق جدید عرفانی تماماً متمرکز در وجود خود عارفان و مریدان حقه آنهاست. پس عارفان عرصه غیبت نخستین خلق های جدید الهی هستند که شناخت وجودشان به مثابه ورود به کارگاه خلق جدید است که قلمرو خلاقه رحمت مطلقه خداوند می باشد.

۳۰۶-علم و آفرینش الهی بسیار ساده تر از تصوّرات علمی- فنی بشر است. علم و آفرینش الهی تماماً از رحمت و محبت اوست و برخلاف علوم و آفرینش صنعتی بشر نیازمند هیچ فن و فرمولی نیست. بشر با دریائی از علوم و فنون حیرت آور و یا دریائی از فرمولها و محاسبات بغایت دقیق و پیچیده و کارگاههای مهیب خود تا به امروز حتی قادر به پدیدآوردن یک برگ درخت یا یک شاخک پشه نبوده است. همه چیزهائی که بشر پدید آورده ضد حیات و هستی انسان بوده اند و ضد حیات جانوری بر روی زمین! پس آنانکه در قلمرو حکمت و علوم عرفانی هم به جستجوی فوت و فن و فرمولهائی هستند به اسم ذکر و اسرار و اسم اعظم و طلسم و امثالهم، از حکمت الهی و عرفان خلاق کمترین سهمی ندارند و همچون دزدانی هستند که به کاهدان زده اند و دیوانگانی که حتی عقل جانوری خود را هم گم کرده اند و بالاخره به امر الهی به دام اجنه و شیاطین می افتند و هلاک می گردند.

۳۰۷- پیچیدگی و بغرنج بودن مفاهیم، مختص علوم بغی و افکار شقی است. خلاقیت از جنس امّیت، رحمت، سادگی و صفای کودکانه است. محاسبات اتمی و نجومی و لگاریتمی و ژنتیکی و کوانتومی از عقول شیطانی است که انسان را از درک و لیاقت دریافت نعمات الهی در عالم محروم می سازد: هرگز از طریق محاسبه و اعداد به نعمات الهی دست نخواهید یافت. قرآن کریم- و سلطان و قلب اجرائی همه علوم مدرن بشری ریاضیات و اعداد است.

۳۰۸- پس به یقین باید دانست که هرچیزی که انسان را در دین و حکمت و عرفان عملی بسوی امور عددی و شمارشی سوق می دهد شیطانی و هلاک کننده است.

۳۰۹- انسان کامل انسانی منزه از هر عدد و شمارشی است نه به تقلید و بازی بلکه به حقیقت نفس! چه شمارش ساعات و روزها و هفته ها و ماهها و سالها و چه شمارش پولی و اقتصادی و چه شمارش پزشکی همچون رقم فشارخون و قند و اوره و کلسترول و امثالهم و چه ارقام علمی و فنی و آماری!

۳۱۰- آیا کسی که علاج گرفتاری، بیماری و عذابی را فقط مشروط به اسباب و علل و امکانات خاصی می داند که معمولاً هم دستیابی به آن سخت یا ناممکن می آید انسان بی رحم و شقی و ظالمی نیست؟ این همان انسان مدرن عددی و تکنولوژیستی است که در شقاوت غرق شده و بلکه به آن افتخار می کند. تمدنی که حتی خیرات و رحمات خودش را نیز از آن ثروتمندان و دزدان نموده است. و این مصداق کامل شقاوت و قساوت قلب است و ظلم همه جانبه. این انسان علیتی است و معلول پرست و علیل. انسان ضد رحمت! انسان بغی!

۳۱۱- دو نوع نگاه و ادراک نسبت به جهان و خلق قدیم وجود دارد: نگاه رحمانی و نگاه رجمانی! انسانی که جهان هستی را سراسر رحمت خدا نسبت به خودش می یابد که چنین انسانی به رحمت برتری دست می یابد که همان خلق جدید است که اجر شکر نسبت به خلق قدیم است و این نگاهی است که انبیای الهی برای بشریت به ارمغان آوردند و اولیاء و عرفا هم براساس این نگاه و ادراک به رحمت مطلقه اش نائل آمدند که جنّات نعیم و رضوان الهی است. ولی اکثر مردمان به رهبری اولیای کفرشان که فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی و فنی هستند به انکار و کفران جهان برآمدند و آن را رجم کردند و لذا خود رجم شدند و به پیروی از شیطان دست بکار خلق جدیدی شدند که جهان صنعت و مدرنیزم است که در عداوت آشکار نسبت به این جهان است و جهان را به فساد می کشند.

۳۱۲- رحمت خدا در آفرینش جهان لامتناهی برای انسان یا مشکور و محبوب واقع می شود به نور علم و معرفت و در اینصورت رحمت تبدیل به نعمت شده و انسان را بسوی خالقش هدایت می کند و به دیدارش نائل می آید و از این دیدار موفق به خلق جدید و برتری می شود. و یا این رحمت به محاسبه و شمارش و مقایسه و تشبیه درمی آید و انسان را دچار بخل و احساس قحطی و میل به زیاده خواهی و استکبار می کند و بدینگونه رحمت را از دست داده و به جدال و انکار جهان برمی آید و آنرا تبدیل می سازد تا به گمان خودش آنرا افزون سازد و این آغاز ریاست و آتش و پیدایش دوزخ صنعت و تورم و استکبار!

۳۱۳- پس بدان که علم رحمت و رحمت شناسی اساس هدایت انسان بسوی لقاء الله است و چنین علمی جز در وادی معرفت نفس حاصل نمی آید که علم خلق جدید و برتر است که قلمرو ظهور رحمت مطلقه خداست. معرفت نفس علم ارحم الراحمینی است. و رحمت تا مطلق و بی قید و شرط نباشد رحمت نیست بلکه حساب و معامله است. رحمت ذاتاً بی حساب و مطلق و بی پایان است. پس رحمت را جز در مطلقیتش و در بی حساب بودنش نمی توان شناخت. پس رحمت

شناسی عین مطلق شناسی است و مطلق جز خدا نیست و خدا را جز در معرفت نفس نتوان شناخت و خدائی که در غیر خود شناخته شود خدای کافران است زیرا خود در کتابش می فرماید که کافران خداوند را در جائی دور می خوانند. و نزدیکترین حدّ خواندن و شناختن خدا در خود است. و این دلیلی تماماً عقلی- قرآنی در حقانیت معرفت نفس بعنوان علم رحمت است. در این معنا تا توانی بمان!

۳۱۴- اگر خداوند رحمت را بر خودش نوشته است پس جز به رحمت خوانده و شناخته نمی شود. و همانطور که رسول خاتم[ص] فرموده تنها جائی از جهان که می تواند خداوند را در خود جای دهد و فراگیرد دل مؤمن است. پس خدا را جز در دل خود نمی توان یافت و شناخت. همانطورکه رسول خدا می فرماید که تفکر درباره ماهیت و مبدأ و معاد خویشتن وادی رحمت است. و همانطور که علی[ع] فرموده هرکه خود را شناخت خدای را شناخت و هر که خود را شناخت همه چیز را شناخت و هرکه خود را نشناخت هیچ چیز را نشناخت. پس شناخت رحمت خدا در جهان هستی جز در وادی عرفان نفس ممکن نمی آید. پس عرفان نفس همان علم رحمت مطلقه و علم خلق جدید و برتر است همانطورکه عارفان در هر عصری انسانهای برتر و دارای ارزشها و صفات بدیع و جدید بوده اند. پس عارفان مظاهر رحمت مطلقه پروردگار بر روی زمین هستند. پس واضح است که موضوع سرنوشت سازترین امتحان الهی برای مردمان هستند که با عارفان چه می کنند و چه نوع قضاوتی دارند. و این امتحان نهائی مردم درباره رحمت خداست که آیا آنرا طلب می کنند و شاکرند و یا انکار و عداوت می ورزند.

۳۱۵- به تجربه تاریخی شاهدیم اقوامی که عارفان خود را مورد آزار و تهمت و طرد و لعن قرار دادند به اشد عذاب و شقاوتها دچار شدند. یکی از مشهورترین این واقعه در تاریخ ایران واقعه آزار و تبعید بهاولد پدر مولوی از بلخ بود که در اندک مدتی مواجه با حمله مغول شد و نخستین شهری که غارت و قتل عام شد بلخ بود. همچنین آزار و تبعید شیخ عطار از نیشابور که منجر به قتل عام مشابهی در نیشابور گردید.

۳۱۶- پس عارف محل ظهور رحمت مطلقه خداوند در آخرالزمان است که عصر ظهور شقاوت مطلقه شیطان از بطن تکنولوژی و استکبار صنعتی است.

۳۱۷- در قرآن کریم علم رحمت و هدایت امر واحدی بیان شده است و همچنین درباره حضرت خضر[ع] می فرماید که او را علم رحمت بخشیدیم از نزد خویش! و یا از رحمت خود علمی دادیم! پس علمی از منشأ رحمت به خضر اعطا شده است که علمی برتر از نبوت موسی و رسالت عظیم اوست با اینکه موسی[ع] از پیامبران صاحب معجزات بزرگ و منحصربفرد و صاحب کتاب و شریعت است ولی با اینحال درباره این معجزات و ماهیت شریعت خود علم نداشت که برای کسب چنین علمی به نزد حضرت خضر فرستاده شد که در مرحله نخست بدلیل بی صبری و فقدان طاعت بی چون و چرا از خضر موفق به دریافت این علم نگردید و از خضر[ع] جدا شد. و می دانیم که خضر[ع] به گوهره آب زندگانی و حیات جاوید در دنیا رسید و تا پایان جهان بر روی زمین زندگی می کند تا سالکان سیر الی الله را راه بنماید و هدایت کند. پس از جمله کسانی است که از نزد خداوند دارای علم رحمت و هدایت است و صاحب علم تأویل کتاب می باشد آنگونه که در قرآن کریم مذکور است. که تأویل به معنای دستیابی به منشأ اولیه و ذاتی امور است همانطور که ذات آفرینش الهی هم رحمت است و رحمت، تأویل همه تأویلات است پس علم رحمت ذات تأویل است. و این کتاب حاضر نیز تأویل رحمت خدا در خلق قدیم و جدید است.

۳۱۸- به بیان دیگر قلمرو طریقت الی الله همان عرصه تأویل شریعت و همه احکام و امور الهی در جهان است و آنچه که حقیقت نامیده می شود جز تأویل شریعت نیست. چند نمونه از وقایعی که در رابطه بین خضر[ع] و موسی[ع] در قرآن ذکر شده هم مثالی از تأویل شریعت است که برحسب ظاهر احکام شریعت موسی را منتفی و لغو می نماید که موجب اعتراض و بی صبری موسی می شود. که این الغای شریعت در تأویل خضر[ع] در عین حال بمعنای اثبات شریعت نیز می باشد و این دیالکتیک بین شریعت و حقیقت است که گویا موسی[ع] توان درکش را نداشت و لذا بر آشفته شد.

۳۱۹- با توجه به وقایعی که خضر[ع] در رابطه با موسی[ع] به انجام می رساند درمی یابیم که این اعمال به ظاهر خلاف شرع به معنای تسریع در اجرای شریعت است که جملگی منجر به اجرای عدالت و احقاق حق مردم می شود و این همان مقصود شریعت است ولی شریعت دارای عملکردی تدریجی و گام به گام است زیرا در کالبد زمان عمل می کند ولی طریقت بتدریج از قلمرو تاریخ و جبر زمان خارج شده و به الساعه می رسد که قلمرو بی زمانی است. پس طریقت

خضر(ع) وقوع غایت شریعت است. یعنی آنچه که شریعت در پایان تاریخ حاصل می کند طریقت هر آن حاصل می کند. از این منظر بهتر می توان به حق طریقت علوی و عرفان محمدی در آخرالزمان پی برد. و لذا در آخرالزمان شریعت منهای طریقت پاسخگوی مسائل و بحرانهای بشری نیست. و این راز بن بست شریعت های صرفاً فقهی و کلامی و عبادی در دوران ماست. و این پیام داستان خضر(ع) و موسی(ع) برای انسان آخرالزمان است که امام زمان و عارفانش نیز همینگونه عمل می کنند. به همین دلیل علی(ع) خود و امامتش را ظهور خضر(ع) می خواند.

۳۲۰- "آنانکه تقوا و صبر و استقامت پیشه می کنند خداوند امام یا شاهدی را از نزد خودش بسویشان می فرستد تا هدایتشان فرماید." قرآن- این مصداق رابطه خضر(ع) و موسی(ع) است. زیرا موسی به مثابه کمال تقوا و صبر و استقامت در شریعت بود که خداوند او را برای هدایت الی الله به نزد خضر(ع) فرستاد. پس هدایت قرآنی همان سیر و سلوک عرفانی است و طریقت!

۳۲۱- پس طریقت عرفانی علی(ع) و علیین راه و روش هدایت الی الله در آخرالزمان است که منجر به خلق جدید می شود. و اصلاً امامت به مثابه ظهور جهانی خضر(ع) بمعنای ظهور آخرالزمان است و خلق جدیدی که سالکان سیرالی الله به آن نائل می آیند که خلقی جنتی و نامرئی است تا ظهور جهانی امام زمان(عج)! و لذا در این دوران فقط سالکان عرفانی و اهالی طریقت الی الله هستند که به حقایق شریعت الهی نائل می آیند و مابقی مردمان در شریعت ها به بن بست و نفاق و عذاب عظیم دچار شده و جبراً دست از آن می کشند. و این عین کلام رسول خاتم در احادیث گوناگونی است که از آن سخن گفته ایم!

۳۲۲- پس طریقت آخرالزمانی و عرفان محمدی بر حکمت و روش علوی به مثابه ظهور رحمت مطلقه خدا از شریعت هاست که کار هزارساله را یک شبه به سامان می رساند و بشر را از جبر زمان در دین می رهاند و آخرتش را در دنیا برپا می کند و این همان واقعه سبقت است و مقام السابقون و مقربون در قرآن کریم! و در عین حال می دانیم که این وادی از کمال تقوا گشایش می یابد و نه از بی تقوائی!

۳۲۳- و لذا اهالی طریقت الی الله از مقام تقوا به اخلاص می رسند که مقام وانهادن اراده خود به امام است زیرا ارادهٔ فردی بشر در مقابل اراده خدا، همان راز دهرزدگی و فلک زدگی و ضلالت اوست. و این آیه بیانگر الحاق "من " به اوست: و اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده نماید! و این واقعه خروج از شریعت تاریخی به دین زنده و خالص و الساعه است در وجود امام! و اطاعت بی چون و چرا نیز حاصل این خروج و الحاق است: خروج از دهر و اراده منفک فردی و الحاق به قیامت الساعه و اراده الهی در امام! و این سرآغاز خلق جدید انسان است به شهادت و نظارت و اراده خود انسان: و خداوند شما را آفرید در حالیکه بر آفرینش خود شاهد بودید. قرآن- و این آفرینش نو تا قبل از ظهور جهانی امام، نیازمند تقیه است مگر اینکه عارفی صاحب رسالت باشد تا پرده از این خلق جدید خود بردارد و جهانیان را بر این خلق جدید شاهد قرار دهد. و این کاریست که ما به آن مأمور بوده ایم.

۳۲۴- و چه رحمتی برتر از کشف و حصول حیات جاوید در دنیاست! و این رحمت مطلقه خدا همان واقعه خلق جدید در یوم الاخری یعنی آخرالزمان است که در آن پنجاه هزار سال یک روز است. و این روزیست که پیران دهر یا پیر مغان ها آشکار می شوند! روزی که بقول قرآن، کودکان پیر زاده می شوند و پیران جمله کودکند.

۳۲۵- چه رحمتی برتر از این که انسان از اسارت زمان خارج شود و در هر روز پنجاه هزار سال زیست و تجربه کند و کل تاریخ بشری را در لحظه به لحظه خود بزیّد. این حقیقت را امروزه حتی کافران و جاهلان هم غریزتاً در خود احساس می کنند و لذا این سخن به کرات شنیده شده است که: "هرچه یادم می آید من زنده بوده ام در تاریخ بشر از آدم تا خاتم!" ولی براین احساس و ادعای خود هیچ علم و باوری ندارند و گویا خواب می بینند و تعبیر خواب می کنند.

۳۲۶- پس طریقت الی الله در سیر و سلوک عرفانی تحت الشعاع نور علیین همان قلمرو علم رحمت و تجربه رحمت مطلقه است بمیزانی که سالک اهل جهاد اکبر و طاعت مطلق باشد و دائماً بر اراده فردی خود تیغ بکشد و خود را شهید شاهد خود سازد!

۳۲۷- امروزه مجموعه معارف و آثار ما نور الساعه امام زمان(عج) و رحمت مطلقه اش را بر قلوب مردمان می تاباند دانسته یا نادانسته و خواسته یا ناخواسته این نور را دریافت می کنند و بی تردید اکثراً در مرحله نخست سعی می کنند که این نور مطلقه را برای نفس کافر و اماره خود تنفیس نمایند و بواسطه آن یک شبه ره هزار ساله استکبار و شیطنت را طی نمایند که همین اراده موجب می شود که اراده استکباری و عدمی در آنها فرد پاشد و این رحمت مطلقه جبراً بر سرشان می شکند. و بسیاری از اهالی فضای مجازی سعی می کنند این معارف و آثار را برای خود تنفیس نمایند و دکانهای شیطانی به اسم عرفان برپا سازند که پس از مدتی در زیر آوار این دکانها دفن می شوند که اگر توبه نمایند البته شفاعت یافته و روحشان رستگار می گردد. امروزه کافران و دشمنان معارف ما بمراتب شدیدتر مشغول انتشار آثار ما هستند. این نیز وجه دیگری از رحمت مطلقه این معارف است که همه خلق جهان را فرامی گیرد به روشهای گوناگون!

۳۲۸- ما نور این رحمت مطلقه را تا اعماق درک اسفل السافلین یعنی جهان مجازی و اینترنت فرستادیم و بدینگونه جان خود را در معرض آتش کینه ها و عداوتها و کفر و نفاق این قلمرو قرار دادیم و شنیدیم که بما فرمود: و اینک بسوز که براستی بسیار عزیز و کریمی! قرآن-

۳۲۹- علم رحمت، اخبار و اطلاعات حکمی و عرفانی و آنچه که موسوم به حکمت و عرفان نظری می باشد نیست بلکه این همان وجهی از علم بغی و دهری است و اتفاقاً مهلکترین وجه آن است که کافرترین نفوس را بدنبال خود می کشد به سودای گنجهای بادآورده غیبی و علوم خفیه و امثالهم!

۳۳۰- علم رحمت،علم الساعه و حضوری و لدّنی است که از قلمرو حافظه خارج است و بلکه علم شهودی است و بدیع!

۳۳۱- علم رحمت علم تحقق هر محالی در الساعه است. این قدرت مطلق الهی حاصل نزول هفت آسمان در زمین است تا بدانند که خداوند قادر به هرکاری است زیرا او با علمش به هر چیزی محیط است (سوره طلاق۱۲) این همان آیه ای است که از همان صدر اسلام و زمان حیات رسول اکرم و ائمه هدی مناقشاتی را بهمراه داشت و گفته شده هر که حقیقت این آیه را بیان کند به جرم الحاد و ارتداد بواسطه مسلمانان سنگسار می شود (حدیثی از ابن عباس به نقل از رسول خدا)- این آیه کانون ظهور همه بدعت های عرفانی در تاریخ اسلام بوده و بسیاری از عرفا به همان جرم مذکور کشته شده اند به جرم بدعت و سحر و جادو!

۳۳۲- به هرحال اکثر این متشرعین و فقها می گویند ما کاری با این حرفها نداریم و وظیفه داریم که هر بدعتی را تکفیر و تعزیر و نابود کنیم. گوئی اینها رسالتی یافته اند تا اسلام هرگز غیر از آنچه که در صدر اسلام بروز کرده، ظهوری نداشته باشد آنهم آنچه که در تاریخ احادیث و اخبار به ثبت رسیده است و آنهم آن اخبار و احادیثی که فقط خودشان قبولش دارند و می فهمند و مابقی اخبار و احادیث را جعلی می دانند زیرا مخالف محدوده ادراک آنها از اسلام است. در نظر این فقها اسلام و دین خدا پدیده ای تاریخی و پایان یافته در گذشته تاریخ است و این امر پایان یافته بایستی پرستیده شود. این فقها فقط چیزهائی از اسلام را می پسندند که دیگر وجود نداشته باشد. اینان پرستنده ظلمات دهرند و هرچه که قدیمی و غیرقابل احیاء باشد! در حقیقت این نوع متشرعین و فقها و اهل حدیث و اخبار خودشان را تمامیت اسلام می دانند اسلام فقط حافظه تاریخی آنها از اخباری است که حافظه شان قدرت ثبت و حفظش را داشته باشد. گوئی اسلام یک فسیل است که امروزه بتدریج جز در موزه ها محلی برای حفظ و حراست از خود نمی یابد و در میدان حیات اجتماعی محکوم به کشتن و کشته شدن است یعنی تکفیر و انتحار! پس برای تنازع بقا بایستی تبدیل به فسیل شد! "و کافران می گویند این کتاب چیزی جز افسانه های کهن نیست..." قرآن- پس از نظر قرآن این نوع اسلام و مسلمانی همان کفر است کفر عربی! این نژادپرستی عربی است که خود را اسلام می نامد تا تقدیس شود! این شقی ترین دشمن رحمت مطلقه محمدی است که از وجود امامان رخ نموده و از وجود عارفان در هر عصری احیاء و انتشار می یابد و اطلاق رحمتش مستمراً آشکارتر می آید.

۳۳۳- "من چیزی را می دانم که تو نمی فهمی." قرآن- این کلام خداوند به ابلیس است در قبال عدم سجده اش بر آدم(ع)! زیرا ابلیس می گفت: من خدائی را که درک نمی کنم نمی پذیرم! پس کسی که دین و اسلام و خدا را همان محدوده فهم فردی خودش می داند ابلیس زده و شقی است و دربهای رحمت مطلقه خدا را بر روی خود بسته است. مسلمانی که نتواند مستمراً آفاق ادراک و احساس و یافته های شخصی خود را بشکند و توسعه بخشد و خدای را تسبیح

نماید از رحمت مطلقه محمدی حق محروم است. و کسی هم که آنقدر تسبیح می کند بی آنکه وجه الهی را تجلیل و پرستش کرده باشد خدائی باقی نمی گذارد و باز خودش می ماند و می شود خدای خودش! او هم بهمان مرض شقاوت دچار می گردد. پس تسبیح بی امام همچون تنفیس شرعی منجر به کفر و شقاوت و هلاکت است.

۳۳۴- درب رحمت مطلقه از سمت اطاعت مطلقه در الساعه گشایش می یابد. ابلیس به بهانه اطاعت از قول الهی قبل از آفرینش آدم(ع) بود که بر آدم سجده نکرد زیرا می گفت که خداوند قبلاً امر فرموده که غیر او را سجده نکنیم پس ما تا ابد به غیر او سر فرود نمی آوریم! یعنی ابلیس به امر الساعه خداوند پشت نمود به بهانه اطاعت از امر قبلی او! پس ابلیس هرگز از خدایش اطاعت نمی کرد و خدایش را نمی پرستید بلکه خودش را اطاعت و پرستش می کرد به اسم و عنوان امر خدا! ابلیس صفتی و خودپرستی، همواره مرید امر و ایده دیروزین است و پرستنده خاطرات و حافظه کهن! و این همان دهرپرستی است که عدم پرستی و مرده پرستی است که لباس قداست و قدمت بر تن دارد و بوی کهنگی اش مرگبار است.

۳۳۵- خدای قدیم، پیامبر مرده، دین کهن وو... فقط ایده هائی هستند در خدمت تنفیس بشری! اینها ابلیسیت حیات و هستی و رحمت مطلقه است. این قلمرو معدوم سازی است. زیرا رحمت ضد من و منیت است و این ایده ها کارگاه من سازی رحمت است پس ضد رحمت است چه فلسفی باشد چه علمی یا شرعی یا اخلاقی و عرفی! چه سنتی باشد و چه مدرن!

۳۳۶- اگر خلق جدید رحمانی را همان مدرنیته پنداریم واژگونه ایم. مدرنیزم قلمرو فروپاشی جبری و قهری دهرپرستی و ارزشهای دهری است بخصوص مذاهب دهری! مدرنیزم خلق جدید دوزخی است آتشی که همه ارزشهای دهری و مذاهب دهرپرست را در خود می سوزاند. و چه بسا خلق جدید دوزخی می تواند مقدمه ای بر خلق جدید رحمانی باشد و خلق جدید رحمانی بر خرابات خلق جدید دوزخی یعنی صنعت و مدرنیزم بنا گردد که این همان خلق جدید امام زمانی و جامعه امامیه است.

۳۳۷- پس دانستیم که دغدغه و عطش خودشناسی گوهره خلق جدید عرفانی است و نور رحمت مطلقه در جان انسان! و این بزرگترین اجر و نعمتی است که خداوند به جانی اعطا می کند که خود اجر مهر و رحمت و سخاوت و دوستی با سائر انسانهاست و بقول علی(ع) "رحم کن تا رحم شوی" یعنی انسانی که به عالم و آدمیان نگاه مهرآمیز و دوستانه داشته باشد مورد رحمت و مهر خداوند قرار می گیرد که همان عطش و عشق معرفت نفس است. پس در حقیقت عارفان که سلاطین معرفت نفس و خلق جدید عرفانی هستند مهربانان و خوبان جهانند!

۳۳۸- پس بدان که رحمت، نور و ذات هر علمی از حق است رحمت همان ذات الذات است. اینست که فرموده که: ما رحمت را بر خود نوشته ایم. و خود الهی جز ذاتش نیست. و نیز فرموده که بهرکس که خواهد از خودش علمی اعطا نماید از رحمتش اعطا می کند. رحمت، جوهر قلم علم است و علم ذات حق تعالی است و علم خداوند دانائی و نظریه و فلسفه نیست بلکه خلاق است و قدرت خلاق این علم هم رحمت است. و بدینگونه معنای خلق جدید رحمانی را درک می کنیم که دارای سه وجه علم و رحمت و خلاقیت است که هرسه نور واحدی هستند که از وجود محمدی به تمام و کمال آشکار شده اند و لذا حقیقت محمدی همان گوهره خلق جدید رحمانی است زیرا محمد(ص) مظهر رحمت مطلقه خداست. پس بخیلان و مستکبرین و اشقیاء را با دین محمد کاری نیست. امت محمدی که همان امت وسط نامیده شده اند عارفان می باشند که در وسط و قلب همه مذاهب قرار دارند و لذا عارفان محمدی به لحاظ اعتقادی فرامذهب می باشند و همه مذاهب و ملل جهان را فرا می گیرند همچون ابن عربی، حلّاج، بایزید بسطامی، مولوی، حافظ، عطار و امثالهم!

۳۳۹- و مجموعه آثار و معارف ما، ادبیات خلق جدید و انسان جدید پسامدرن و ادبیات رحمت و ادبیات محمدی است و ادبیات امت وسط و فرامذاهب و ادبیات جامعه امام زمانی!

۳۴۰- پس درک می کنیم که علم حقیقی نه از شقاوت و تباه سازی جهان حاصل می آید و نه بکار آن می آید. پس بدان که علوم مدرن حاکم بر جهان، علم بغی و شقی و دوزخی است که خصم انسان و دین و رحمت است.

۳۴۱- در آخرالزمان عارفان محمدی آفرینندگان انسانهای الهی و رحمانی هستند همانطور که دانشمندان صنعتی و علمای بغی هم آفرینندگان انسانهای دوزخی و شیطانی هستند.

۳۴۲- جهان کبیر در وجود انسان حقیر به نور عرفان محمدی بخدمت عارف می آید و او را در خلق انسان کبیر و جهانی یاری می دهد به اذن و کرم پروردگار عالمیان! وگرنه برای چه هرچه در زمین و آسمانهاست به تسخیر اراده انسان می آید؟ که چه کند؟ این تسخیر جهان کبیر در اراده انسان که در قرآن مکرراً ذکر شده است برای خلق جدید انسان است در آخرالزمان!

۳۴۳- همه آیات که در کتاب خدا به اسرار معروفند که قرار است در آخرالزمان و در ظهور جهانی امام زمان آشکار شوند مربوط به این خلق جدید است. و فقط از این منظر آیات مذکور قابل درک می باشد. و "هو" در قرآن کریم هم کسی جز انسان جدید را به رهبری امام مخاطب نساخته است که: خداوند شهادت می دهد الهی جز "هو" نیست! کتاب "خداشناسی امامیه" تماماً تبیین این خلق جدید انسانی است.

۳۴۴- باور به این خلق جدید انسان و انسان آفریننده جهان برتر نیز تماماً منوط به باور رحمت مطلقه خداوند در دین محمد و حقیقت محمدی و عرفان علوی است. پس اشقیاء را به چنین باوری راه نیست. این کمال ایمان و حق الیقین دین محمد(ص) است. و بدان که در آخرالزمان کمتر از چنین حدّی از ایمان و یقین هیچ ایمان و باوری نخواهد بود زیرا هرچه کفر و شقاوت و نومیدی شدیدتر و عمیق تر می گردد ایمان نیز باید تعمیق و کاملتر شود تا موجب نجات گردد. امروزه جز در باور به رحمت مطلقه خداوند هیچ ایمان و نجاتی نیست و به کمتر از چنین رحمت و ایمانی نمی توان از دوزخ تکنولوژی این دوران خروج کرد.

۳۴۵- و آن ایده ای که جامعه نجات امام زمانی را هم یک جامعه سوپر تکنولوژیکی می داند آخرین کمینگاه شیطان و دجّال است.

۳۴۶- به تجربه جهانی عصر تکنولوژی بوضوح درک می کنیم که چگونه حیات تکنولوژیکی روح بشر را مسخ نموده و قلبش را سنگ و عقلش را دیوانه و وحشی و شقی می سازد. فوائد تکنولوژیکی جملگی ظاهری و احمق پسند و بچه فریب و شقی پرور است. و همه کسانی که مفتون و افسون تکنولوژی می شوند در اندک مدتی احمق و شقی و دیوانه و ظالم می شوند و از فطرت دینی بیگانه گشته و اگر اهل شریعت باشند دچار اشد نفاق می گردند. آب تکنولوژیزم و فطرت و معرفت انسانی در یک جوی نمی رود. این ادراک و باور در آخرالزمان مرز بین کفر و دین و هدایت و ضلالت است.

۳۴۷- برخی از علمای دینی ما ادعا می کنند که تکنولوژی هم فوائدی دارد و هم مضراتی! و ما با اتکاء به دین اسلام از فوائدش برخوردار شده و از مضراتش در امان می مانیم! این باوری بغایت ساده لوحانه و مهمل است. فوائد تکنولوژی همان درب باغ سبز ورود به جهنم است. همانطور که هر گناه و معصیتی هم در مرحله نخست دارای فوائد و لذایذی است که ارتکابش را آسان و بلکه واجب می سازد در حالیکه این یک توهم آنی و القای شیطانی است.

۳۴۸- اکثر بزرگترین نوابغ و بانیان علوم مدرن در مغرب زمین در اواخر عمرشان به اصل و اساس این علوم شک کرده و آنرا یک دام منهدم کننده تلقی نمودند و به تمامیت آن پشت کردند همچون انیشتن و ادینگتون و پلانک و هایزنبرگ که این آخرین پیام علمیشان از جانب تمدن غرب شنیده نشد و به حساب جنونشان گذاشته شد. آنگاه علمای دینی ما معتقدند که علوم و فنون مدرن از الهام الهی و از جنس وحی انبیاء است ولی بایستی بهمراه نماز و روزه و حجاب و زکات بکار گرفته شود تا شرش خنثی گردد!؟ که از نظر ما این اعتقادی سخت مشرکانه است که بانیان تاریخی آن کسانی چون جابرابن حیّان و بوعلی و فارابی و رازی و ملاصدرا بودند که فلسفه و علومی را بواسطه شرک و التقاط در حکمت نبوی پدید آوردند و همچون سامری بانی نفاق در دین گشتند همانطور که سامری هم با استفاده از وجوهی از حکمت موسوی فنونی را پدید آورد و قوم موسی را بدینوسیله گمراه ساخت و خلق جدید موسوی را به خلق جدید سامری بدل کرد. و خداوند در قرآن کریم اخطار می دهد که اگر حکمت الهی را به شرک آلوده سازند مبتلای به عذاب نار خواهند شد که همان علوم و فنون آتشین است زیرا ماهیت تکنولوژی آتش است که با آتش پدید می آید و با آتش به کار می پردازد و مولّد کالاهای آتشین است که مصرفشان نیز آتش زاست. و همه انسانهائی که در خدمت علوم و فنون تکنولوژیکی کار و زندگی می کنند آتشین و آتش گرفته و آتش افروزند. و اینان خلق جدید دوزخی در آخرالزمانند!

۳۴۹- "تروریزم" بمعنای مکتب اصالت وحشت افکنی جهت حصول به مقاصد سلطه گرانه، در ماهیت تکنولوژی و ذات آنست و همه پیروان و صاحبانش هم دارای چنین ماهیتی هستند اعم از افراد، گروهها یا حکومتها! هر انسان تکنولوژیستی ماهیتاً یک انسان تروریست است. انسانها بمیزانی که دارای اقتدار تکنولوژیستی هستند تروریست هستند.

۳۵۰- همه شاخه های علوم انسانی نیز علوم انسان تکنولوژیک است که جز قوانین و فعل و انفعالات برون افکنی تمام و کمال نفس اماره بشر را جستجو نمی کند: روانشناسی و روان درمانی برون افکنی مطلق نفس اماره، جامعه شناسی و اقتصاد برون افکنی مطلق نفس اماره، مدیریت و علوم تربیتی و درمانی نفس اماره جهت هرچه سریعتر و کاملتر فعال کردن نفس اماره و....! پس این علوم رسالتی جز ماشینی و تکنولوژیکی ساختن انسان ندارند انسان مکانیکی، انسان الکترونیکی، انسان شیمیایی، انسان اتمی، انسان الکتروشیمیائی وو... . و بیهوده نیست که عمر علوم انسانی و مراحل تکامل آن دقیقاً همزمان با پیدایش و تطوّر تکنولوژی مدرن بوده است.

۳۵۱- علوم انسانی این دوران نیز همچون سائر علوم در خدمت تکنوسالار ساختن بشر است تا نفس بشر را هم همچون یک ماشین تبدیل به موتور برون افکنی استکبار و ستم و فسق سازد. پس این علوم به اصطلاح انسانی همان علوم شیطانی هستند تا از انسان یک دجال بسازد یا خری برای دجالان! این علوم همان علم خلق جدید رجمانی- شیطانی- ناری در آخرالزمان است تا انسان را خلیفه شیطان نماید. و این غایت آخرالزمانی فلسفه علیّتی یونان است که مولّد انسان مکانیکی- نفتی- اتمی- الکترونیکی- رادیوئی است. و این خلق جدید شیطان از انسان است و خلق تکنولوژیکی انسان از خودش! و این همان ظهور دجال و دجالیت در آخرالزمان است که از هزاران سال قبل در همه مذاهب الهی پیشگوئی شده است.

۳۵۲- پیامبران و امامان این خلق شیطانی انسان همانا فلاسفه و دانشمندان علیتی و مهندسین و مخترعین هستند. و پیامبران و امامان خلق الهی انسان هم انبیای الهی و امامان معصوم و عارفان علیین می باشند که خاندان آخرالزمانی این خلق جدید همان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سلمان هستند که آفریننده و پرورنده همه عارفان آخرالزمان می باشند و ما نیز آخرین مخلوق و عضو خاندان آلاء الله در این دورانیم و مأمور تبیین حکمت و عرفان این خلقت نوین به زبان عامه بشری در هزاره سوم میلادی که عصر ظهور جهانی حقیقت محمدی و مکتب علوی و مذهب شیعه بعنوان تنها راه نجات انسان از دجالیت و الحاق به خلق جدید عرفانی است و ظهور انسان علوی بعنوان انسان کامل الهی که قلمرو تجلّی الله اکبر است و رحمت مطلقه خداوند!

۳۵۳- همه کسانی که برای مدتی در ارتباط با ما و مجموعه معارف ما زیسته اند و اندک اطاعت و ارادتی نموده اند بر خلق جدید الهی وارد شده و آنرا در یک مستی عرفانی تجربه و درک نموده اند که همان زیستن در قلمرو رحمت مطلقه بوده است. که البته اکثر این افراد بدلیل عدم رعایت حقوق این رحمت و خلقت جدید از این دایره بیرون افتادند و دوباره به حیات نژادی- ظلمانی بازگشتند و مابقی عمرشان را فقط در رویا و خاطره این حیات بهشتی سپری می کنند. و البته هرگاه که میل به توبه ای خالصانه کنند آن نور و گوهره عرفانی در آنها دوباره خلاق می شود و به ادامه خلقت جدید خود بازمی گردند. بهرحال این گوهره هرگز نابود شدنی نیست و تنها چیزی است که برای این نوع انسانها به یادگار باقی می ماند و توشه حیات اخروی آنهاست.

۳۵۴- همانطورکه بارها گفته ام خداوند بی اراده ترین و تباه شده ترین و اسفلی ترین انسانها را از شقی ترین نژادها در ارتباط با ما قرار داده و رحمت مطلقه اش را در خلق جدید رحمانیش به آنها می چشاند و بدینگونه حجت را بر آنان و نژادشان به تمام و کمال میرساند و آنان را شاهد بر نژادشان قرار می دهد. ولی متأسفانه اکثر این افراد و خانواده هایشان این رحمت الهی و خلق جدید بهشتی را بخدمت کفر و ضلالت و استکبار نفس خود گرفته و به ارضای ناکامیهای زندگی ظلمانی گذشته خود می پردازند و بناگاه مهلتشان بسر آمده و این نور را از دست می دهند و از آن جنت نعیم طرد می شوند. که برخی زین پس دچار کفر و انکار و عناد می گردند و برخی دگر می گریزند و به نژادشان روی می کنند. بهرحال دیگر آن ارزشها و لذایذ زندگی قدیمشان به کامشان تلخ و ناگوار است زیرا طعم حیات بهشتی و عزت الهی را چشیده اند و ظلمات حیات دهری این بار بر ایشان عین جهنم خواهد بود چون فطرتشان زنده شده و دیگر به آسانی توان خودفریبی و حیات نسیانی را ندارند و این همان عذاب عظیم است که خداوند آنها را کور و کر و گنگ می سازد تا نتوانند آن ارزشهای قدسی را برای فساد و ضلالت دیگران بکار گیرند. "اگر در شنوائی آنها خیری بود خداوند آنها را کر نمی ساخت..." قرآن-

۳۵۵- خلق جدید عرفانی برای همه کسانی که بدلیل کفران و خیانت و عدم اطاعت و تقوا، از آن طرد شده اند همچون بهشت گمشده و از دست رفته آدم- حوائی است. زیرا خلقت آدم(ع) نخستین خلق جدید الهی برای بشر بود که خداوند روح و همه اسمای خود را به بشر بخشید! و همانطور که آدم و حوا هم در رابطه با همدیگر دچار خودپرستی و عورت پرستی و شیطنت گشتند و از خلق جدید ساقط شدند اکثر افراد رابطه ما نیز از همین بابت ساقط گشتند! یعنی روح نزادی حق را در خود بخدمت نژادپرستی گرفتند و اسیر ابلیس شدند و از بهشت خلق جدید بیرون رفتند در حالیکه خصم یکدیگر بودند. پس بدان که خلق جدید الهی یک امر کاملاً قرآنی است و بدعت نیست. همانطورکه آدم(ع)، حوا را از بطن خودش آفرید و نخستین انسان آفریننده بود. و این نخستین آفرینش عرفانی و خلق جدید رحمانی بوده است در غایت خلق قدیم جهان در روز هفتم که خداوند بر عرش خود که وجود انسان بود مستقر گردید و با خلقش یگانه شد و این واقعه استوی علی العرش است. پس بدان که هر خلق جدیدی تکرار ابدی این واقعه است تکراری که همواره بدیع و منحصربفرد و بی تاست و غیرمکرر و بلکه فزاینده!

۳۵۶- پس حضرت آدم نخستین انسانی بود که موفق به خلق انسانی دگر از نزد خودش گردید که عین ظهور خودش بود. همانطور که آدم(ع) به مثابه ظهور حق از قلمرو عماء و عدمیت صفات بود حوا هم به مثابه ظهور آدم از ذات خودش بود و این ظهور تا پایان جهان و قیامت کبرا ادامه دارد و آخرین ظهور همان ظهور قائم آل محمد است که ظهور الله اکبر است از وجود عارفانش! و این آفرینش انسان بدست و اراده و علم و عرفان نفس خودش می باشد و ظهورش در انسان دیگری بعنوان مرید! و این کل واقعه خلقت الهی انسان است بدست انسان! و این ظهور انسان خلاق است که عرصه فتبارک الله و الله اکبر است.

۳۵۷- یکی از مهمترین مسائل عرصه خلق جدید عرفانی و حیات رحمانی معمای رزق و معیشت و امنیت و عزت و سلامت حیرت آوریست که افرادی که برای مدتی در این عرصه زیست اند با آن مواجه می شوند و در درک و فهم علّیتی و مادی این رحمت مطلقه سرگردان می مانند و چه بسا دچار سوء تفاهمات و توهمات و تهمت ها و باورهای خرافی می شوند و از شکر عرفانی آن عاجز می مانند و چه بسا به همین دلیل از این حیات بهشتی طرد می شوند که این ناباوری و سرگردانی معلول عدم اطاعت و تقوای لازم است. زیرا کسی که در رابطه با ما بر این عرصه وارد می شود بناگاه بطرزی معجزه آسا از همه دغدغه ها و بحرانها و ناکامیها و بدهیها و بیماریها و ورشکستگی اقتصادی و عاطفی نجات می یابد و به رزقی کریم و سلامت و امنیتی روحانی و عزتی خارق العاده نائل می آید که اگر در تقوا و اطاعت لازم نباشد و این سیر عرفانی را طی طریق نکند و عافیت پرستی و بولهوسی پیشه سازد و این نعمات را برای خود تنفیس کند و کوس انالحق بزند از علم رحمت بی بهره می ماند و بالاخره این نعمت کبیر و رحمت مطلقه را از دست می دهد. و برای این نوع افراد تا از این رحمت بیرون نشوند آنرا باور نمی کنند و حقایق آنرا تصدیق نمی نمایند. در واقع اکثراً دچار همان خطای آدم ابوالبشر می شوند و از این اخطار الهی غافلند که: ای مؤمنان از پدرتان آدم عبرت بگیرید و خطای او را مرتکب نشوید که بازیچه شیطان گردید و از بهشت الهی رانده شد.... قرآن- این آیات مکرر در کتاب خدا مخاطبی جز اهالی خلق جدید عرفانی ندارد که از روح الهی و اسماء الله و بهشت خدا برخوردارند و مسجود ملائک و سرور و رهبر زمین و آسمانهایند و کل جهان و جهانیان در تسخیر اراده آنهاست. این ویژگی همه کسانی است که برای مدتی در ارتباط با ما زندگی کرده اند یعنی حیات قرآنی یافته اند و میبایستی به علم بیان میرسیدند که اکثراً نرسیدند چون اطاعت لازم و اخلاص و تسبیح حق ننمودند و دچار خودپرستی و تنفیس شدند زیرا کارگاه آفرینش جهان جدید و برتر همان کارگاه قلم الهی و علم بیان است که در نزد عارفان همان امر کن فیکون می باشد: خدای رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیمش نمود بیان را و... قرآن کریم- سوره رحمن شرح خلق جدید انسان و حیات بهشتی- عرفانی است و شهادت بر آلاء پروردگار و تصدیق و تسبیح الهی! ولی اکثراً در قبال آلاء الهی (امامان و عارفان الهی) تکبر و انکار می ورزند و از بهشت خلق جدید عرفانی خارج می شوند. در حالیکه کمال این خلقت همانا خروج کامل از دهر و اقطار زمین و زمان است همانطور که در همین سوره شاهدیم! و این مقام انسان کامل و خلق کن فیکونی جهانی برتر است و ظهور انسان علوی!

۳۵۸- قرآنی شدن همان آفریده شدن جدید انسان است در یاری متقابل بین انسان و رحمن! ولی علم بیان، قدرت آفرینش برتر جهان و انسانهای علوی است در قلم عارفان قرآنی! با قرآن آفریده می شوی و با همان هم می آفرینی! و این هردو آفرینش در واقعه یاری متقابل انسان و رحمن است: هرکه خدای را یاری کند خدا هم او را یاری نماید و هر اقدام و اراده ای از شما را محقق و اثبات کند. قرآن کریم-

۳۵۹- خلق جدید انسان بمعنای پیدایش انسان الهی و خلیفه خدا در زمین و آسمانهاست و عین خلقت ازلی حضرت آدم است که البته در آن حضرت مجال تحقق کامل نیافت که همه اسماء الله در وجودش خلّاق گردد بخصوص اسم "خلّاق جدید"! که این امر برای نخستین بار در وجود محمد و علی و اهل بیتشان به تمام و کمال محقق گردید و لذا علی نخستین انسانی است که موفق به آفرینش جهانهائی برتر شد همانطور که خود آن حضرت اذعان نموده است و لذا علی اسوه و امام خلق جدید انسان در آخرالزمان شد و لذا همه انسانهای الهی را علیین نامیم که کاملترینشان کسانی هستند که بقدرت علم بیان به امر کن فیکون، قادر به آفرینش انسانهای جدید هستند که معارف ما در این دوران کاملترین بیان این علم می باشد یعنی علم بیان که همان علم آفرینش جدید است و همان علم "بینهُنَّ" می باشد که مهد نزول امر الهی و امکان هر محالی است به مصداق آیه آخر از سوره طلاق که خداوند امرش را بین (بینهُنَّ) زمین و آسمانها فرود می آورد تا بدانید که او قادر به هرکاریست. زیرا او با علمش بر هر چیزی محیط است. پس علم بیان بدین معناست یعنی شکافتن مرز بین زمین و آسمان هر چیزی که همان علم بودِ نبود است و مجموعه معارف ما چنین علمی است که فقط متّقین و عاشقان حق به آن دست می یابند ولی کافران در این سودا به واسطه همین معارف به خلق جدید دوزخی و شیطانی نائل می آیند در اندک مدتی و بناگاه!

۳۶۰- و بدانکه انبیاء الهی، مظاهر اسماء الله در تاریخ بشرند که هر یک مظهر یکی از اسمای ذات پروردگارند و تحقق خلّاقه آن اسم. و رسول خاتم جامع کلمات و اسماء الله است که خاتمیت ایشان نیز بمعنای جامعیت و کمال است و لذا دین محمد دین ظهور انسان کامل است که امامان معصوم نخستین اسوه های آن هستند و حاملان نور این کمال که شیعیان مخلص خود را به چنین کمالی راه می نمایند. بنابراین انسان کامل با همه انبیاء تاریخ محشور است و بلکه مظهر همه آنهاست و همه آنها وی را در این کمال یاری کرده اند و این همان مؤمنی از امت محمد است که انبیاء سلف به مقامش در نزد خدا غبطه می خورند.

۳۶۱- و بدان که کمال علم آفرینش نو که آفرینشی کن فیکونی است از علم بیان می باشد که بیان قرآنیت عالم و آدمیان است و این همان علم تأویل است که علم امام و انسان کامل است و خلق جدید مخلوق این تأویل می باشد. پس این علم رحمت مطلقه است که طبق قول الهی برای نخستین بار به ابراهیم حنیف اعطاء گردید که موجب خلافت و امامت ایشان شد و این همان علم کتاب است که دو وجه دارد: خواندن و بیان کردن (قرآن و بیان)!

۳۶۲- بدان که این رساله حامل خلاقترین نور رحمت مطلقه خداوند است که خود این بنده را نیز به کمال یقین این علم و رحمت رسانید. پس در مطالعه این رساله هرچه که توانی از تقوا و عبودیت و تأمل و استغراق و شب زنده داری و ذکر را در خود بسیج نما و کل همّت خود را به میان آور تا از شقاوت خود برخیزی و لایق این رحمت شوی و بدان تا زمانیکه به چنین باور قلبی از رحمت مطلقه الهی نرسیده ای هنوز اسیر شقاوت خویشی.

۳۶۳- این بنده در سوره رحمن به خلق جدید انسان آفریده شدم و در سوره نجم دیدارش کردم و در سوره طه و واقعه و قیامت بر قیامت خود وارد شدم و قیامتم برپا شد و او را در جمال خویشتن دیدار نمودم به یاری ماه و خورشید. و در سوره توحید او را شناختم و به احدیتش ملحق شدم و در سوره حمد از رحمت مطلقه اش بر صراط بار دیگر دیدارش نمودم و خود عین صراطش گردیدم. و مجموعه آثار ما شرح این واقعه است که هرکس صادقانه بر این سیر و سلوک وارد شود و با ما همراه گردد بر خلق جدید انسانی وارد شده است تا به آدمیت خود نائل آید و آنچه را که آدم ابوالبشر به سامان نبرد، حاصل نماید و آدم کاملی شود یعنی انسان خلّاق و آفریننده انسانهای دگر و جهانهای برتر! و اینست انسان امامیه و شیعه علی(ع)! اللّهم صلّ علی محمد و آل محمد!

۳۶۴- اساسی ترین تفاوت انسانی بین عصر سنت و مدرنیته اینست که عصر سنت دوران عورت سالاری پنهان است ولی عصر مدرنیته که قیامت انسان آخرالزمان است پرده ها به کنار رفته و عورت سالاری عیان گردیده است. عورت سالاری کهن در پس نمایش مردسالاری پنهان بود که اینک باطنش رخ نموده است و زن سالار شده است و لذا عصر مدرنیته را تمدن بچه ننه ای می یابیم که مردانش زن صفت هستند و زنانش هم مردوارند و از آنجا که حاکمیت پنهان زن بعنوان نماد عورت آشکار شده است پس کلیه مسئولیتهای خانواده ها، لاجرم بر دوش زنان است و مرد جز تولید پول هیچ نقش دیگری در رهبری معنوی انسان مدرن ندارد الا پرستش عورت زنانه. و همانطور که در قرآن کریم ذکر شده عورت پرستی (مادینه پرستی) اساس پیروی از شیطان است و لذا عصر مدرنیزم عرصه حاکمیت آشکار شیطان بر انسان است و این اساس خلق جدید انسان کافر است تحت ولایت شیطان. و این مخلوقات جدید که شیاطین در صورت

بشرند چیزی جز عورت محض نیستند که از هر اراده ای تهی می باشند الّا اراده برون افکنی تکنولوژیکی که بواسطه علوم و فنون شیطانی بر بشر فرمان می راند و لذا تمدن بچه ننه، تمدنی تماماً تکنوپرست است که این تکنولوژی پرستی تجسد شیطان پرستی است. و این ظهور شقاوت است که بقدرت تکنولوژی نفس اماره بشر را تجسد می بخشد که تجسد شقاوت است. و انسان در این عرصه از ظهورش جز بطالت و هلاکت و نابودی بهره ای ندارد مگر اینکه به توبه ای نصوح برسد و از ولایت تکنولوژی شیطانی خروج نموده و تحت ولایت یک انسان رحمانی درآید و خود و خانواده اش را تحت ولایت امامی عارف تربیت نماید و از اهالی خلق جدید عرفانی شود.

۳۶۵- انسان جدید الهی نه مرد است نه زن. به زبانی دیگر هم مرد است و هم زن! و دارای همه جلال و کمال پروردگار است. ولی انسان جدید شیطانی از هر ارزش و معنا و صفت و اراده ای تهی است و از بشریت فقط عورت را دارد که آنهم تحت فرمان شیطان پورنو قرار دارد و مابقی اراده و فعلش از تکنولوژی است و بدون آن هیچ نیست.

۳۶۶- انسان بچه ننه مولود و پرورش یافته خانواده ای عورت پرست است که وارد عرصه مدرنیته و حکومت آشکار عورت (زن) شده است. این بچه ننه اگر پسر باشد همچون فرمانده و امامش که مادر اوست اسوه جلوه گری و خودنمائی و خودشیفتگی است و در عطش تأیید شدن بواسطه مردان و مریدی کورکورانه و فاقد هر مسئولیتی در قبال اعمال خویش! او همچون پدرش فاقد هر اراده و عقلی است. پس مرید هر کسی است که به او فرمان دهد. و از آنجا که نسل مردان صاحب اراده در حال انقراض است و تمدن حاکم بر جهان یک تمدن بچه ننه است پس کل این تمدن بسوی مریدی علوم و تکنولوژی می رود.

۳۶۷- ولی اگر این بچه ننه دختر باشد از جنسیت خود بیزار است و میل مردواری دارد زیرا می بیند که امام و مربی او یعنی مادرش به قیمت پرستیده شدن جنسی خود همه مسئولیتهای مادی زندگی را بر عهده گرفته است و پدرش از هر مسئولیتی مبراست. این تناقض وی را به لحاظ روانی هیچ و پوچ و عقیم می سازد و لذا نازائی ویژگی زن مدرن است. این تناقض در پسران بچه ننه نیز موجب عقیم شدگی و بی هویتی و انحرافات جنسی است. و لذا انسان جدید شیطانی موجودی سرگردان بین بود و نبود خویش است. و این بی ارادگی و بی وجودیش وی را بنده تکنولوژی می سازد و تکنولوژی جانشین عقل و اراده او می شود.

۳۶۸- اگر تکنولوژی عامل برپائی قیامت عورت پرستی بشر در اعماق خانواده هاست یکی به این دلیل است که امتیاز درجه یک مردان را در مردسالاریشان از آنان سلب کرده است زیرا تکنولوژی برجای قدرت جسمانی مرد نشسته است و لذا زن را هم از این قید نسبت به مرد رها ساخته است و در عوض به بند تکنولوژی کشیده است.

۳۶۹- سنت در لغت اروپائیش یعنی **Tradition** بمعنای داد و ستد و معامله است که در حقیقت تکنولوژی تاریخ داد و ستد زناشوئی را دگرگون ساخته است زیرا یکی از آشکارترین و محوری ترین داد و ستد بین زن و شوهر بین قدرت جسمانی مرد و لطافت و ناتوانی جسمانی زن است که بواسطه تکنولوژی این معامله از میان رفته است و لذا گوئی که مرد از مهمترین عنصر مردانگیش در قبال زن ساقط گردیده است و در قلمرو پرستش و بندگی رابطه زناشوئی این یک امتیازی به نفع زن است و آن پدیده برابری زن و مرد و آزادی جنسی زن است که این امتیاز زنانه در عصر مدرنیزم علت اصلی سقوط معنوی زن است و بنیاد زن سالاری و زمینه پیدایش تمدن بچه ننه.

۳۷۰- در عصر سنت لطافت و ظرافت جسمانی زن یک نقطه ضعف بزرگ محسوب می شد و از ارکان مردسالاری بود همانطور که در فرهنگ ما رسماً زن را "ضعیفه" می نامند ولی در عصر تکنولوژی این ضعف تاریخی زن یک شبه تبدیل به حربه ای از قدرت بر علیه مرد گردید و آن حربه اصالت سکس است که محور زن سالاری مدرن می باشد که این سالاری زن تبدیل به مهلکه او گردیده است و اساس تمدن بچه ننه نیز می باشد که تمدن عورت سالاری زن است که زنانیت و مردانیت هر دو را تباه ساخته است و بسوی انقراض نسل بشر می رود و این کل کارگاه خلق جدید شیطانی بشر است.

۳۷۱- تکنولوژی زن و مرد را از بندگی جنسی و جسمی یکدیگر رها کرد و هر دو را به اسارت خود کشید. تکنولوژی القارعه آخرالزمان است که بر رابطه ناحق عورت پرستی متقابل زن و مرد فرود آمد و آن را در هم شکست که در این

فروپاشی اکثراً به اسارت تکنولوژی درآمدند و اندکی هم بیدار شده و توبه نموده و دست از نژادپرستی کشیده و نزادپرستی پیشه کردند و بر خلق جدید رحمانی وارد شدند که خلقت عرفانی است.

۳۷۲- پس تکنولوژی رابطه سنتی و داد و ستدی بین زن و مرد را که معامله ای بین شکم و زیرشکم بود را ختم نمود و زین پس انسان یا انگیزه ای روحانی و الهی و نزادی برای این رابطه جستجو می کند که قلمرو خلق جدید رحمانی است و یا زن و مرد در جنگی بی پایان به بردگی تکنولوژی درمی آیند و بنده شیطان می شوند و تبدیل به یک شیطان انسی می گردند که یک انسان بیوالکتروسایبرنتیک است یعنی یک انسان رباتیک!

۳۷۳- با پایان رسیدن رابطه سنتی و داد و ستد بین شکم و زیرشکم در رابطه زن و مرد و عدم پیدایش ارتباطی بالاتنه ای و روحانی، عصر مدرنیزم آغاز شد که خانواده ای از هم پاشیده و درهم کوبیده بواسطه القارعه (تکنولوژی) است که هر عضوی از آن محبوس در نفس اماره خویش است و اسیر خودپرستی و خودشیفتگی که بتدریج زمینه همجنس گرائی و عقیم گشتن روانی و جنسی می شود و این آغاز آن پایان است و آخرالزمان خانواده و انسان نژادی! هرچند که چنین انسانی اینک جبراً برای برقراری رابطه روحانی و عرفانی با جنس مخالفش و هویتی الهی بیش از هر زمانی در تاریخ مهیا شده است بشرط اینکه قدر این خرابات سنت را دریابد و از این خرابات به نور خدا برسد و بر خلق جدید رحمانی وارد شود به یاری یک انسان الهی و امام مبین! انسانی که از رحم مادر و پشت پدرش خروج کرده و به رحم (رحمت) عرفانی حق وارد شده و در خویشتن بارور و از فطرت الهی خود زایمان می کند. و این زایش دوباره است که هرگز منجر به مرگ و تباهی نمی شود زیرا یکبار در قلمرو نژادش مرده است و کسی که یکبار بمیرد دیگر هرگز نخواهد مرد (قرآن کریم)- و آدمی تا لااقل یکبار نمیرد روی به وجه الهی نمی کند و پروردگارش را دیدار نمی نماید (قرآن) و این دیدار سرآغاز خلق جدید رحمانی و انسان فوق دهری است.

۳۷۴- آنچه که فرهنگ نامیده می شود کارگاه مرکزیش رابطه زناشوئی و آدم- حوائی است که خانواده و سپس جامعه را می سازد و حتی جریانات اقتصادی- سیاسی- تکنولوژیکی را هم سمت و سو می دهد ولی در یک نظام القارعه ای، فرهنگ حداکثر یک شعار و تئاتر برای شکم سیران و عیاشان است جهت تزئین و تقدیس القارعه تکنولوژی! مثل خاندان راکفلر و هیوز و دربارهای منقرض شده اروپائی که بزرگترین مجموعه داران آثار باستانی و هنری جهان می باشند و در عین حال بانیان و پرستندگان تکنولوژی و مدرنیزم که برای توسعه صنعت خود اقوام و ملل تاریخی را قتل عام می کنند و فرهنگها را نابود می سازند و موزه های خود را از قبال این نابودی پروار می کنند.

۳۷۵- بزرگترین و قدسی ترین رسالت شیطانی القارعه و نابودگری تکنولوژیکی، محال ساختن شرک و التقاط بین خود و خدا، حق و باطل، راست و دروغ و باید و نباید است و بود و نبود! زیرا شیطان هم رسول خدا بر کل بشریت و حتی انبیای الهی است و به اذن الهی بر ریاکاران فرود می آید تا رسوایشان کند. (قرآن)-

۳۷۶- انسان آخرالزمانی مجبور است که انتخاب کند بین بود و نبود و حق و باطل و راست و دروغ و خود یا خدا! مجبور به مطلق شدن است چون ذاتاً مطلق است چون الهی است. انتخاب بین رحمت مطلقه و شقاوت مطلقه! بین کفر مطلق و ایمان مطلق!

۳۷۷- بنده در همه عمرم در این اندیشه سرگردان بودم که چرا خداوند بچه ننه ترین آدمها را به نزدم می آورد و در ارتباط با من مدتی را سپری می کنند و میروند! زیرا انسان آخرالزمان و تمدن آخرالزمانی ما یک پدیده کاملاً بچه ننه است. انسانی که حاصل ارتباط و تعامل روحانی و قلبی بین پدر و مادرش نیست و جبراً پرورش یافته دست مادر خویش است و لذا موجودی تماماً یکسویه، تک بعدی، بی اراده، خودشیفته، جلوه گر و دربدر به جستجوی گمشده ای که هر چه بیشتر می جوید کمتر می یابد یعنی یک پدر روحانی، ولایت الهی، هویت فطری! من قرار بود که شارح و بانی و ایدئولوگ انسان آخرالزمانی و کاشف راه نجات از این نابودی باشم! کاشف ولایت حق که ولایت امام زمان است که پدر روحانی و الهی کل بشریت است پدر یک تمدن بی پدر! و بزبان شرعی یک تمدن حرامی و حرام زاده (با کمال معذرت) که حیات و هستی بر او حرام شده است و بجای تسخیر کردن جهان هستی به تسخیر آهن و قیر و برق و بمب درآمده است.

۳۷۸- درهم کوبندگی و نابودگری تکنولوژیکی علاوه بر روشهای فیزیکی، اساساً نفسانی و روحی است که بواسطه برق و لیزر و تشعشات اتمی و الکترونیکی و رادیوئی و نانوئی و پتروشیمیائی می گدازد و می سوزد: آیا می دانی چیست القارعه! آتشی است که می سوزاند! قرآن- که در این نابود شدن خلق جدید ناری بشر حاصل می آید. انسانی گداخته و در حال سوختن که همه چیز و همه کس را می سوزاند. انسانی که خود یک القارعه (نابودگر) می شود!

۳۷۹- با اندک دقتی در ماهیت جنگهای این دوران در سراسر جهان همه این جنگها را جنگ بچه ننه ای یا جنگ بین بچه ننه ها می یابیم. جنگ بین خودشیفته هائی بی هویت و بی اراده که عقل و جانشان به تسخیر تکنولوژی تسلیحات درآمده است و در حقیقت جنگهای شیطانی و دجالی است. و بمیزانی که نژادها در سراسر جهان دچار مرگ و هلاکت گشته اند بطرزی جنون آمیز برای نجات خود دست به هر جنایتی می زنند.

۳۸۰- افسون و جاذبه تکنولوژیکی برای بچه ننه ها هزار چندان است تا بتوانند خود را از بی هویتی و بی ارادگی و بی بنیادی نجات دهند و اگر در این دوران بزرگترین ابرقدرتهای تسلیحاتی جهان از تمدنهای غربی برخاسته اند به دلیل آن است که مغرب زمین یکی دو قرن زودتر از سائر اقوام بی پدر و بچه ننه شد.

۳۸۱- از آنجائی که ولایت و رحمت و روح الهی در آدم بنا شده است و از آدم به حوا رسیده است پس حوا بدون آدم فاقد هر اراده ای است زیرا اراده انسانی ناشی از ولایت الهی است و اینست که زن مدرن و مستقل و قطع رابطه از آدم، فاقد هر رحمت و ولایتی است و لذا بسرعت به تسخیر شیطان درمی آید و اسوه شقاوت و بولهوسی می شود و لذا فرزندی را هم که بدون ولایت پدری تربیت می کند موجودی بی ریشه و بی هویت و بلکه ضد رحمت است و اینست که فمینیزم کارگاه تمدن بچه ننه است که تمدنی ضد انسانی و مفتخر به نابودگریست. و اینست که شاهدیم در سراسر جهان بتدریج زنان بقدرتهای سیاسی نیز دست می یابند و جالب است که رایج ترین منصب سیاسی آنها در اکثر کشورها وزارت خارجه و اطلاعات و امنیت است که نیازمند اشد شقاوت می باشد. تمدن تکنولوژیکی آخرالزمان، حاکمیت جهانی زنان فمنیست و مردان بچه ننه است که پرورش یافته دست چنین زنانی هستند. چنین تمدنی نه تنها بی پدر که بی مادر هم هست به لحاظ عاطفی. زیرا زن تا همسری همدل نشود مادر نمی شود و یک زن فمنیست از جنسیت زنانگی خود و بخصوص طبع مادری و زایندگی خود منزجر است و لذا بچه اش را پس از زایمان به پرورشگاههای گوناگون می سپارد زیرا نه توان و نه شوق مادر بودن دارد.

۳۸۲- در اینجا نکته ای بسیار مهم در کار است که اگر فهم نشود موجب ضلالت عظیم است و آن شباهت صوری بسیار زیادی است که بین یک مرد بچه ننه و یک عارف بنظر می رسد و بیهوده نیست که اکثریت پیروان عرفانهای دجالی در عصر ما همین بچه ننه ها هستند که خود را ذاتاً عارف می پندارند چرا که همچون عارفان هیچ بستگی قلبی به نژاد خود ندارند در حالیکه یک عارف از نژاد رسته و به نزاد پیوسته است در حالیکه این بچه ننه های عارف پیشه از نژاد بریده و به تسخیر شیطان درآمده اند اکثراً. این مسئله تا مدتها خود ما را نیز متحیّر ساخته بود که چرا هر بچه ننه ای خودش را با ما همسان می پندارد و بلکه با ما دارای احساس همذات پنداری می شود ولی به محض اینکه سخن از شریعت و اطاعت از امر حق به میان می آید عدو شده و می گریزد.

۳۸۳- البته قابل درک است که این فمنیزم و زن سالاری شیطانی و شیطان سالاری زنانه در عصر مدرن واکنش عادلانه یک تاریخ چندهزار ساله از ظلم مردسالاری است مردی که در طی هزاران سال زن را به قیمت لقمه نانی تبدیل به ظرف تخلیه شهوات و زناکاری های خود ساخت و هر حق انسانی را از وی دریغ نمود. ولی باید دانست راه نجات انسان هرگز از مسیر عدالت نمی گذرد زیرا بقول الهی بشر هرگز توان عدالتش را ندارد و نابود می شود.

۳۸۴- از این منظر یکبار دگر به راز القاب و صفاتی از امام می رسیم که فقط در این دوران جامعیت جهانی یافته است: شوهر بیوه زنان و پدر یتیمان و...! و این ارزش وجودی امام زمان است بعنوان تنها پناهگاه و منجی زنان بی شوهری که حتی در عین شوهرداری از ولایت و رحمتش محرومند و پدر بچه هائی که حتی در حین داشتن پدر و مادر هیچ رحمت و محبتی نمی یابند. زنان و فرزندانی که در این قحطی رحمت دست به انتقام نمی زنند و دل از نژاد می شویند و روی به خدا می کنند و به جستجوی همسر و پدر روحانی خود برمی آیند و به ابتغای وجه رب می پردازند یعنی امام زمان! فقط اینانند که قدر رحمت مطلقه را درک می کنند و لایقش هستند یعنی لایق خلق جدید رحمانی!

۳۸۵- احساسات و گرایشات به اصطلاح عرفانی بچه ننه ها اعم از دختر یا پسر که پرورده طلاق فیزیکی یا عاطفی باشند از جنس استکبار و خودشیفتگی و خودپرستی شیطانی است و از جنس همان فمینیزمی است که در نزد مادرانشان یافته اند که غایت شقاوت به اصطلاح عرفانی این بچه ننه ها پس از ازدواجشان آشکار می شود در رفتاری که با همسران و فرزندان خود دارند و این بنای خلق جدید شیطانی تحت ولایت دجّال تکنولوژی است که بسیاری از این جماعت را از نزدیک دیده ام که آشکارا با اجنه و شیاطین همزیستی می کنند و از آنان فرمان می برند و این همان عرفان ابلیسی است که در همه عرفانهای رایج در بازار شاهدش هستیم از أشو تا عرفان حلقه و امثالهم که کارگاههای تبدیل انسان به شیطان هستند و ظهور انسان شیطانی.

۳۸۶- امروزه همه حکومتهای روی زمین بسوی حاکمیت بچه ننه های فمینیست در حرکت هستند و دموکراسی هم ایدئولوژی این حاکمیت است که خود سرچشمه ای جز تکنوکراسی و رسانه های تکنولوژیکی ندارد که از هیچ، ارزش می آفریند و از دروغ هر چه که بزرگتر باشد یک حقیقت استخراج می کند که کاربریش تا لحظه پیروزی انتخابات است و از فردایش به فراموشی می رود. فرهنگ و روح دموکراسی، خودشیفتگی در وجود کاندیداهاست و این کاندیداها بواسطه تبلیغات یک شبه تبدیل به اساطیری توهمی برای جامعه ای بچه ننه و خودشیفته می شوند تا یک بچه ننه دیگری را برای مدتی بر عریکه قدرت بنشانند. جوامع دموکراتیک نیز همچون بچه ننه ها پدیده هائی توهمی و مالیخولیائی هستند و کسی که از بالا تماشا می کند این جنون و فریب را بوضوح درمی یابد جنونی رازوار و شیطانی که در هر انتخاباتی با توهم و وعده مالیخولیائی جدید به میدان می آید. داستان دموکراسی داستان به حکومت رسیدن بچه ننه هاست که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند. همانطور که عمر دموکراسی و تکنولوژی و فمینیزم یکی است که در قالب واژه مدرنیزم خلاصه می شود. زیرا فقط بچه ننه ها هستند که برابرند همچون برابری صفرها و پوچ ها! و دموکراسی فلسفه سیاسی بچه ننه هاست بچه های بی پدر و مادر!

۳۸۷- همانطور که دو نوع انسان بی پدر و مادر و بی ریشه و در نژاد داریم که یکی غول بچه ای بنام بچه ننه است و دیگری انسان کامل و عارف واصل است که به هستی نژادی و حیات سرمدی رسیده است و از دهر و نژاد منزه! دو نوع مردم سالاری هم داریم که یکی دموکراسی بچه ننه ها و آدمخواران است و دیگری مردم سالاری محمدی و علوی و امامی است که قلمرو رحمت مطلقه می باشد که در آن امامش حمال و نوکر بیوه زنان و یتیمان است.

۳۸۸- پس می بینیم که تمدن بچه ننه تا چه حدی برای ورود به خلق جدید رحمانی مهیاست و فقط نیازمند یک به خودآئی و توبه ای نصوح است تا به رحمت مطلقه امام ملحق شود و خلق جدید الهی یابد و از تسخیر شیطان برهد! و این وضعیت بشر امروز است که مجموعه معارف و آثار ما آن نور بخودآئی روحانی و توبه نصوح می باشد که ظهور جهانی امام را فراهم می آورد که بشر مدرن را از درک اسفل به عرش اعلی می کشاند.

۳۸۹- رابطه آدم- حوائی قلب سرنوشت بشریت را در هر عصری رقم زده است. همانطورکه طبق آیه ۲۲۳ از سوره بقره در رابطه ای الهی از زناشوئی خداوند دیدار می شود که این اساس خلق جدید رحمانی است. در رابطه عورت پرستانه و نژاد محور زناشوئی هم شیطان دیدار می شود و این بنیاد خلق جدید رجمانی و شیطانی است که اتفاقاً کارگاه محوری این هر دو واقعه همان رابطه جنسی است که تلاشی برای تأویل و وصال روحانی و وحدت ذات بین این خالق- مخلوق (آدم- حوا) است. چگونه است که خداوند که خالق اول و آخر انسان است انسان را در پرستش خود مختار نموده است ولی مرد بخاطر لقمه نانی زنش را بنده خود می خواهد و در غیر اینصورت او را له می کند. چنین مردانی در آخرالزمان زیر پاهای زنان خود له می شوند هرچند که خود این زنان هم بهمراه له کردن مردانشان، له می شوند.

۳۹۰- اگر ما در باب هر موضوعی در پایان هر کتابی به مسئله آدم و حوا می رسیم تأویلی است که ما از کتاب خدا آموخته ایم و عقل تأویلی ما را به این اساس بازمی گرداند که: هرکسی کو دور ماند از اصل خویش- بازجوید روزگار وصل خویش! تأویل عقلانی هر امر دینی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی یا فرهنگی باید هم به امر آدم- حوائی بازگردد یعنی به اصل پیدایش انسان در تاریخ و جامعه!

۳۹۱- از همان نخستین انفجارات فرهنگی در انقلاب صنعتی و شکوفائی تکنولوژی مدرن انگشت شمار متفکران مسئول و بشر دوست در همان تمدن غربی خطر نابودکننده ای را پیش بوئی نمودند و بفکر چاره برآمدند از مارکس و انگلس و نیچه تا هوسرل و هایدگر و انیشتن و پلانک. و همچنین در جهان اسلام از جمال الدین اسدآبادی و میزرا

کوچک خان و میرزا آقاخان کرمانی و این اواخر هم سید محمدباقر صدر و امام خمینی و دکترشریعتی! ولی همه آن مکاشفات و چاره اندیشی ها و انقلابات همچون مسکّن هائی عمل کردند که فقط افکار را از صورت اصلی مسئله منحرف ساختند و فاجعه مجال بیشتری برای رسوخ در ریشه ها یافت و آن چاره اندیشی ها را ناکار ساخت و آن چاره ها نیز مبدّل به بیچاره گیهائی جدید شدند و مشکل بر مشکل و معما بر معما افزودند. نخستین کسانی که فاجعه را حتی قبل از شروع واقعه پیش بینی نموده و چاره نمودند محمد(ص) و علی(ع) بودند که واقعه قیامت آخرالزمانی را پیشاپیش دیدند و راه نجات از این مهلکه را پدید آوردند که راه گذر از حیات دهری و الحاق به خلق جدید عرفانی است.

۳۹۲- از میان این چاره اندیشان بزرگ عصرما هر یک به وجهی از حقیقت این فاجعه آگاه شدند و چاره ای پیش روی نهادند ولی در قبال عظمت و عمق این تراژدی بزرگ هستی همه این مکاشفات و راه حل ها بسیار سطحی و موقتی و تسکینی بودند. زیرا این فاجعه یا تراژدی از جنس قیامت و بلکه عین قیامت بود قیامتی پنجاه هزارساله! و این همان امری بود که همه از آن غافل بودند زیرا درکشان از قیامت غیرحقیقی و توهمی بود. نه قرآنی بود نه علمی و عرفانی! زیرا همه قیامت را یک افسانه ماورای طبیعی مابعد از جهان می دانستند با اینکه قیامت همچون توحید و معاد فصل مشترک همه مذاهب الهی بود ولی علما و متفکران این مذاهب از آن غافل بودند و هنوز هم هستند! خداوند خودش مرا با این بزرگترین حادثه عالم هستی روبرو و آشنا ساخت و علائم و اسرارش را بمن تعلیم فرمود که همان قرآن محمدی و عرفان علوی بود! و همچنین چشم و هوش مرا بر واقعیت در حال وقوع قیامت در بطن عالم و آدم مدرن گشود و بدینگونه جهان را در مقابل نگاهم قرآنی نمود و سپس مرا به علم بیانش تعلیم فرمود که علم خروج از این مهلکه است و علم خلق جدید رحمانی و رحمت مطلقه الهی!

۳۹۳- خودشناسی عرفانی در هر مرحله ای منجر به کشف آیاتی از قرآن در نفس خویشتن می شود و نهایتاً کمال این معرفت منجر به کشف تمامیت قرآن در خویش است و این قرائت قرآن در لابه لای هزاران توی طبقات نفس همان واقعه خلق جدید رحمانی است یعنی این خود- آفرینی عین خواندن کتاب وجود خویشتن یعنی قرآن است: "اینک بخوان کتاب وجودت را که خود بر این خواندن کفایت می کنی." قرآن- و اما مرحله بعدی آفرینش جدید عرفانی مرحله بیان قرآن وجود به زبان زمان و به منطق مردمان است و این جریان ظهور وجود خویش در آفاق است و از خلق جهان. پس یعنی علم قرآن نفس و علم بیان دو مرحله از خلق جدید انسان است.

۳۹۴- اگر نظری بر تاریخ اقوام بشری و تمدنهای مادی و معنوی در جهان بیاندازیم و از منظر خلق جدید انسان آنگونه که ذکرش رفت تأمل کنیم درمی یابیم که کل هویت افراد و اقوام بشری و بلکه ماده و معنای موجودات عالم در زمین و هفت آسمان در ظاهر و باطن در آفاق و انفس از جهان کفر تا جهان ایمان و عرفان سراسر مخلوق آفرینش جدید انسانهاست مثلاً حیات و هستی اهل ایمان بر روی زمین مخلوق جدید انبیاء و اولیای الهی است و جهان عارفان مخلوق وجود امامان است همانطور که تمدن مادی و تکنولوژیکی در جهان مخلوق خلق جدید رجمانی از وجود فلاسفه و دانشمندان مادی است.

۳۹۵- ولی بدان خلق جدید انسان در عرصه آفاق و ظهور اجتماعی تماماً مخلوق تبیین عرفان نفس اهل معرفت برای دیگران است که این از ویژگی خلّاق ادبیات عرفانی است. برخی از عرفا که به تبیین عرفان نفس خود به زبان مردمان پرداختند آثاری پدید آوردند که این آثار در طول تاریخ بلاوقفه مشغول خلق جدید رحمانی در انسانها بوده است که پس از قرآن و احادیث قدسی و کلام معصوم می توان از آثار مکتوب کسانی چون حلّاج، ابن عربی، مولوی، ابن فارض، عراقی، عطار، روزبهان و حافظ و سعدی نام برد که گاه جمله و یا بیتی از این آثار برپاکننده خلق جدید رحمانی در انسانهاست تا قیامت کبری. بطور مثال در عصر ما می توان از آثار مکتوب دکتر شریعتی نام برد که چند نسل پیاپی را به خلق جدید رحمانی زنده کرده است که در رأس همه آثارش که ماندگارترین اثر او نیز هست کتاب "کویر" می باشد که عرفانی ترین اثر اوست که تماماً به بیان عرفان نفس خویش پرداخته است و هرکسی از مطالعه این اثرش به احیای فطرت خویش برخاسته است که این قیامت نفس هرگز از میان نمی رود. به همین دلیل خلاقترین عارفان کسانی بودند که به زبان مردمان به بیان عرفان نفس خویش پرداخته اند که ابن عربی در رأس همه عارفان قرار دارد بدلیلی که ذکر شد. و البته تبیین بی واسطه عرفان نفس خویش به زبان همگان برترین رحمت و خدمت و ایثاری است که عارفی در حق بشریت انجام می دهد هم بدلیل خلق جدیدی که در خدمت همگان قرار می دهد و درب رحمت مطلقه را به روی همه می گشاید و هم بدلیل اینکه خود را در معرض تهمت و دسیسه ها و شقاوت اشقیاء قرار می دهد.

۳۹۶- بسیار جای حیرت و تأسف است که در جامعه شیعی ما در این دوران سلطه حماقت و شقاوت، بندرت اهل علم و معرفت به مسئله معرفت نفس توجه ای داشته اند جز یکی دو نفر که مورد غضب سائر علمای رسمی قرار داشتند. دکتر شریعتی با سه کتاب کویر، چهار زندان انسان و بازگشت به خویشتن خویش برای نخستین بار به زبان انسان مدرن و کلامی معقول، نسل جوان را معطوف به این امر نموده است. و نیز علّامه طباطبائی که با رساله کوچک و بسیار گرانقدرش یعنی ولایت نامه، هرچند که اثری منقول است و نه معقول، نشان داده که شاهراه ورود به ولایت امام همانا خودشناسی است. البته تعداد دیگری از علمای دینی ما در باب معرفت نفس تألیفاتی داشته اند که کمترین اراده و شوقی به خودشناسی را در مخاطب برنمی انگیزد. و باید اذعان کرد که در این دوران خوشبختانه یا متأسفانه اقوام و متفکران همه جهان غیر مسلمان بسیار بیشتر از مسلمین به این امر بزرگ گرایش دارند که حاصلش صدها مکاتب رنگارنگ و مشرکانه عرفانی است که نسل جوان را در سراسر جهان و از جمله در کشور ما به خود جلب نموده است و این نوع آثار در جامعه ما در میان نسل جوان پرخواننده ترین آثار است و این بدلیل فقدان معرفت نفس اسلامی در جهان اسلام است و بخصوص در جهان شیعه که معرفت نفس به مثابه شاهراه ولایت امام زمان است: "هرکه خود را شناخت امامش را شناخت و به شناخت خداوند نائل آمد." امام باقر(ع).

۳۹۷- شیعه حقیقی یک انسان قرآنی است نه اینکه فقط قرآن می خواند و حافظ قرآن است بلکه قرآنی می اندیشد، قرآنی احساس می کند، قرآنی می فهمد و می شنود و می بیند و می بوید و می چشد و قرآنی سخن می گوید و قرآنی زندگی می کند و به همین میزان در جهان بیرون از خود به امام زمانش نزدیکتر می شود تا آنجا که دیدارش می نماید و امامیه می شود.

۳۹۸- قرآن و امام باطن و ظاهر امری واحدند همانطور که امام را قرآن زنده گویند پس هرکسی که باطناً قرآنی می شود بر ولایت وجودی امام وارد می شود و خودش امامی می گردد و مظهری از نور امام زمان. و بمیزانی که این قرآن باطن را که وی را به خلق جدید آفریده برای دیگران تبیین می کند خلقتش در خلایق نیز خلّاق می گردد و دیگران را نیز به خلق جدید زنده می سازد.

۳۹۹- پس باید گفت که قرآن کتاب آفرینش است و امام هم آفریننده انسان در این کتاب است پس قرآن و امام جداشدنی نیستند الا اینکه این جدائی موجب شقاق و نفاق است همچون نهروانیان که قرآن را گرفتند و امام را انکار کردند و بواسطه قرآن با امام جنگیدند و همه هلاک گشتند. و یا همچون فرقه ای از اسماعیلیه که امام را گرفتند و قرآن را رها کردند و عاقبت امام را هم از دست دادند. پس آنکه امامی زنده دارد اگر رهرو وادی معرفت نفس نشود و حقیقت امام را در باطن خود نیابد که قرآن است بزودی با امامش نیز به بن بست می رسد و خصم می شود. پس امام و امامت مظهر خلقت قرآنی انسان است و این بزرگترین رحمت خدا بر بشر است که آورنده اش رسول خاتم است که او خود نور این رحمت مطلقه است.

۴۰۰- همه متفکرانی که در تاریخ بشر درباره معنا و ماهیت انسان تأمل و تحقیق کرده و سخن گفته اند آفرینندگان سرنوشت جوامع بشری بوده اند از نوع رحمانی و رجمانی. بطور مثال در تاریخ جدید جهان کسانی چون مارکس، هگل، فروید، نیچه و هایدگر برپاکنندگان سرنوشت نوین تمدن مغرب زمین بوده اند. اینان جملگی کاوندگان ماهیت انسانی خود بوده اند که جهان بیرون از خود را نیز به خلق نوینی آفریدند. ولی متأسفانه در جهان اسلام فاقد چنین متفکرانی در تاریخ جدید بوده ایم که دارای اندیشه ای خلّاق بوده باشند. و این از بزرگترین معماهای تاریخ معاصر جهان اسلام است که چرا متفکرانش از عرفان نفس رویگردانند و به همین دلیل جوامع اسلامی از اصل اسلام و قرآن رویگردانند و لذا در سیطره تمدن شرق و غرب جان می کنند و به همین دلیل از رحمت اسلامی محروم گشته اند زیرا محور رحمت محمدی عرفان نفس است و هرکه از این امر رویگردان است دچار شقاوت است. آیا براستی چرا پیروان دین رحمت از رحمت عرفان محمدی محروم گشته اند؟ چرا امروزه همه اقوام بشری عرفانی تر و انسانی تر از مسلمین می اندیشند؟ آیا کفر به عرفان نفس نزدیکتر است؟ آیا شریعت گرائی افراطی مسلمین را دچار چنین جمود و شقاوتی ساخته است؟ آیا غربیان حق ندارند این اسلام و مسلمانی را دین شقاوت بخوانند؟ چرا امروزه مسلمانان مظهر بی فرهنگی و توحش و شقاوت گشته اند؟ آیا این سؤالات هیچ پاسخی ندارد؟ تا کی می توانیم خود را بفریبیم و خود را مؤمن و بقیه جهان را کافر بدانیم؟ به هرحال شاهدیم که همه مسلمانان جهان بسرعت در حال رویگردانی از اسلام هستند و از مسلمانی جز آدابی منافقانه باقی نمانده است که سراسر عذاب آور است. جامعه خود ما نیز به همین درد مبتلاست. تا کی می خواهیم همه بی فرهنگی ها و مفاسد منحصربفرد خودمان را به سمت بیگانگان فرافکنی کنیم و آن را توطئه دشمنان بدانیم؟ این چه

دشمنی است که قلب و روح و فکر و فرهنگ ما را نابود کرده است؟ این دشمن طبق کلام الهی جز شیطان نیست که ایمان ما را زائل کرده است. و شیطان به امر خدا به سراغ ریاکاران و کذابان و دنیاپرستان می رود بخصوص که به اسم دین خدا باشد. حربهٔ جهانی این شیطان امروزه جز حرص و مالیخولیای تکنولوژی پرستی نیست همانطور که کارگاه اصلی دنیاپرستی مدرن تکنولوژی است و تکنولوژی پرستی غایت نفس پرستی و دنیاپرستی و ظاهرپرستی است. و این راز انحطاط و وارونگی همه انقلابات در جهان اسلام است و این همان غرب پرستی و کفرپرستی در لباس اسلام است که ما را اینسان دیوانه کرده و مورد غضب الهی قرار داده است. امروزه تکنولوژی پرستی مصداق کامل شیطان پرستی است. و اینست راز تمام فلاکتهای مسلمین آخرالزمان که در سیطره صدق کافران جان می کنند و چه بسا به آن غبطه می خورند. پس کافر بی ریا به رحمت خدا نزدیکتر از کافر ریاکار است. و لذا جهان کفر به عرفان نفس که درب رحمت خداست مشتاقتر از مسلمین است چرا که اصل و محور دین خدا همانا صدق است و ما مسلمین از این گوهره دین تهی شده ایم زیرا در دروغ و ریای خود گم گشته ایم و هرچه که جستجو می کنیم اثری از خود نمی یابیم. پس توبه ما از این دروغی که به اسم دین و اسلام و تشیع بخود گفته ایم و دروغ خود را باور هم کرده ایم می تواند سرآغاز نجات ما از این هلاکت و شقاوت باشد: "پروردگارا ما را از درب صدق وارد کن و از مخرج صدق خارج کن!" قرآن.

۴۰۱- تکنولوژی قدرتمندترین و جادوئی ترین عامل از خودبیگانگی و دیوانگی انسان و جدا گشتن روح از جان و تن است. و این شیطانی ترین عنصر گمشدگی است. حتی یک عالم ربّانی و عارف واصل هم در قبال این طلسم شیطانی در تکنولوژی تاب مقاومت همیشگی و قطعی را ندارد و گرنه پیامبران الهی از وسوسه ها و لمس های شیطان مطلقاً مبرا می بودند. قدرت افسونگری و ابتلای شیطانی حاصل از دنیا و دنیاپرستی در تکنولوژی به اشدش می رسد. لعب و لهو ناشی از دنیا در تکنولوژی به تمام و کمال می رسد و کل وجود انسان را تسخیر می کند. اتفاقاً انسانهای پاکتر و مؤمن تر در قبال این وسوسه ها و ابتلائات رنجورتر و معذبتر می شوند زیرا دلی زنده تر دارند و لذا کمال شریعت مؤمنان را مخاطب قرار داده و مؤمنان بایستی در همه حال ذاکر باشند و تکنولوژی ضد ذکر است و ضد فکر و شعور و اراده و عقل! تکنولوژی خر دجال و مجرای رسوخ شیطان در قلوب انسانهاست. و اگر پنداریم که با احکام شرع و حفظ نماز و روزه و حجاب قادر به حفاظت از فروج وجود خویش در قبال رسوخ شیاطین آریل هستیم سخت در اشتباهیم و این کل سوء تفاهم حاکم بر علمای اسلامی در عصر جدید است که می پندارند با مخلوطی از دجالیت و شریعت می توان به سعادت دنیا و آخرت رسید.

۴۰۲- تکنولوژی عنصر شتاب در حرکت است پس عامل پیشرفت است ولی پیشرفت سریع و شتابان در کجا؟ در قلب عالم جمادی! و اینست راز پیشرفت و شقاوت و جمود و نابودی روح انسان در پیشرفت تکنولوژیکی! تکنولوژی روح انسان را به اسارت و حبس عالم جمادی می کشاند آنهم عالم جمادی سخت تر از سنگ یعنی آهن و بتون و قیر! "و قلوبشان از سنگ سخت تر است." قرآن- و این انسان عصر تکنولوژی است: قلوب و ارواح فولادین!

۴۰۳- و خلق جدید رجمانی و دوزخی در آخرالزمان، آفریده شدن در ذات آهن و بتون و نفت و برق و بمب و کراک و ایدز و پورنو و همجنس گرائی است، انسان تکنولوژیکی! انسان شیطانی! آیا چنین انسانی می تواند انسانی مسلمان و مؤمن و رستگار باشد! انسانی که قلب و اراده و عقل و روحش را از دست داده است!

۴۰۴- انسان تکنولوژیکی و صاحبان قدرتهای تکنولوژیکی براستی بچه ننه هائی حرامی و بمعنای واقعی کلمه شیطانزاده هستند و مطلقاً نمی توانند کسانی را که از مقدسات تکنولوژیکی پیروی نمی کنند تحمل نمایند. قتل عام فرقه داودیه در مهد آزادی آمریکائی به جرم اینکه تلویزیون و سینما و اینترنت و الکل و رقاص خانه ها را تحریم کرده بودند و زندگی طبیعی داشتند سندی آشکار بر این واقعیت است پس چه باک که با کودکان و زنان فلسطینی و افغانی و عراقی و ویتنامی چنین کنند. و مپندار که فقط آمریکائیان اینگونه اند آنها در دوره ای پرچمدار آزادی ملل بودند. آنها فقط تکنولوژیکی ترند زیرا در تکنولوژی پیشگامتر و پیشرفته تر و شقی تر و شیطانی تر شده اند. این حرام زادگی و عداوت با انسانهای غیرتکنولوژیکی صفت و هویت نهائی همه تکنولوژیست ها و پیروانش میباشد. انسانی که قلب و روحش از سنگ هم سخت تر می شود چه غربی باشد یا شرقی، چه عربی یا ایرانی، مسیحی یا مسلمان! تکفیریهای نمازخوان هم به قدرت شیطانی تسلیحات خود به چنین حدّی از شقاوت و جنایت رسیده اند که آمریکائیها و اسرائیلیها را هم روسفید می کنند. تکفیریهائی که در مقابل تکنولوژی غرب چنان احساس حقارت می کنند که دست به نابودی خود و سائرین می زنند بواسطه همان بمب های آمریکائی! نهضت تکفیر معلول التقاط بین شریعت و تکنولوژی است. تکفیر حاصل شریعتی است که در محاق تکنولوژی افتاده است و برای نجات ایمانش راهی جز نابودی خود نمی یابد و چون

انتحار گناه است پس خود را بهمراه دیگران می کشد تا جهاد محسوب شود و به بهشت رود نه جهنم! روحی که بواسطه شیطان تکنولوژی بلعیده شده است سعی می کند با نابود کردن این شیطان خود را برهاند هرچند که خودش هم با آن کشته شود. فلسفه وجودی داعش و طالبان و الشباب و بوکوحرام یکی است. و این آخرین فلسفه نجات شرعی از اسارت شیطان تکنولوژی است. پس بدان که عرفان نفس تنها راه نجات روح از اسارت تکنولوژی است و اسلام منهای عرفان نفس محکوم به خودکشی می باشد همانطور که هست از طریق انتحار و یا دست کشیدن از دین!

۴۰۵- عرفان نفس علم غواصی در اعماق دوزخ اسفل السافلین است جهت یافتن و برکشیدن روح و رجعت به جان و تن خویشتن! و این غواصی بدون هدایت و همراهی پیر طریقت و عارف واصل ممکن نیست. بقدرت روح امام می توان روح خود را از دوزخ بیرون کشید: "دست در دوزخ می کنم و هرکه را خواهم از آن بیروم می کشم." علی(ع)-

۴۰۶- عرفان نفس در این دوران قبل از خودشناسی باید به خودیابی بپردازد و انسان را از گمشدگی برهاند. یکی روحش را در اتومبیلش گم کرده و دیگری در تلفن همراه و برخی در اینترنت و بسیاری در تلویزیون و همگی در بانکها و بیمه ها و داروها و مواد مخدر و... و قبل از هر جا و چیز دیگری در مدرسه ها و دانشگاهها که مغزها را تکنولوژیکی می کنند. و جز به یاری انسانی صاحب روح الهی نمی توان روح خود را از اسارت اشیاء و ابزارها و ایده های تکنولوژیکی رهانید.

۴۰۷- بشر به لحاظ روحانی، حجاب و ظلمت و اسارتی جز جبر زمان (دهر) ندارد که شیطان بواسطه تکنولوژی که ابزار شتاب در زمان است به انسان وعده نجات از این اسارت را داده است. "شیطان شما را از فقر و فنا می ترساند و سپس به تبعیت از خود می کشاند." قرآن- و احساس فقر و فنا در بشر فقط بواسطه اسارتش در زمان است که پیری زا و مرگبار است. اسارت در زمان که عین اسارت در کالبد مکان و تن است جز با عروج روح علاجی ندارد که همان خروج از اقطار زمین و آسمان است و الحاق به سرمدیت جان و وجه الله که نور امام است. "همه چیز نابود است الا وجه پروردگار که دارای تجلیات و کرامات است." قرآن-

۴۰۸- خاصیت دیگر تکنولوژی و فکر و علوم تکنولوژیکی اینست که اراده های بولهوسی و عیاش و غیرمتعهد به حق را شکار نموده و به غل و زنجیر می کشد. پس توبه از بولهوسی و بی تقوائی و بی مسئولیتی، شرط لازم و زمینه مقدماتی برای خروج از این اسارت است که راه رسیدن به یک انسان الهی را نشان می دهد: "آنانکه توبه نموده و تقوا و صبر پیشه کردند خداوند امامی را برای هدایتشان بسویشان می فرستد." قرآن-

۴۰۹- پس بدان که دو نوع خلق جدید آخرالزمانی داریم: خلق رحمانی که کارگاه مرکزیش وجود امام زمان و علیین است. و خلق رجمانی که کارگاهش تکنولوژی است. از اولی انسان الهی خلق می شود و از دومی هم انسان شیطانی!

۴۱۰- انسانی که از نزد امامش روزی می برد یا انسانی که رزق مادی و معنویش از تکنولوژی است: رزق کریم و زقوم! رزق حلال و حرام، رزق بهشتی و دوزخی، رزق نوری و رزق ناری، رزق واسع و باسط و رزق قابض و ثقیل! رزق قانع و غنی کننده و رزق قحطی زا و نابودگر!

۴۱۱- بهشت ها و برزخها و دوزخها و درکات اسفل و رضوان اعلای الهی و طبقات لامتناهی آن جملگی مخلوق علم و اراده و عمل انسان است این همان انسانی است که به علم خویش آفریده می شود و می آفریند بقول قرآن کریم. هرچند که سرمایه این آفرینش های جدید همان خلقت قدیم است. و انسان براساس همان خلقت قدیم خود است که بخودآئی و علم و حکمت و عرفان توحیدی می رسد و خود را به یاری الهی بار دگر و به گونه ای دگر که خود بخواهد می آفریند و یا بر همان اساس، حیات و هستی دهری خود را هم از دست می دهد و در درک اسفل هلاک می گردد. این دو نوع انتخاب و دو نوع علم است و خداوند این هر دو اختیار را به انسان اعطا فرموده است و در دینش هیچ اجباری قرار نداده است و بهشت و دوزخ دو محصول این دو انتخاب است. یعنی عذابهای دوزخی جزای انتخاب نکردن ایمان و توحید نیست بلکه محصول طبیعی و قانونی انتخاب کفر است.

۴۱۲- آنچه از سخت افزار تکنولوژیکی مهلکتر است نرم افزار آن یعنی تعلیم و تربیت تکنولوژیکی است که مغز و روان آدمی را شقی و علیل و کافر می کند و بغی و بخیل و مستکبر و ظالم! زیرا آموزه های تکنولوژیکی که براساس

ریاضیات هستند نعمات و رحمات الهی را احصی نمی توانند کرد بلکه فقط حساب می کنند و این همان واقعه نابودسازی رحمت مطلقه خداست که روح انسان را قحطی زده و جهانخوار می سازد و این همان جنایتی است که در نظام تعلیم و تربیت اجباری در سراسر جهان در جریان است که کارخانه خلق جدید رجمانی است که از انسان شیطان می سازد. "هرگز نمی توانید بواسطه شمارش نعمات الهی را ارزیابی و حاصل نمائید." قرآن- و می دانیم که در قرآن کریم راه هدایت انسان همان مسیر شناخت نعمات و شکر نعمات است پس نظام تعلیم و تربیت حاکم بر جهان تکنولوژیکی نظام کفران نعمات است زیرا نعمات الهی را که دارای رحمت مطلقه پروردگارند تبدیل به کمیّت های عددی و آماری می سازد و این همان هلاکت نفس ناطقه انسان است و جمود روح انسان که از سنگ هم سخت تر است. و این کارگاه حرام سازی انسان است و پیدایش انسان حرامی و حرام ساز و حرام پرست و حرام کننده حلالهای الهی! این معنای حرام زادگی تکنولوژیکی است که حتی در روابط جنسی و زناشوئی هم میل به حرام دارد و شیاطین را در این رابطه وارد می سازد و کارگاه تولید انسان حرام زاده است بمعنای شیطانزاده! زیرا شیطان عنصر حرامی در نفس و اندیشه بشر است. و اینست که رزق تکنولوژیکی هم رزقی حرام است و بقول رسول خاتم در آخرالزمان مؤمنان هیچ رزق حلال و پاکی نمی یابند و مجبورند با ذکر خدا خود را ارتزاق نمایند.

۴۱۳- امروزه ذات کفر و حرامی در تکنولوژی مستقر است و فرمان می راند و مهد تولید همه گناهان و حرامیها و مفاسد است همانطور که مهد تولید تورم جهانی و ربای همگانی است تحت عنوان ارزش افزوده! این ارزش افزوده همان عنصر شیطانی ایجاد ربا در جان و اندیشه و حیات اجتماعی بشر است. همانطورکه بانک و بیمه معلول عصر تکنولوژی هستند که ربا را تبدیل به اصل ذاتی اقتصاد جهانی کرده اند و جوامع تکنولوژیکی از این ربای جهانی رهائی ندارند حتی اگر همه قوانین شریعت را در جامعه به اجرا درآورند تازه موجب اشد نفاق و مفاسد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و عقیدتی می شوند و این همان طلسمی است که جامعه ما به آن دچار است که حاصل تلفیق شریعت و ریاست تلفیق دین و کفر!

۴۱۴- آیا بایستی تکنولوژی را بکلی کنار گذاشت و به عصر حجر بازگشت؟ چنین کاری محال است لااقل حالا دیگر خیلی دیر شده است! مسئله اینست که یک جامعه دینی و اسلامی در سطح برنامه ریزی کلان و استراتژیکش آیا تکنولوژی را تحت فرمان و اراده دینی و عرفانی و عقیدتی خود بگیرد و یا دین را بخدمت دنیاپرستی تکنولوژیکی گیرد و تبدیلش سازد که با دین و دنیا هردو به بن بست برسد که جوامع اسلامی رسیده است. این همان میزان کفر و ایمان در قرآن است: دینی که بخدمت دنیا درمی آید یا دنیائی که تحت امر دین قرار می گیرد! که متأسفانه همه انقلابات ضد استعماری و آزادیبخش در جهان اسلام دچار نفاق شدند یعنی دین را بخدمت دنیای تکنولوژی درآوردند و منحرف و نابود گردیدند. آنچه که در پاکستان، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، لبنان، مصر و نیز ایران رخ نموده همین فاجعه است. و نهضت تکفیر واکنشی جنونی در قبال این وضعیت است و امری اجتناب ناپذیر! هر چند که وضع کشور ما منحصربفرد است و خداوند بما مهلت بیشتری داده تا شاید در راه و روش آمده تجدید نظر کنیم و به اصول بازگردیم و دین را فدای دنیا نکنیم و دست از مسابقه تکنولوژیکی با غرب برداریم و به خدا اعتماد و بسنده کنیم و به راه خود برویم. مسئله بسیار ساده است. آیا انسان باید سوار اتومبیل باشد و یا اتومبیل سوار انسان باشد؟ در کشور ما اتومبیل است که سوار مردم شده است و لذا اینقدر قربانی می گیرد که آمارش در جهان دارای رکورد است. و این نشان از کفر پنهانی است که در لباس تکنولوژی پرستی دچارش شده ایم. ضایعه نفاق خیلی بیشتر از کفر آشکار و بی ریاست. همه هزینه های خانمانسوزی که ما در طی این چند دهه پرداخته ایم هزینه رقابت تکنولوژیکی است با غرب! مسابقه پیشرفت در جهنم! مسابقه مرگ و تباهی دین و دنیا! در خلقت رجمانی جامعه ما در بسیاری امور از غرب هم جلوتر است آمارهای تباهی و مفاسد و جنونها دال بر این حقیقت تلخ است. هرکجا رحمت و نعمت برتری باشد که کفران می شود خلقت دوزخی ناشی از آن هم برتر است. اگر امروزه فرهنگ حاکم بر جامعه ما مالیخولیائی ترین فرهنگها در جهان است سندی آشکار بر این ادعاست. فرهنگ، فرّ و جمال هر جامعه ای است که کمالش را آشکار می کند.

۴۱۵- بشر بمیزانی که استعداد و عشق همزیستی و همسوئی با نیروهای طبیعت را از دست داد با آن به بن بست و عداوت رسید و دست اندرکار قوانین ضد طبیعت شد تا بر طبیعت مسلط گردد و خودش را بر طبیعت تحمیل کند و این سرآغاز اندیشه فنی و ظهور تکنولوژی مدرن بود و علوم بغی و ضدحیاتی! این قلمرو کفر علمی و علم کفر است که دوزخ را تجسد و عینیت می بخشد که حاصل جنگ انسان با خلقت قدیم خداوند است. انسان کافر می گوید که من با جهان کنار نمی آیم و تسلیم قوانین آن نمی شوم بلکه جهان را مرید اراده خود می سازم تا با آن هرچه که می خواهم بکنم. این فلسفه علم بغی است که تکنولوژی را پدید آورد. این فلسفه خلق جدید رجمانی و دوزخی است. علوم بغی و

تکنولوژیکی مخلوق انکار و عداوت انسان نسبت به جهان هستی و خلقت قدیم خداوند است و لذا پیامبر و الهام بخش این علوم شیطان است که به امر و اذن الهی ایده های خود را به دانشمندان و پیروان این کفر و انکار القاء می کند تا جهانی غیر از طبیعت و در نقطه مقابل آن بسازند و در آن زندگی کنند این جهان همان دوزخ صنعت و تکنولوژی و مدرنیزم است.

۴۱۶- ولی خلق جدید رحمانی حاصل صلح و دوستی با جهان هستی و خلق قدیم خدا و شکر نعماتش می باشد. عمل صالح که عمل مؤمنان است همان راه و روش صلح با جهان است و دوستی انسان با جهانی که خدایش در همه موجوداتش حاضر و ناظر و فاعل و شهید و محیط است و هر چیزی یک نشانه الهی و جلوه ای از ذات اوست. پس انسان مؤمن تسلیم اراده و حضور و حق خداوند در جهان می شود و لذا در همین خلقت قدیمی طبیعی خدایش را می شناسد و بالاخره دیدار می کند و این دیدار سرآغاز آفرینشی برتر است که آفرینش جنات نعیم و فردوس و رضوان الهی است که غایت ندارد و رحمتش مطلق است. پس خلق جدید رحمانی حاصل عشق انسان به طبیعت و هستی ازلی پروردگار است در حالیکه خلق جدید رجمانی حاصل بیزاری و جدال انسان با جهان طبیعت و آیات خداست.

۴۱۷- توجه و شناخت مؤمنانه و صالحانه و شاکرانه انسان از جهان طبیعت و حیات بشری در جهان منجر به علم و حکمت و معرفت توحیدی شده و انسان را به خالقش می رساند و موفق به خلق برتری می سازد. ولی توجه و شناخت کافرانه و منکرانه و بخیلانه انسان از جهان و خودش منجر به علوم و فنون بغی و تکنولوژیکی و آتشین می شود. به هرحال توجه و تحقیق و تفکر انسان در جهان موجب آفرینش برتری شده است و این دال بر ماهیت الهی انسان در جهان است که انسان همچون خدایش خلّاق است.

۴۱۸- علوم و فنون و تمدن تکنولوژیکی از نیّات آغازین و ذاتیش براساس انکار جهان و جنگ با خدا و خلقش شروع شده و در آخرالزمان این ماهیت آشکارتر می شود. اراده به سلطه و استکبار و تملک جهان و دعوا بر سر تصاحب کل آن موجب پیدایش جنگ بین افراد و گروهها و تمدنهای تکنولوژیک شده است که غایت این نبرد جز به هلاکت کل این کافران نمی انجامد و جهان را مؤمنان و مخلصین و شاکرین به ارث می برند طبق قول و سنت الهی در تاریخ!

۴۱۹- باید متذکر شد و درک نمود که اساس دنیا و دنیاپرستی بشر در همه مراحل تاریخ تکاملیش همانا جمع آوری مصنوعات و صنعت پرستی بوده است از گردآوری سکّه های طلا و نقره و ظروف فلزی و منسوجات رنگارنگ و تجملات و ابزارهائی که تماماً محصول علوم مادی و فنون بوده است تا کاخهای مرمرین و جواهرات و تسلیحات کشنده جملگی محصول پیشرفت صنعت در هر عصری بوده است که امروزه این علوم و فنون فراگیر و جهانی شده و همه اقوام و طبقات بشری را دربرگرفته است و بخش عمده ای از آن در اختیار عامه مردمان است در کمیت و کیفیت متفاوتی. پس دنیاپرستی همواره متکی بر علوم و فنون و صنایع بوده است و لذا پیشرفته ترین مصنوعات در اطراف سلاطین و اشراف متمرکز بوده است و جالب اینکه در همه دورانهای تاریخی در رأس اقتدار دنیوی و دنیاپرستان همانا پیشرفته ترین و کشنده ترین تسلیحات قرار داشته است. پس مپنداریم که تکنولوژی پدیده ای فقط مربوط به عصر جدید است بلکه در قرآن کریم و سائر کتب آسمانی و نیز بواسطه آخرین مکاشفات باستان شناسی می دانیم که در اعصار کهن در بیش از بیست هزار سال پیش از این تمدنهای مادی و صنعتی به مراتب پیشرفته تر از تمدن امروز ما پدید آمده و بواسطه غایت فساد و ستمشان نابود شدند و تکرار حیرت آور عبرت قوم عاد و ثمود در قرآن کریم اشاره به همین مسئله دارد که مپنداریم بشر امروز پیشرفته ترین بشر کل تاریخ است. امروزه به یقین معلوم شده که حدود چهل هزار سال پیش از این در آمریکای جنوبی تمدنی وجود داشته که دارای صنعت فضانوردی بسیار پیشرفته تر از امروز بوده است. و اینها عبرتهائی از خلق رجمانی و شیطانی بشر است که نابودکننده بشریت است. پس ما سخن جدید و به گزاف نمی گوئیم بلکه همان عبرتهای قرآنی را به مصادیق امروزی بیان می کنیم و تمدنهای لوط و عاد و ثمود و امثالهم را در این دوران معرفی می کنیم که دوباره تکرار شده اند که ما بعنوان مسلمان حق نداریم از این تمدنهای طاغوتی و دجالی پیروی کنیم و به سرنوشت آنان دچار گردیم.

۴۲۰- پس باید به یقین باور کرد که تا بشر بوده کفر و دنیاپرستی بشر به لحاظ ماهیت جز تکنولوژیزم نبوده است که مکتب اصالت تنوع پرستی، تجمل پرستی، شتاب پرستی، کثرت پرستی، زرق و برق پرستی، کاخ پرستی، زینت پرستی، استحکام پرستی، ثقل پرستی، آهن پرستی، اسلحه پرستی، سلطه پرستی و... می باشد. بنابراین کسانیکه تکنولوژیزم را به حساب مکتب اصالت عقل و علم و فرزانگی می گذارند براستی که از هر عقلی تهی شده اند و یا در دروغهای خود

گم گشته اند. و کلام آخر اینکه اساس حیات ایمانی و عقلانی و اسلامی همانا ساده زیستی و طبیعت دوستی و قناعت و صلح و اتحاد با حیات طبیعی خداوند است که در کتابش مؤمنان را امر نموده که از طبیعت بکر خداوند جهت امرار معیشت بهره گیرند. و امامان شیعه اسوه های این نوع زندگی بوده اند و همواره علما و عرفای ما نیز بر همین سنت زیسته و به دور از غوغای مفاسد شهری بوده اند و جز برای رسالت خود به شهرها روی نکرده اند و به همین دلیل طبق کلام الهی همواره پیامبران خدا و مصلحین بزرگ از دهات برخاسته اند و نه شهرهای بزرگ.

۴۲۱- و نهایتاً می توان گفت که خلقت رحمانی و خلقت رجمانی هر دو جلوه ای از رحمت مطلقه خداوند در انسان آخرالزمان و از نور محمدی است و براستی که خداوند بنی آدم را صاحب کرامت نموده است و لذا آدمی با هر نظر و تعاملی که زندگی کند و به جهان خدای خود نظر نماید موجب خلق برتری می شود که البته کافران این رحمت و کرامت را به خدمت شقاوت می گیرند هرچند که به آرمان کافرانه خود نائل می آیند و براستی که خداوند خواسته های همه مردمان را اجابت می کند و هرکه رحمت پروردگارش را دست کم بگیرد زیان کرده است و خوشا بحال کسی که از خدایش جز خدایش را نخواهد و اینست آن خواهشی که رحمت مطلقه پروردگار را در انسان محقق می سازد و انسان را نه فقط مظهر الله که مظهر الله اکبر می سازد. فتبارک الله احسن الخالقین!

۴۲۲- عدمی که از خداوند وجود یافته و بلکه این امکان را می یابد که هستی های برتری نیز بیافریند از رحمت مطلقه و بی انتهای الهی برخوردار است. و این انسان است که مظهر این رحمت مطلقه است. فقط مسئله ناباوری بشر درباره این رحمت بی پایان است که باور به لقای الهی در حیات دنیا شاه کلید این باور و رحمت می باشد. به یادآوریم که مطالبه حیرت آور حضرت سلیمان(ع) از خداوند را که از وی سلطنتی طلب نمود که از آغاز تا پایان جهان مشابه اش به کسی داده نشده باشد و نیز طلب تحقق جنات نعیم پروردگار بر روی زمین که هردو اجابت گردید. و این اجابت حاصل ایمان سلیمان به رحمت مطلقه خدا بود که طبق روایات اسلامی چنین واقعه ای در آخرالزمان نیز رخ خواهد نمود چراکه دین آخرالزمان دین رحمت مطلقه محمدی بر جهانیان است پس هر مؤمن محمدی امکان چنین مطالبه ای را از پروردگارش دارد یعنی تحقق سلطنت و بهشتی که منحصربفرد هر انسانی باشد. پس سلطنت و بهشت سلیمانی در آخرالزمان برای هر مؤمن محمدی میسّر است و اینست رحمت مطلقه الهی بر جهانیان از برای کسانی که به این رحمت باور دارند. ولی باور و تحقق چنین رحمتی همچون عصر سلیمان(ع) نیازمند امتحانی عظیم از وسوسه های اجنه و شیاطین است که در آخرالزمان در جهان بشری وارد می شوند همانطورکه شده اند که یکی از این شیاطین همانا شیاطین آریل هستند که طبق کلام علی(ع) در آخرالزمان با هرکسی و در هر خانه ای زیست می کنند و آن شیاطین هستند که سوار بر امواج رادیوئی و اینترنتی و ماهواره ای و تلفنی بر انسانها وارد می شوند. و آنانکه بقدرت ایمان و عرفان نفس و جهاد اکبر از این امتحان سربلند خارج می شوند لایق این رحمت مطلقه اند همچون سلیمان نبی(ع)! و داستان سلیمان نشانی از چنین واقعه عظیمی در آخرالزمان می باشد همچون داستان سائر انبیای الهی که در آخرالزمان بازمی گردند و از وجود مؤمنان تجلی می کنند و مؤمنان را به رحمت مطلقه خدا مستحق می سازند. از آنجا که اجنه و شیاطین در نفوس بشری رخنه می کنند پس جز از راه عرفان نفس و حکمت توحیدی نمی توان آنها را در خود شناخت و طرد و رجم نمود و رها گردید. زیرا آنها اراده خود را بجای اراده آدمی به آدم القاء می کنند. پس خودشناسی عرفانی تنها راه گذر از این فتنه بزرگ آخرالزمان و امتحان الهی است. و بجز تحت الشعاع روح ولایت امام و عارفان کامل چنین شناخت و رهائی ممکن نیست. و این مقابله خرد و حکمت توحیدی و رحمانی است با منطق و قدرت تکنولوژیکی و دجّالی! یعنی کل موضوع فتنه و امتحان و استحقاق انسان آخرالزمانی جهت برخورداری از رحمت مطلق محمدی همانا شناخت ماهیت شیطانی دجّال یعنی منطق و قدرت تکنولوژی است که عنصر اصلی خلقت رجمانی- دوزخی است. و انسان آخرالزمان تا به این عنصر دجّالی پشت نکند و آنرا رجم نکند لایق رحمت مطلقه الهی و خلقت رحمانی نمی شود. "و سوگند به پدری که می زاید." قرآن- و این زایش عرفانی و خلق جدید خویشتن است که از پس این توبه حاصل می شود.

علی اکبر خانجانی

۱۳۹۴/۰۲/۰۴